

مجموعه سخنرانی های لنین

در کنگره های انترناسیونال کمونیستی
(کمیترن)

چریکهای فدائی خلق ایران

سایت سیاهکل

www.SIAHKAL.com

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

ولادیمیر ایلیچ لنین

مجموعه سخنرانیها

در کنگره‌های انترناسیونال کمونیستی (کمیترون)

ترجمه: م. ت. پرتو





ولادیمیر ایلیچ لنین

مجموعه سخنرانیها

در کنفرانسهای انترناسیونال کمونیستی (کمینترن)

ترجمه: م. ت. پرتو

کنگره اول انترناسیونال کمونیستی

۲-۶ مارس ۱۹۱۹

کنگره اول انترناسیونال کمونیستی

۲-۶ مارس ۱۹۱۹

۹. سفرانانی در جلسه افتتاحیه کنگره، ۲ مارس
۲. تظاهرات و گزارش مربوط به دموکراسی بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا، ۴ مارس

۱۲

کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی

۱۹ ژوئیه - ۱۷ اوت ۱۹۲۰

۱. گزارش مربوط به اوضاع بین‌المللی و وظایف اساسی انترناسیونال کمونیستی، ۱۹ ژوئیه
۲. سخنرانی درباره نقش حزب کمونیست، ۲۳ ژوئیه
۳. گزارش کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی، ۲۶ ژوئیه
۴. سخنرانی درباره شرایط پذیرش به انترناسیونال کمونیستی، ۳۰ ژوئیه
۵. سخنرانی درباره پارلماناریسم، ۲ اوت
۶. سخنرانی درباره پیوستن به حزب کارگر بریتانیا، ۱۶ اوت

۳۷

۶۲

۶۸

۷۶

۸۵

۹۱

کنگره سوم انترناسیونال کمونیستی

۲۲ ژوئن - ۱۲ ژوئیه ۱۹۲۱

۱. تظاهرات گزارش مربوط به تاکتیک‌های حزب کمونیست روسیه
۱. موقعیت بین‌المللی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی

۱۰۳

روسیه



۱۰۴	۲. صف آرایی بین‌المللی نیروهای طبقاتی
۱۰۶	۳. صف آرایی نیروهای طبقاتی در روسیه
۱۰۶	۴. پرولتاریا و دهقانان در روسیه
	۵. اتحاد نظامی پرولتاریا و دهقانان در جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه
۱۰۷	
۱۰۸	۶. آغاز روابط درست اقتصادی بین پرولتاریا و دهقانان
	۷. شرایط مجاز دانستن سرمایه‌داری و امتیازها در حکومت شوروی و اهمیت آن
۱۰۹	
۱۱۰	۸. پیروزی سیاست غذایی‌ما
	۹. شالوده مادی سوسیالیسم و نقشه گسترش شبکه برق به سراسر روسیه
۱۱۰	
	۱۰. نقش «دموکراسی ناب» ، انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو و نیم ، سوسیال رولوسیونرها و منشویکها در مقام متحدان سرمایه
۱۱۲	
۱۱۵	۲. سخنرانی درباره مسأله ایتالیا، ۲۸ ژوئن
	۳. سخنرانی در دفاع از تاکتیکهای انترناسیونال کمونیستی ، ۱ ژوئیه
۱۲۳	
۱۳۷	۴. گزارش مربوط به تاکتیکهای حزب کمونیست روسیه، ۵ ژوئیه
	۵. سخنرانیهای ایراد شده در دیدار با اعضای هیئت‌های نمایندگی آلمان، لهستان، چکسلواکی، مجارستان و ایتالیا، ۱۱ ژوئیه
۱۶۱	۱
۱۶۶	۲
۱۶۶	۳

کنگرس چهارم انترناسیونال کمونیستی

۵ نوامبر-۵ دسامبر ۱۹۲۷

پنج سال از انقلاب روسیه و چشم‌انداز انقلاب جهانی

۱۷۱	گزارش به کنگره چهارم انترناسیونال کمونیستی، ۱۳ نوامبر
۱۹۰	یادداشتها

سخنرانی در جلسه افتتاحیه کنفرانس

۲ مارس

به نمایندگی از کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه، افتتاح نخستین جلسه انترناسیونال کمونیستی را اعلام می‌دارم. نخست، از حاضران می‌خواهم به احترام شریف‌ترین نمایندگان انترناسیونال سوم - کارل لیبکنشت و روزا لوکزامبورگ - بپا خیزند. (همه برمی‌خیزند.)
رفقا، گردهمایی ما اهمیت تاریخی بزرگی دارد. این گرد همایی، گواهی است بر آنکه هم پاشیدگی تمام توهمات که دموکراتهای بورژوا در سر داشتند. جنگ داخلی نه فقط در روسیه، بلکه در بیشتر کشورهای پیشرفته اروپا، مثلاً در آلمان، يك واقعیت است.

بورژوازی از جنبش انقلابی رشد یابنده کارگران به هراس افتاده است. اگر در نظر آوریم که سیر رویدادها از جنگ امپریالیستی به این طرف ضرورتاً در جهت جنبش انقلابی کارگران بوده و انقلاب جهانی در همه جا آغاز شده است و به پیش می‌رود، علت این هراس را می‌توان

مردم از عظمت و اهمیت مبارزه‌ای که اکنون در جریان است آگاهند. تنها کاری که باید انجام شود پیدا کردن شکلی است که عملاً امکان استقرار حاکمیت پرولتاریا را به طبقه کارگر بدهد. این شکل، نظام شوروی بادیکتاتوری پرولتاریا است. مردم واژه‌های دیکتاتوری پرولتاریا را تاکنون دو واژه لاتین می‌پنداشته‌اند. در پرتو گسترش شوراها در سراسر جهان، این دو واژه لاتین به همه زبانهای زنده جهان ترجمه شده‌اند؛ زحمتکشان، شکل عملی دیکتاتوری را یافته‌اند. توده‌های کارگران، اکنون در پرتو قدرت شوراها در روسیه، در پرتو فعالیت‌های اتحاد اسپارتاکوس^۱ در آلمان و سازمانهای مشابه در دیگر کشورها، مثلاً کمیته‌های نمایندگان کارگاهها در بریتانیا^۲، معنای دیکتاتوری پرولتاریا را می‌فهمند. همه این دگرگونیها نشان می‌دهد که شکل انقلابی دیکتاتوری پرولتاریا شناخته شده است و اکنون پرولتاریا می‌تواند حاکمیت خود را اعمال کند.

رفقا، گمان می‌کنم پس از رویدادهای روسیه و مبارزات ماه ژانویه در آلمان، توجه به این واقعیت که آخرین شکل جنبش کارگران در دیگر کشورها نیز خود نمایی کرده است و روز بروز موضع مستحکمتری به دست می‌آورد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مثلاً امروز در یک روزنامه ضد سوسیالیستی، گزارشی خواندم بدین مضمون که دولت بریتانیا با هیئت نمایندگی شورای کارگران بیرمنگام دیدار کرده و آمادگی‌اش را برای شناختن شوراها بعنوان سازمانهای اقتصادی اعلام کرده است^۳. نظام شورایی نه فقط در روسیه عقب مانده، بلکه در پیشرفته‌ترین کشور اروپا یعنی آلمان و کهنسال‌ترین کشور سرمایه‌داری یعنی بریتانیا نیز پیروز شده است.

با اینکه بورژوازی هنوز خشمگین است، با اینکه ممکن است

هزاران کارگر دیگر را به هلاکت رساند، پیروزی از آن ما است، پیروزی
انقلاب کمونیستی جهان، حتمی است.
رفقا، به نمایندگی از کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه به
شما خوشامد می گویم. اکنون به انتخاب هیأت رئیسه می پردازیم.
نامزدها را معرفی می کنند.

Collected Works, Vol. 28,
pp. 455-56

در سال ۱۹۲۰ در کتاب زیر چاپ شد:
*Der I. Kongress der
Kommunistischen
Internationale. Protokoll.
Petrograd*

تورها و گزارش مربوط به دموکراسی بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا

۴ مارس

۱. بورژوازی و کارگزارانش در سازمانهای کارگران، اکنون که با رشد جنبش انقلابی کارگران در همه کشورها روبه‌رو شده‌اند، کوششهای مذبوحانه‌ای برای پیدا کردن استدلالهای ایدئولوژیک و سیاسی در دفاع از حاکمیت استثمارگران به خرج می‌دهند. از جمله رایج‌ترین استدلالها، محکوم کردن دیکتاتوری و دفاع از دموکراسی است. کاذب و ریاکارانه بودن این استدلال، که به‌هزاران شکل در مطبوعات سرمایه‌داری و در کنفرانس انترناسیونال وابسته بون^۴ در فوریه ۱۹۱۹ مطرح شده است، برای همه آنانی که نمی‌خواهند به اصول بنیادی سوسیالیسم خیانت کنند آشکار است.

۲. نخست، در این استدلال از مفاهیم «دموکراسی به‌طور کلی» و «دیکتاتوری به‌طور کلی» استفاده می‌شود، بی‌آنکه اشاره‌ای به مسئله طبقه مورد نظر بشود. این معرفی غیرطبقه‌ای یا فوق طبقه‌ای، که گویا

ظاهر آ رواج یافته است، تعبیر مسخره و غلطی از اصل بنیادی سوسیالیسم یعنی نظریه مبارزه طبقاتی است و سوسیالیستهایی که به بورژوازی روی آورده اند آن را در گفتار می پذیرند اما در کردار نادیده می گیرند. زیرا «دموکراسی بطور کلی» در هیچ کشور متمدن سرمایه داری وجود ندارد؛ آنچه که وجود دارد دموکراسی بورژوایی است و مسئله؛ نه مسئله «دیکتاتوری بطور کلی»، بلکه دیکتاتوری طبقه ستمکش یعنی پرولتار بر ستمگران و استثمارگرانش یعنی بورژوازی برای غلبه بر مقاومت استثمارگران در پیکار برای حفظ سلطه خودشان است.

۳. تاریخ به ما می آموزد که هیچ طبقه ستم دیده ای، بی آنکه از یک دوره دیکتاتوری، یعنی تصرف قدرت سیاسی و سرکوبی قهرآمیز مقاومتی که استثمارگران همواره از خود نشان داده اند - مقاومتی که سرسختانه ترین و خشمگینانه ترین است و به هیچ کسی و چیزی رحم نمی کند - بگذرد، قدرت سیاسی را به دست نیاورده یا نتوانسته است به دست بیاورد. بورژوازی، که اکنون توسط سوسیالیستهایی که «دیکتاتوری بطور کلی» را رد می کنند و «دموکراسی به طور کلی» را می ستایند، مورد دفاع قرار گرفته است، قدرت سیاسی را در کشورهای پیشرفته از طریق یک سلسله قیامها، جنگهای داخلی و سرکوبی قهرآمیز پادشاهان، اربابان فئودال، برده داران و کوششهایشان برای بازگشت به موضع از دست رفته، به دست آورد. سوسیالیستها همه جا در کتابها، جزوها، قرارهای کنگره ها و سخنرانیهای تبلیغاتی شان هزارها و میلیونها بار ماهیت طبقاتی این انقلابهای بورژوایی و این دیکتاتوری بورژوایی را برای مردم توضیح داده اند. به همین علت است که می گوئیم دفاع کنونی از دموکراسی بورژوایی زیرپوشش سخن گفتن از «دموکراسی به طور کلی» و جیغ و داد هایی که زیرپوشش سخن گفتن از «دیکتاتوری به طور کلی» علیه دیکتاتوری پرولتاریا سرداده می شود، خیانت آشکار به سوسیالیسم است. این کارها

درواقع، خالی کردن میدان در برابر بورژوازی، انکار حق پرولتاریا به انقلاب پرولتاریایی اش و دفاع از رفورمیسم در برهه‌ای از تاریخ است که رفورمیسم بورژوایی در سراسر جهان شکست خورده است و جنگ، حالتی انقلابی پدید آورده است.

۴. همهٔ سوسیالیستها در تبیین ماهیت طبقاتی تمدن بورژوایی، دموکراسی بورژوایی و نظام پارلمانی بورژوایی، نظریه‌ای را که بابیشترین دقت علمی توسط مارکس و انگلس تنظیم شده است بیان کرده‌اند، بدین مضمون که دموکراتیک‌ترین جمهوری بورژوایی، چیزی بیش از دستگاهی برای سرکوبی طبقه کارگر توسط بورژوازی، یعنی سرکوبی زحمتکشان توسط مشرقی سرمایه‌دار نیست. در میان کسانی که اکنون علیه دیکتاتوری فریاد می‌زنند و از دموکراسی دفاع می‌کنند، برای نمونه، حتی یک انقلابی یا یک مارکسیست پیدا نمی‌شود که در برابر کارگران سوگند نخورده و اظهار نکرده باشد که این حقیقت بنیادی سوسیالیسم را می‌پذیرد. اما اکنون که پرولتاریای انقلابی در حال جنگ است و برای نابود کردن این دستگاه ستمگری و پی‌ریزی دیکتاتوری پرولتار اقدام می‌کند، این خائنان به سوسیالیسم مدعی‌اند که بورژوازی «دموکراسی ناب» را به زحمتکشان اعطا کرده، دست از مقاومت برداشته و برای سپردن قدرت به اکثریت زحمتکشان آماده شده است. آنها مدعی‌اند که در جمهوری دموکراتیک، چیزی به نام دستگاه دولت برای سرکوبی کارگران توسط سرمایه‌داران وجود ندارد و هرگز وجود نداشته است.

۵. کمون پاریس - که همهٔ رژه روندگان در لباس سوسیالیستها درگفتار از آن دفاع می‌کنند، زیرا می‌دانند که کارگران شورمندانه و صمیمانه با کمون همدردی می‌کنند - ماهیت تاریخی قراردادی و ارزش محدود نظام پارلمانی بورژوایی و دموکراسی بورژوایی یعنی نهادهایی را که در مقایسه با سده‌های میانه بسیار پیشرفته بودند ولی به دگرگونی‌هایی

بنیادی در عصر انقلاب پرولتاریایی نیاز داشتند، به روشنی نشان داد. مارکس، بهتر از هر کسی اهمیت تاریخی کمون را ارزیابی کرد. او در تحلیل خود، ماهیت استثمارگرانه دموکراسی بورژوایی و نظام پارلمانی بورژوایی را که در آن طبقات ستمدیده هرچند سال يك بار از این حق برخوردار می‌شوند که تصمیم بگیرند کدام نماینده طبقات مرفه را به «نماینده‌گی و سرکوبی» مردم در پارلمان برگزینند، آشکار ساخته است.^۵ و اکنون، زمانی که جنبش شورایی سراسر جهان را دربر گرفته و در برابر دیدگان مردم به کار کمون ادامه می‌دهد، خائنان به سوسیالیسم، تجربه مشخص و درسهای مشخص کمون پاریس را به فراموشی می‌سپارند و یابوه. های کهنه را درباره «دموکراسی به‌طور کلی» تکرار می‌کنند. کمون يك نهاد پارلمانی نبود.

۶. گذشته از این، اهمیت کمون در این است که کوشید دستگاه دولت بورژوایی و ماشین بوروکراتیک، حقوقی، نظامی و پلیس را خرد کند و درهم بشکند و سازمان خودمختار توده‌ای کارگران را که هیچگونه جدایی میان قوه مقننه و قوه مجریه قائل نیست، به‌جایش بنشانند. همه جمهوریه‌های دموکراتیک بورژوایی معاصر، از جمله جمهوری آلمان که خائنان به سوسیالیسم واقعیت را به‌ریشخند گرفته‌اند و آن را جمهوری پرولتاریایی می‌نامند، این دستگاه دولت را حفظ کرده‌اند. بنابراین، یکبار دیگر این نظر ما تأیید می‌شود که فزاید زدن در دفاع از «دموکراسی به‌طور کلی»، عملاً دفاع از بورژوازی و منافع آن بعنوان طبقه استثمارگر است.

۷. «آزادی اجتماعات» را می‌توان نمونه‌ای از ضروریات «دموکراسی ناب» به‌شمار آورد. هر کارگر صاحب آگاهی طبقاتی، که با طبقه‌اش قطع رابطه نکرده باشد، بسادگی، پوچی و عده آزادی اجتماعات دادن به استثمارگران را در زمان و اوضاعی که استثمارگران در برابر

سرنگونی حاکمیت‌شان مقاومت می‌کنند و برای حفظ امتیازات‌شان می‌جنگند، درک خواهد کرد. زمانی که بورژوازی انقلابی بود، چه در انگلیس ۱۶۴۹ و چه در فرانسه ۱۷۹۳،^۶ به سلطنت پلبران و اشرافی که سربازان بیگانه را احضار می‌کردند و «اجتماع می‌کردند» تا کوشش‌هایشان را برای بازگرداندن سلطنت سروسامان دهند، «آزادی اجتماعات» نداد. اگر بورژوازی معاصر، که از مدت‌ها پیش ارتجاعی شده اعطای تضمین‌هایی برای «آزادی اجتماعات» استثمارگران را از پرولتاریا می‌طلبد، بگذریم از مقاومت سرمایه‌داران در برابر سلب مالکیت‌شان، کارگران به‌ریاکاری این بورژوازی خواهند خندید.

همچنین، کارگران بخوبی می‌دانند که «آزادی اجتماعات» حتی در دموکراتیک‌ترین جمهوری بورژوایی، عبارتی میان‌تبی است، زیرا ثروتمندان بهترین ساختمانهای عمومی و خصوصی را در اختیار دارند و از اوقات فراغت کافی برای اجتماع کردن در جلساتی که توسط دستگاه قدرت بورژوایی حفاظت می‌شود برخوردارند. کارگران شهر وروستا و دهقانان خرده‌پا - اکثریت عظیم جمعیت - از همه اینها محرومند. تازمانی که چنین نظمی برقرار باشد، «برابری» یعنی «دموکراسی ناب»، فریبی بیش نیست. نخستین اقدام برای رسیدن به برابری واقعی و فراهم آوردن زمینه برای برخوردارشدن زحمتکشان از دموکراسی در عمل، این است که همه ساختمانهای مجلل خصوصی و عمومی استثمارگران را از ایشان بگیریم و اوقات فراغت کافی به زحمتکشان بدهیم و کارگران مسلح را به مراقبت از آزادی اجتماعات‌شان برگماریم، نه افسران را که برمشتی سرباز پایمال‌شده فرماندهی می‌کنند.

فقط زمانی که این دگرگونی به تحقق پیوندد، می‌توانیم به آنکه کارگران، زحمتکشان بطور کلی و قرا را به ریشخند گرفته باشیم، از آزادی اجتماعات و برابری سخن بگوییم. و این دگرگونی را فقط پیشاهنگ

زحمتکشان یعنی پرولتاریا که استثمارگران یا بورژوازی را سرنگون می‌کند، می‌تواند پدید آورد.

۸. «آزادی مطبوعات» یکی دیگر از شعارهای اصلی «دموکراسی ناب» است. و در اینجا نیز کارگران می‌دانند - و سوسیالیست‌ها نیز میلیون‌ها بار پذیرفته‌اند - که این آزادی فریبی بیش نیست، آن‌هم زمانی که بهترین ماشینهای چاپ و بزرگترین ذخایر کاغذ را سرمایه‌داران قبضه می‌کنند و حاکمیت سرمایه بر مطبوعات برجا می‌ماند، حاکمیتی که هر قدر بر درجه رشد دموکراسی و نظام جمهوری در سراسر جهان افزوده شود، مثلاً مانند آمریکا، بطرزی چشمگیرتر و تندتر و بدبینانه‌تر متجلی می‌شود. نخستین اقدام در جهت کسب برابری واقعی و دموکراسی اصیل برای زحمتکشان، برای کارگران و دهقانان، این است که امکان اجیر کردن نویسندگان، خریدن چاپخانه‌ها و رشوه دادن به روزنامه‌ها را از سرمایه‌داران بگیریم. و برای این کار باید سرمایه‌داران و استثمارگران سرنگون شوند و مقاومت‌شان سرکوب شود. سرمایه‌داران، همواره اصطلاح «آزادی» را به مضمون آزادی ثروتمندتر شدن برای ثروتمندان و آزادی گرسنگی کشیدن تا پای مرگ برای کارگران، به کار برده‌اند. در زبان سرمایه‌داران، آزادی مطبوعات بمعنای آزادی سرمایه‌داران در رشوه دادن به مطبوعات و آزادی به کار گرفتن ثروتشان برای ساختن و شکل دادن به عقیده عمومی است. در اینجا نیز مدافعان «دموکراسی ناب»، مدافعان نظامی سرپا ظالمانه و پول‌پرست که نظارت بر وسائل ارتباط جمعی را به ثروتمندان می‌سپارد از آب درمی‌آیند. آنها مردم را فریب می‌دهند و به کمک عبارات خوش‌ظاهر و گوشنواز، اما سرپا نادرست‌شان، آنها را از پرداختن به وظیفه مشخص و تاریخی آزاد کردن مطبوعات از یوغ بردگی سرمایه‌داران باز می‌دارند. آزادی و برابری کامل در نظامی متجلی خواهد شد که کمونیستها اکنون برپا می‌دارند، نظامی که در آن هیچ فرصتی برای انباشتن ثروت بیبهای

هستی دیگران و هیچ فرصت عینی برای آوردن مطبوعات ب زیر قدرت مستقیم با غیرمستقیم پول و هیچ مانعی در راه برخورداری هر فرد زحمتکش (یا گروهی از زحمتکشان، بهر تعداد) از حقوق مساوی و اعمال آن در استفاده از ماشینهای چاپ عمومی و ذخایر عمومی کاغذ نخواهد بود.

۹. تاریخ سده های نوزدهم و بیستم، حتی پیش از جنگ، نشان داد که ماهیت این «دموکراسی ناب» سرشناس، عملاً در نظام سرمایه داری چیست. مارکسیستها همواره معتقد بوده اند که دموکراسی هر اندازه پیشرفته تر و «ناب تر» باشد، مبارزه طبقاتی به همان اندازه عریان تر، حادث تر و بی رحمانه تر و ستمگریهای سرمایه داران و دیکتاتوری بورژوازی نیز بهمان اندازه «ناب تر» می شود. قضیه دیفوس در جمهوری فرانسه و کشتار دستجمعی اعتصابیون بدست گروههای مزدوری که توسط سرمایه داران در جمهوری آزاد و دموکراتیک آمریکا مسلح شده بودند - اینها و هزاران رویداد مشابه، واقعیتی را برملا می کنند که بورژوازی بیپوده می کوشد پنهانش کند و آن اینکه ترور و دیکتاتوری بورژوازی بر دموکراتیک ترین جمهوریهها مسلط است و هرگاه استثمارگران گمان کنند که قدرت سرمایه به لرزه در آمده است، آشکارا به نمایش گذاشته می شود.

۱۰. جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ ماهیت واقعی دموکراسی بورژوازی را، حتی در آزادترین جمهوریهها بعنوان دیکتاتوری طبقه بورژوازی، بطور قطعی، به کارگران عقب مانده نیز نشان داد. دهها میلیون نفر در راه ثروت مندتر کردن گروهی از میلیونرها و میلیاردرهای آلمانی و بریتانیایی کشته شدند و دیکتاتوریههای نظامی بورژوازی در آزادترین جمهوریهها برقرار شدند. این دیکتاتوری نظامی، حتی پس از شکست آلمان، همچنان در کشورهای متفق^۲ برجا مانده است. جنگ، بیش از هر عاملی، چشم زحمتکشان را باز کرد، دموکراسی بورژوازی را

از استتار به درآورد و گرداب سودجویی و احتکاری را که در جریان جنگ و بر اثر جنگ وجود داشت به مردم نشان داد. بورژوازی، جنگ را بنام «آزادی و برابری» آغاز کرد و صاحبان کارخانه‌های مهمات سازی نیز بنام «آزادی و برابری» بود که ثروت‌های افسانه‌ای بر هم انباشتند. هیچ يك از اقدامات انترناسیونال وابسته بون نمی‌تواند ماهیت استثمار-گرانه آزادی بورژوایی، برابری بورژوایی و دموکراسی بورژوایی را که اکنون سراپا روشن شده است از نظر مردم پنهان سازد.

۱۱. درآلمان، پیشرفته‌ترین کشور سرمایه‌داری قاره اصلی اروپا، نخستین ماههای آزادی جمهوریخواهانه، که پس از شکست آلمان امپریالیست برقرار شد، ماهیت طبقاتی و اصیل جمهوری بورژوا-دموکراتیک را به کارگران آلمان و سراسر جهان نشان داده است. قتل کارل لیبنشت و روزا لوگزامبورگ، رویدادی است با اهمیتی دوراتساز، نه فقط بعلت مرگ غم‌انگیز این شریف‌ترین افراد رهبران انترناسیونال راستین پرولتاریایی و کمونیستی، بلکه به این علت که ماهیت طبقاتی يك دولت پیشرفته اروپایی - یابدون هیچ اغراقی می‌توان گفت ماهیت طبقاتی يك دولت پیشرفته در سراسر جهان - را بطور قطع روشن کرده است. اگر این دستگیرشدگان، یعنی اسیرانی را که تحت حمایت دولت بودند، می‌شد بی هیچ کیفری به دست افسران و سرمایه‌داران به قتل رساند، آنهم در حکومتی بریاست سوسیال - میهن پرستان، در این-صورت این جمهوری دموکراتیک که چنین جنایاتی در آن ممکن می‌شود يك دیکتاتوری بورژوایی است. کسانی که از قتل کارل لیبنشت و روزا لوگزامبورگ به خشم آمده‌اند ولی نمی‌توانند این واقعیت را دریابند، فقط نادانی یا ریاکاری خودشان را نشان می‌دهند. «آزادی» در جمهوری آلمان، یعنی یکی از آزادترین و پیشرفته‌ترین جمهوریهای جهان، بمعنای آزادی برای به قتل رساندن رهبران دستگیرشده پرولتاریا، بدون

کیفر دیدن، است. و تا زمانی که سرمایه‌داری وجود داشته باشد چیزی جز این نمی‌تواند باشد، زیرا تکامل دموکراسی مبارزه طبقاتی را، که به انکای همه نتایج و تأثیرات جنگ و پیامدهایش به نقطه جوش خود رسیده است نه فقط کندتر نمی‌کند بلکه بر شدتش می‌افزاید.

در سراسر جهان متمدن، بلشویکها را می‌بینیم که تبعید می‌شوند، تحت پیگرد قرار می‌گیرند و به زندان افکنده می‌شوند. مثلاً در سوئیس، یکی از آزادترین جمهوریه‌های بورژوایی و در آمریکا که انواع برنامه‌های ضد بلشویکی در آن اجرا شده است، قضیه چنین است. از نظرگاه «دموکراسی بطور کلی» یا «دموکراسی ناب»، واقعاً مسخره است که کشورهای پیشرفته، متمدن و دموکراتیکی که تا بن دندانشان مسلح شده‌اند از حضور چندگروه از مردانی که از روسیه عقب مانده، قحطی زده و ویران شده آمده‌اند و روزنامه‌های بورژوایی نیز با دهها میلیون نسخه تیراژشان، آن را کشوری وحشی، جنایتکار و مانند اینها نامیده‌اند، بترسند. روشن است که این تضاد فاحش، فقط در شرایط اجتماعی دیکتاتوری بورژوازی پدید می‌آید.

۱۲. در چنین اوضاعی، دیکتاتوری پرولتاریا نه فقط وسیله‌ای مطلقاً قانونی برای سرنگون کردن استثمارگران و سرکوبی مقاومت‌شان است، بلکه برای کل توده زحمتکشان نیز ضرورت دارد و تنها سپردفاعی آنان در برابر آن دیکتاتوری بورژوایی است که به جنگ منجر شد و برای جنگهای تازه تر تدارک می‌بیند.

تنها نکته‌ای که سوسیالیستها قادر به درکش نیستند و همین باعث کوته بینی‌شان در مسائل ثئوریک، کمک‌شان به پیشداوریهای بورژوایی و خیانت سیاسی‌شان به پرولتاریا می‌شود، این است که در جامعه سرمایه‌داری، هرگاه مبارزه طبقاتی - جزء ذاتی این جامعه - جداً شدت پیدا کند، بجز دیکتاتوری بورژوازی یا دیکتاتوری پرولتاریا، شکل دیگری از

دیکتاتوری نمی‌تواند مطرح باشد. اندیشیدن به راه سوم، از کارهای تعزیه‌گردانان مرتجع و خرده بورژوا است. این ادعا در جریان تکامل صدو چند ساله دموکراسی بورژوایی و جنبش طبقه کارگر در همه کشورهای پیشرفته. بویژه در جریان تجربه‌های پنج سال گذشته، به اثبات رسیده است. علم اقتصاد سیاسی و مضمون کلی مارکسیسم، که بخصوص در هر جا که اقتصاد کالایی حاکم باشد ضرورت اقتصادی دیکتاتوری بورژوازی را نشان می‌دهد، ثابت کرده است که فقط طبقه‌ای می‌تواند جای بورژوازی را بگیرد که رشد سرمایه‌داری باعث رشد، افزایش عددی و اتحاد و تقویتش می‌شود، یعنی طبقه پرولتاریا.

۱۳. یکی دیگر از اشتباهات تئوریک و سیاسی سوسیالیست‌ها این است که این نکته را در نمی‌یابند که از وقتی مبادی اولیه دموکراسی در روزگار باستان به ظهور رسید، شکلهایش بطرز اجتناب ناپذیری در مسیر قرون و همزمان با جایگزینی طبقات حاکم، دگرگون شده است. دموکراسی در جمهوریهای باستانی یونان، شهرهای سده‌های میانه و کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، شکلهای گوناگون به خود گرفت و تا درجات متفاوتی به کار گرفته شد. فکر اینکه ژرف‌ترین انقلاب در تاریخ بشر و نخستین مورد انتقال قدرت از اقلیت استثمارگر به اکثریت استثمار شده در جهان می‌تواند در چهارچوب فرسوده دموکراسی کهنه بورژوایی و پارلمانی، بدون دگرگونیهای بنیادی، بدون پی‌ریزی شکلهای جدید دموکراسی و نهادهای تازه‌ای که تجسم شرایط جدید کاربرد دموکراسی‌اند به وقوع بپیوندد، فکری پوچ خواهد بود.

۱۴. دیکتاتوری پرولتاریا از این جهت به دیکتاتوری طبقات دیگر مشابهت دارد که مانند هر دیکتاتوری دیگری برائز نیاز به سرکوبی قهرآمیز مقاومت طبقه‌ای که سلطه سیاسی‌اش را از دست می‌دهد پدید می‌آید. تمایز بنیانی دیکتاتوری پرولتاریا با دیکتاتوری دیگر طبقات -

دیکتاتوری زمینداران در سده‌های میانه و دیکتاتوری بورژوازی در سده کشور های پیشرفته سرمایه‌داری - این است که دیکتاتوری زمینداران و بورژوازی، به معنای سرکوبی قهرآمیز، مقاومت اکثریت عظیم جمعیت یعنی زحمتکشان بود. برعکس، دیکتاتوری پرولتاریا بمعنای سرکوبی قهرآمیز مقاومت استثمارگران، اقلیت ناچیزی از جمعیت یعنی زمینداران و سرمایه‌داران است.

اگر بخواهیم بطور کلی صحبت کنیم، نتیجه می‌گیریم که دیکتاتوری پرولتاریا نه فقط باید متضمن تغییری اساسی در تشکیلات و نهادهای دموکراتیک باشد، بلکه باید چنان تغییری پدید آورد که دامنه برخورداری واقعی از دموکراسی بطرز بی‌مانندی گسترش یابد و ستم‌دیدگان سرمایه‌داری - طبقات زحمتکش - را هم فراگیرد.

و در واقع، گونه‌ای از دیکتاتوری پرولتاریا که در حال حاضر شکل گرفته است، یعنی قدرت شوراها در روسیه، نظام سهمیه‌بندی در آلمان، کمیته‌های نمایندگان کارگاهها در بریتانیا و نهاد های مشابه شورایی در دیگر کشورها، در مقایسه با گذشته، حتی تقریباً در بهترین و دموکراتیک‌ترین جمهوریهای بورژوازی، فرصتهای عملی بیشتری برای برخورداری از حقوق دموکراتیک و آزادیهای اجتماعی در اختیار طبقات زحمتکش یعنی اکثریت عظیم جمعیت کشورها قرار داده است.

ذات حکومت شورایی این است که شالوده دائمی و یگانه قدرت دولت و تمام دستگاه دولتی را سازمان توده‌ای طبقات تحت ستم سرمایه‌داری یعنی کارگران و نیمه پرولترها (دهقانانی که از کار دیگران بهره‌کشی نمی‌کنند و مرتباً، حداقل، بخشی از نیروی کارشان را می‌فروشند) تشکیل می‌دهد. همین مردمی که حتی در دموکراتیک‌ترین جمهوریهای بورژوازی، ضمن داشتن حقوق برابر بر طبق قانون، راه مشارکت‌شان در زندگی سیاسی و برخورداری از حقوق و آزادیهای دموکراتیک به هزاران حقه

وحیله بسته شده است، اکنون به مشارکت پیوسته و پایدار و تعیین کننده در ادارهٔ دموکراتیک دولت جلب می‌شوند.

۱۵. برابری شهروندان، قطع نظرا از جنسیت، دین، نژاد یا ملیت، چیزی که دموکراسی بورژوایی در همه جا وعده‌اش را داده است ولی مرکز تحقق نیافته است و بعثت سلطهٔ سرمایه، هیچگاه تحقق نخواهد یافت، بیدرنگ و بطور کامل در نظام شورایی یا دیکتاتوری پرولتاریا تحقق یافته است. مسأله این است که فقط حکومت کارگران که علاقه‌ای به تملک خصوصی و وسائل تولید و مبارزه برای تقسیم و تقسیم دوبارهٔ آنها ندارند، می‌تواند چنین فکری را تحقق بخشد.

۱۶. دموکراسی و نظام پارلمانی کهن بورژوایی چنان سازمان یافته بود که در آن، فاصلهٔ توده زحمتکشان با تشکیلات حکومت، بیش از همه بود. از سوی دیگر قدرت شورایی یعنی دیکتاتوری پرولتاریا چنان سازمان یافته است که زحمتکشان را به تشکیلات حکومت نزدیک می‌سازد. این نیز یکی از هدفهای ادغام قوهٔ مقننه و قوهٔ مجریه در سازمان شورایی دولت و نشان دادن واحدهای تولید - کارخانه - به جای حوزهٔ رأی دهندگان در یک منطقه است.

۱۷. فقط در حکومت‌های سلطنتی نیست که ارتش نقش دستگاه ستم را دارد. در همهٔ جمهوریه‌های بورژوایی، حتی در دموکراتیک‌ترین‌شان، نقش ارتش همین است. فقط شوراها یعنی سازمانهای دائمی قدرت دولت طبقاتی که زیر ستم سرمایه‌داری بوده‌اند در موضعی هستند که می‌توانند اطاعت ارتش از فرماندهان بورژوایی را برانندازند و پرولتاریا را برای ستم با ارتش ادغام کنند؛ فقط شوراها می‌توانند بطرز مؤثری پرولتاریا را مسلح و بورژوازی را خلع سلاح کنند. تا این کار انجام نگیرد، پیروزی سوسیالیسم غیرممکن است.

۱۸. سازمان شورایی دولت، با نقش رهبری پرولتاریا بعنوان

طبقه‌ای که بیش از همه طبقات بدست سرمایه‌داری متمرکز و آگاه شده است، متناسب است. تجربه همه انقلابها و همه جنبشهای طبقات ستم‌دیده تجربه جنبش سوسیالیستی جهان به ما می‌آموزد که فقط پرولتاریا در موضعی است که می‌تواند قشرهای پراکنده و عقب مانده زحمتکشان و استثمار شونده‌گان را متحد کند.

۱۹. فقط سازمان شورایی دولت می‌تواند دستگاه بوروکراتیک و قضایی کهن بورژوازی را که در نظام سرمایه‌داری، حتی در دموکراتیک‌ترین جمهوریه‌ها، حفظ شده و ضرورتاً می‌بایست حفظ می‌شد و بزرگترین مانع در راه اجرای دموکراسی برای کارگران و زحمتکشان بطور کلی است، بیدرنگ متلاشی کند و بطور کامل از میان بردارد. کمون پاریس، نخستین گام دورانساز را در این راه برداشت. نظام شوروی، دومین گام را برداشته است.

۲۰. از میان بردن قدرت دولت، هدفی است که همه سوسیالیست‌ها، بویژه مارکس، تعیین کرده‌اند. تازمانی که به این هدف نرسیم، دموکراسی اصیل یعنی آزادی و برابری تحقق پذیر نخواهد بود. اما تحقق عملی این هدف از طریق دموکراسی شورایی یا پرولتاریایی ممکن است، زیرا این دموکراسی با فراخواندن سازمانهای تسوده‌ای زحمتکشان به مشارکت دائمی و پایدار در اداره دولت، بیدرنگ، مقدمات زوال تدریجی هرگونه دولتی را تدارک می‌بیند.

۲۱. ورشکستگی کامل سوسیالیست‌هایی که در برن گردهم آمدند و ناتوانی آنان به درک دموکراسی جدید یعنی دموکراسی پرولتاریایی، بویژه از شرح زیر آشکار می‌شود. برانفیک در ۱۰ فوریه ۱۹۱۹ سخنرانی اختتامیه کنفرانس انترناسیونال وابسته برن را ایراد کرد. روز ۱۱ فوریه ۱۹۱۹، دی فرایهاپت (آزادی) روزنامه سازمانهای وابسته به انترناسیونال، درخواست حزب «مستقل» از پرولتاریا را چاپ کرد. در این خواست،

ماهیت بورژوازی دولت شیدمان تأیید و تصمیمش به انحلال شوراها، که بعنوان محملها و نگهبانان انقلاب از آنها نام برده بودند، سرزنش و پیشنهاد شده بود که شوراها باید قانونی شوند و از اختیارات دولتی و حق معلق کردن اجرای تصمیمات مجلس ملی تا برگزاری رفراندوم عمومی برخوردار شوند.

این پیشنهاد، ورشکستگی ایدئولوژیک کامل ثنوریهای راکه از دموکراسی دفاع می کردند و نمی توانستند ماهیت بورژوازی اش را ببینند نشان می دهد. این کوشش خنده آور برای ادغام نظام شورایی یعنی دیکتاتوری پرولتاریا با مجلس ملی یعنی دیکتاتوری بورژوازی، کوتاه فکری سوسیالیستها و سوسیال دموکراتهای وابسته، نگرش سیاسی ارتجاعی و خرده بورژوازی آنها و امتیازاتی راکه بر اثر ترس شان به قدرت مقاومت ناپذیر و رشد یابنده دموکراسی جدید پرولتاریایی می دادند، نشان می دهد.

۲۲. از لحاظ طبقاتی، اکثریت وابسته انترناسیونال برن که از ترس توده کارگران جرأت تصویب یک قرار رسمی را به خود نداد، حق داشت که بلشویسم را محکوم کند. این اکثریت بامنشویکها^۹ و سوسیال رولوسیونرها^{۱۰} در روسیه و شیدمانها در آلمان موافقت کامل دارد. منشویکها و سوسیال رولوسیونرهای روس ضمن شکایت از تعقیبها و محاکماتی که بلشویکها آغاز کرده اند می کوشند این واقعیت را پنهان کنند که آنان بعلت مشارکت در جنگ داخلی به نفع بورژوازی و علیه پرولتاریات تحت تعقیب قرار می گیرند. در آلمان نیز شیدمانها و حزب شان نشان داده اند که دارند در جنگ داخلی به نفع بورژوازی و علیه کارگران شرکت می کنند.

بنابراین، کاملاً طبیعی است که اکثریت وابسته انترناسیونال برن از محکوم کردن بلشویکها جانبداری کند. این، نمایش دفاع از دموکراسی ناب^{۱۱} نبود، بلکه «دفاع از خود» کسانی بود که می دانند و می بینند که

در جنگ داخلی، در کنار بورژوازی و علیه پرولتاریا به میدان آمده‌اند. به همین علت است که تصمیمات اکثریت وابسته انترناسیونال را از دیدگاه طبقاتی باید درست تلقی کرد. پرولتاریا نباید از حقیقت بترسد، باید صریحاً با آن روبرو شود و همه نتایج سیاسی لازم را از آن بگیرد. رفقا، می‌خواهم یکی دو نکته دیگر درباره دو موضوع آخر بيفزایم. به گمانم رفقایی که می‌خواهند درباره کنفرانس برن گزارش بدهند آن را به تفصیل بررسی خواهند کرد.

در کنفرانس برن، حتی يك کلمه درباره قدرت شوروی به زبان آورده نشد. ما در روسیه، از دو سال پیش به بررسی این مسأله مشغول بوده‌ایم. ما در کنفرانس حزبی خودمان در آوریل ۱۹۱۷ مسأله زیر را از لحاظ ثئوریک و سیاسی مطرح کردیم: «قدرت شوروی چیست، ماهیت آن چیست و اهمیت تاریخی‌اش کدام است؟» ما این مسأله را نزدیک به دو سال بررسی می‌کردیم. و درکنگره حزبی خودمان، قراری در این باره تصویب کردیم.^{۱۱}

روزنامه دی‌فرایه‌ایت برلین در تاریخ ۱۱ فوریه درخواستی از آلمان را انتشار داد که نه فقط توسط رهبران حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان بلکه توسط اعضای گروه مستقل سوسیال دموکرات در رایشتاک نیز امضا شده بود. کائوتسکی از نظریه پردازان بزرگ این مستقل‌ها در اوت ۱۹۱۸ جزوه‌ای بنام دیکتاتوری پرولتاریا نوشت و در آن اعلام کرد که او پشتیبان دموکراسی و تشکیلات شورایی است ولی شوراها باید تشکیلاتی صرفاً اقتصادی باشند و بهیچوجه نباید بعنوان سازمان‌های دولتی تلقی شوند. کائوتسکی در شماره ۱۱ نوامبر دی‌فرایه‌ایت و ۱۲ ژانویه، همین حرف را می‌زند. روز ۹ فوریه مقاله‌ای بقلم رودلف هیلفردینگ که یکی از نظریه پردازان مقتدر انترناسیونال دوم به شمار می‌رفت انتشار یافت که در آن پیشنهاد کرده بود که نظام شورایی از لحاظ

حقوقی با مجلس ملی و دستگاه قانون گذاری دولت متحد شود. این به ۹ فوریه مربوط می شد. روز ۱۱ فوریه، این پیشنهاد توسط همه اعضای حزب مستقل به تصویب رسید و بشکل يك درخواست انتشار یافت.

با اینکه مجلس ملی همچنان به عمر خود ادامه می دهد، حتی پس از اینکه «دموکراسی ناب» در واقعیت تجسم یافته است، پس از اینکه نظریه پردازان بزرگ حزب مستقل سوسیال دموکرات اعلام کرده اند که سازمانهای شورایی نباید سازمانهای دولتی باشند، باز هم تردید رأی دیده می شود! این نشان می دهد که این آقایان چیزی از جنبش تازه نمی دانند و از شرایط مبارزاتی اش بی خبرند. اما از اینجا موضوع دیگری ثابت می شود و آن این است که این تردید رأی باید شرایط و عللی داشته باشد! وقتی پس از همه این رویدادها و پس از گذشت نزدیک به دو سال از پیروزی انقلاب در روسیه، مصوباتی نظیر مصوبات کنفرانس برن را که چیزی از شوراهای اهمیت شان در آنها گفته نمی شود و يك کلمه درباره شان از زبان یکی از نمایندگان نیز به گوش نمی رسد به تصویب می رسانند، حق داریم که بگوییم این آقایان بعنوان سوسیالیست و نظریه پرداز، در نظر ما مرده اند.

اما رفا، از لحاظ عملی و از دیدگاه سیاسی، همینکه می بینید این مستقل هایی که از لحاظ تئوری و اصول با این سازمانهای دولتی مخالفت می کرده اند ناگهان از روی نادانی پیشنهاد وحدت «صلح آمیز» مجلس ملی با نظام شورایی، یعنی وحدت دیکتاتوری بورژوازی با دیکتاتوری پرولتاریا را می دهند، نشان می دهد که دگرگونی بزرگی در میان توده ها به تحقق می پیوندد. می بینیم که همه مستقل ها در معنای سوسیالیستی و تئوریک، ورشکسته اند و دگرگونی عظیمی در میان توده ها به وقوع می پیوندد. توده های عقب مانده در صفوف کارگران آلمان به ما روی می آورند و روی آورده اند! بنابراین، اهمیت حزب سوسیال دموکرات آلمان، بهترین بخش کنفرانس برن، از نظرگاه تئوریک و سوسیالیستی، صفر است. اما

این حزب، مختصر اهمیتی دارد و آن این است که متزلزلها در نظر ما شاخصی از حالت روانی قشرهای عقب ماندهٔ پرولتاریا به شمار می‌روند. به نظر من، اهمیت بزرگ تاریخی کنفرانس برن، همین است. ما از انقلاب خودمان، تجربه‌ای مشابه این به دست آورده‌ایم. منشویکهای ما درست از همان راهی می‌رفتید که نظریه پردازان مستقل‌ها در آلمان می‌روند. در آغاز، هنگامی که آنها در شوراها اکثریت داشتند، با شوراها موافق بودند. آنچه در آن روزها می‌شنیدیم چنین بود: «زنده باد شوراها!»، «پیش بسوی شوراها!»، «شوراها به معنای دموکراسی انقلابی‌اند». اما وقتی بلشویکها اکثریت را در شوراها به دست آوردند، آنها لحن‌شان را عوض کردند؛ منشویکها گفتند: «شوراها نباید در کنار مجلس مؤسسان وجود داشته باشند»، و انواع نظریه پردازان منشویک نیز عمل‌پیشنهادهایی همانند متحد کردن نظام شورایی با مجلس مؤسسان و ادغام شوراها در ساختمان دولت داشتند. در اینجا نیز یکبار دیگر معلوم می‌شود که مسیر عمومی انقلاب پرولتاریایی در سراسر جهان یکی است. نخست تشکیل خودبخودی شوراها، سپس گسترش و تکامل شوراها، آنگاه پیدایش مسألهٔ عملی: شوراها، یا مجلس ملی، یا مجلس مؤسسان، یا نظام پارلمانی بورژوازی؛ آشفتنگی مطلق در میان رهبران، و سرانجام، انقلاب پرولتاریایی. اما به گمان من، اکنون که نزدیک به دو سال از انقلاب گذشته است، مسأله را نباید به این شکل مطرح کنیم؛ ما باید تصمیمهای مشخص بگیریم، زیرا گسترش شوراها مهم‌ترین وظیفهٔ ما و مخصوصاً اکثریت کشورهای اروپای غربی است. در اینجا می‌خواهم فقط به یک قرار منشویکی اشاره کنم. از رفیق اوپولنسکی خواهش کردم که آن را به آلمانی ترجمه کند. قول داد که آن را ترجمه کند ولی متأسفانه خودش اینجانیست. سعی می‌کنم از حافظه ام کمک بگیرم و آن را برای شما بگویم، زیرا متن کامل آن را در اختیار ندارم.

هر بیگانه‌ای که چیزی در بارهٔ بلشویسم نشنیده باشد به دشواری
 ممکن است تلقی یا تصویر مستقلی از مسائل مورد بحث ما به دست آورد.
 هر ادعایی که بلشویکها داشته باشند، منشویکها به مقابله با آن بر می‌خیزند،
 و برعکس. البته در کشاکش مبارزه، چیزی جز این نمی‌تواند باشد و
 به همین علت، آخرین کنفرانس حزب منشویک در دسامبر ۱۹۱۸ قرار مفصل
 و مطول را بطور کامل در نشریهٔ منشویکی گازتا پچاتنیکوف انتشار داد که
 اهمیت بسیاری پیدا کرد. منشویکها خودشان در این قرار، تاریخ مبارزهٔ
 طبقاتی و جنگ داخلی را مختصراً شرح می‌دهند. در این قرار گفته می‌شود
 که آنها در حزبشان گروههایی را که با طبقات متمول در منطقهٔ اورال،
 در جنوب، در کریمه و گرجستان - که همهٔ این مناطق رایک به یک بر می‌شمرند -
 متحد شده‌اند محکوم می‌کنند. اکنون آن گروههایی که از حزب منشویک
 که در کنار طبقات متمول علیه شوراها جنگیدند در این قرار محکوم می‌شوند،
 اما آخرین مادهٔ قرار هم کسانی را محکوم می‌کند که به کمونیستها پیوستند.
 نتیجه این که منشویکها اجباراً پذیرفتند که وحدتی در حزبشان وجود ندارد
 و اعضایش یا طرفدار بورژوازی هستند یا پرولتاریا. اکثریت منشویکها
 به بورژوازی پیوستند و در جریان جنگ داخلی علیه ما جنگیدند. البته
 ما منشویکها را تعقیب می‌کنیم، و هرگاه علیه ما و علیه ارتش سرخ ما
 بجنگند و فرماندهان سرخ ما تیرباران کنند، آنها را تیرباران هم می‌کنیم.
 ما جنگ بورژوازی را با جنگ پرولتاریایی پاسخ دادیم - راه دیگری
 نمی‌تواند وجود داشته باشد. بنابراین، این همه از نظرگاه سیاسی، ریاکار
 محض منشویکی است. از لحاظ تاریخی، قابل درک نیست که چگونه افرادی
 که رسماً خواهی دیوانگی نثر نه‌اند می‌توانند به دستور منشویکها و
 سوسیال رولوسیونرها در کنفرانس برن دربارهٔ جنگ بلشویکها با اینان
 سخن بگویند اما دربارهٔ مبارزهٔ مشترکشان با بورژوازی علیه پرولتاریا
 سکوت اختیار کنند.

همه آنها بعلمت اینکه تحت تعقیب قرار می گیرند، خشمگینانه به ما حمله می کنند. این درست است. اما آنها يك كلمه هم درباره نقش خودشان در جنگ داخلی به زبان نمی آورند! به گمان من بهتر است متن کامل این قرار را بیاورم تا در یادداشتها ضبط شود و از رفقای خارجی خواهشمندم که آن را مطالعه کنند، زیرا سندی تاریخی است که مسأله را بدرستی مطرح می کند و اطلاعات بی مانندی برای ارزیابی اختلافات میان گرایشهای «سوسیالیستی» در روسیه در اختیار خواننده می گذارد. در فاصله میان پرولتاریا و بورژوازی، گروه دیگری از مردم هستند که نخست به این سو و سپس به آن سو متمایل می شوند. در همه انقلابها، همواره چنین بوده است و در جامعه سرمایه داری، که پرولتاریا و بورژوازی دو اردوگاه متخاصم را تشکیل می دهند، عدم وجود قشرهای میانی مطلقاً غیر ممکن است. وجود این متزلزلها از لحاظ تاریخی اجتناب ناپذیر است و متأسفانه این عناصر که خودشان نیز نمی دانند فردا در کنار کدام طبقه خواهند جنگید، تا مدتهای مدید وجود خواهند داشت.

می خواهم يك پیشنهاد عملی کنم و آن این است که قرار به تصویب برسد و در آن مخصوصاً سه نکته تذکر داده شود:

نخست: یکی از مهمترین وظایف رفقای اروپای غربی آن است که معنا، اهمیت و ضرورت نظام شورایی را برای مردم توضیح دهند. درباره این مسأله، قدری سوء تفاهم وجود دارد. کافوئسکی و هیلفر ویتسک با اینکه نظریه پردازانی ورشکسته اند، مقالات اخیرشان در روزنامه دی فربایات نشان می دهد که حالت روانی قشرهای عقب مانده پرولتاریای آلمان را بدرستی منعکس می کنند. در کشور ما نیز همین طور شد: در طی هشت ماه اول انقلاب، بحثهای بسیاری درباره موضوع سازمان شورا صورت گرفت و کارگران نمی دانستند که نظام تازه چیست و آیا شوراهارا می توان به دستگاه دولت تبدیل کرد یا نه. ما در انقلاب خودمان در مسیر عمل

پیش می‌رفتیم نه در مسیر ثنوری. مثلاً ما سابقاً مسأله مجلس مؤسسان را از دید ثنوریک مطرح نمی‌کردیم و نمی‌گفتیم که مجلس مؤسسان را به رسمیت نمی‌شناسیم. فقط بعدها یعنی زمانی که سازمانهای شوروی در سراسر کشور پراکنده شدند و قدرت سیاسی را به‌چنگ آوردند، تصمیم گرفتیم مجلس مؤسسان را منحل کنیم. اکنون می‌بینیم که این مسأله در مجارستان و سوئیس به‌شکل حادثری مطرح است. این، از یک طرف بسیار خوب است: چون این اعتقاد محکم را به آدمی می‌دهد که انقلاب در کشورهای اروپای غربی سریعتر پیش می‌رود و پیروزیهای بزرگتری را در پی خواهد داشت. از طرف دیگر، مختصر خطری در آن نهفته است، بدین معنی که ممکن است مبارزه از چنان پرتگاههای بگذرد که اذهان توده کارگران نتواند با این پیشرفت همگام شود. اهمیت نظام شورایی، هنوز هم برای بخش بزرگی از توده کارگران آموزش دیده سیاسی آلمان روشن نشده است، زیرا آنان با روح نظام پارلمانی و در میان تعصبات بورژوازی تربیت شده‌اند.

دوم: در باره گسترش نظام شورایی. وقتی می‌شنویم که اندیشه شوراها با چه سرعتی در آلمان و حتی در بریتانیا گسترش می‌یابد، خود دلیل بزرگی است بر اینکه انقلاب پرولتاریایی پیروز خواهد شد. پیشرفت انقلاب را فقط مدت کوتاهی می‌توان به عقب انداخت. اما وقتی رفقا آلبرت و پلاتن می‌گویند در مناطقی روستایی کشورشان بندرت شورایی در میان کارگران کشاورزی و کشاورزان کوچک تشکیل شده است، از مسأله کاملاً متفاوتی سخن به میان می‌آورند. در روزنامه دی «دوت نان» (پرچم سرخ) مقاله‌ای خواندم که با شوراها و دهقانان مخالف بود ولی بدستی از شوراها و کارگران کشاورزی و کشاورزان کوچک پشتیبانی می‌کرد.^{۱۱} بورژوازی و چاکران، مانند شیدمان و شرکا، شعار شوراها و دهقانی را پیش از این صادر کرده‌اند. اما آنچه ما نیاز داریم شوراها و کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر است. متأسفانه از گراشهای رفقا آلبرت، پلاتن و دیگران

چنین برمی آید که به استثنای مجارستان، چندان فعالیت برای گسترش نظام شورایی در روستا به عمل نمی آید. شاید خطرواقعی و بسیار بزرگی که مختصر پیروزی پرولتاریای آلمان را تهدید می کند در همین جا باشد. پیروزی را زمانی می توان تضمین شده تلقی کرد که نه فقط کارگران شهری بلکه پرولترهای روستایی نیز سازمان یابند و متشکل شوند - آنهم نه مانند گذشته و در اتحادیه های کارگری و انجمنهای تعاونی - بلکه در شوراها. ما چون در اکتبر ۱۹۱۷ در کنار دهقانان و همه دهقانان راه می پیمودیم، پیروزی مان آسانتر شد. انقلاب ما در آن زمان و بدان معنا، يك انقلاب بورژوایی بود. نخستین گامی که حکومت پرولتاریایی ما برداشت این بود که بموجب قانونی^{۱۲} که در ۲۶ اکتبر (تقویم قدیم) ۱۹۱۷ به اطلاع عموم رسانده شد، به خواستهای دیرین همه دهقانان که شوراها و دهقانی و انجمنهای روستایی در دوره حکومت کرنسکی مطرح کرده بودند جامه عمل پوشانده شد. قدرت ما در اینجا نهفته بود؛ بهمین علت بود که ما به آن سادگی می توانستیم اکثریت را به دست آوریم. تا جایی که به روستاها مربوط می شد، انقلاب ما يك انقلاب بورژوایی بود و فقط بعدها یعنی پس از يك وقفه شش ماهه بود که مجبور شدیم در چارچوب سازمان دولت، مبارزه طبقاتی را در روستا آغاز کنیم، کمیته های دهقانان فقیر و نیمه پرولترها را در هر روستا تشکیل دهیم و پیکاری اصولی را علیه بورژوازی روستا آغاز کنیم. این، بر اثر عقب ماندگی روسیه، اجتناب ناپذیر بود. جریان امور در اروپای غربی به گونه دیگری خواهد بود و بهمین علت است که باید بر ضرورت مطلق گسترش نظام شورایی برای روستاییان به شکل های کامل و شاید تازه، تأکید کنیم. موم: باید بگوییم که به دست آوردن يك اکثریت کمونیستی در شوراها وظیفه اصلی در همه کشورهایی است که حکومت شورایی هنوز در آنها پیروز نشده است. این مسأله دیروز در کمیسیون قرارهای ما

بررسی شد. شاید سایر رفقا نیز نظرشان را در این باره بیان کنند؛ اما می‌خواهم پیشنهاد کنم که این سه نکته به شکل يك قرار ویژه به تصویب برسد. البته ما در وضعی نیستیم که بتوانیم مسیر تکامل را تعیین کنیم. بسیار محتمل است که انقلاب بزودی در بسیاری از کشورهای اروپای غربی آغاز شود ولی ما بعنوان بخش سازمان یافته طبقه کارگر و بعنوان يك حزب، می‌کوشیم و باید بکوشیم اکثریت را درشوراها به دست آوریم. در آن صورت، پیروزی ما حتمی است و هیچ قدرتی در جهان قادر نخواهد بود کاری علیه انقلاب کمونیستی انجام دهد. اگر چنین نکنیم، پیروزی به این سادگیها تضمین نخواهد شد و دوامی نخواهد آورد. به این دلیل است که می‌خواهم خواهش کنم این سه نکته بعنوان قراری ویژه به تصویب برسد.

Collected works, vol. 28,
pp. 457-74

نخستین بار در سال ۱۹۲۱ در کتاب زیر
چاپ شد:

*First Congress' the Communist
International. Minutes.*
Petrograd

کنگرہ دوم انٲر ناسیونال کمیونیستی

۱۹ ژوئیه - ۷ اوت ۱۹۲۰

گزارش مربوط به اوضاع بین‌المللی و وظایف اساسی انترناسیونال کمونیستی

۱۹ ژوئیه

(صدای شادی همگان برمی‌خیزد. حاضران پیامی ایستندوکف می‌زنند. سخنران می‌کوشد سخنانش را آغاز کند، اما کف زدن‌ها و شعارهایی که به همه زبانها می‌دهند همچنان ادامه می‌یابد. ابراز شادمانی حاضران، پایان نمی‌یابد.) رفقا، تزارهای مربوط به مسائل وظایف اساسی انترناسیونال کمونیستی به همه زبانها منتشر شده است و از لحاظ موضوعی، چیز تازه‌ای ندارد (بخصوص برای رفقای روس). این بدان علت است که بسیاری از ویژگیهای اصلی تجربه انقلابی ما و درسهای جنبش انقلابی ما بطرز قابل توجهی برای برخی از کشورهای اروپایی، بویژه اروپای غربی، در آنها بسط داده شده‌اند. گزارش من، با اینکه مختصر است، به تفصیل به بررسی بخش اول موضوع، یعنی اوضاع بین‌المللی، می‌پردازد.

روابط اقتصادی امپریالیسم، هسته کل اوضاع بین‌المللی را

بشکلی که اکنون وجود دارد، تشکیل می‌دهد. این مرحله عالی و نهایی و جدید سرمایه‌داری، در سراسر سده بیستم، بطور کامل شکل گرفته است. البته همه شما می‌دانید ابعاد عظیمی که سرمایه به خود گرفته است، بارزترین و اخص‌ترین ویژگی امپریالیسم به شمار می‌رود. جای رقابت آزاد را انحصارات غول‌آسا گرفته‌اند. درپاره‌ای موارد، تعداد بسیار کمی از سرمایه‌داران توانسته‌اند شاخه‌های بزرگی از صنعت رادر دست خود متمرکز کنند؛ این شاخه‌ها به دست گروه شرکتها، کارتل‌ها، سندیکاها و تراست‌هایی افتاده‌اند که بیشترشان ماهیتی بین‌المللی دارند. بدینسان، شاخه‌های بزرگی از صنعت، نه فقط در ترك كشورها بلکه در سراسر جهان، به دست انحصارگران امور مالی و حقوق مالکیت و تا اندازه‌ای انحصارگران تولید افتاده است. این خود شالوده‌ای برای تسلط بیسابقه تعداد انگشت شماری از بانكهای بسیار بزرگ و سرمایه‌داران مالی، یعنی سلاطین سرمایه‌ای شده است که آزادترین جمهوریه‌ها را نیز به پادشاهیهای مالی تبدیل کرده‌اند. این دگرگونی، در سالهای پیش از جنگ، توسط نویسندگانی چون پیپس درفرانسه که فرسنگها با انقلابی بودن فاصله داشتند، آشکارا پذیرفته می‌شد.

این سلطه مشتی سرمایه‌دار، زمانی که سراسر جهان تقسیم شده و نه فقط منابع گوناگون مواد خام و وسائل تولید به تصرف سرمایه‌داران بزرگ درآمده، بلکه تقسیم اولیه مستعمرات نیز تکمیل شده بود، به آخرین مرحله تکاملش رسید. نزدیک به چهل سال پیش، جمعیت مستعمرات بیش از ۲۵۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر بود و همگی زیر سلطه شش قدرت سرمایه‌داری بسر می‌بردند. جمعیت مستعمرات در آستانه جنگ اول جهانی به بیش از ۶۰۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر می‌رسید و اگر جمعیت کشورهای نیمه مستعمره‌ای چون ایران، ترکیه و چین را به این رقم بیفزاییم، به عدد صحیحی مانند هزار میلیون نفر خواهیم رسید که بر اثر وابستگی استعماری، زیر ستم

ثروتمندترین، متمدن‌ترین و آزادترین کشورها قرار گرفته بودند. و می‌دانید که وابستگی استعماری، سوای وابستگی مستقیم سیاسی و قضایی، مستلزم پاره‌ای وابستگی‌های مالی و نظامی و جنگ‌هایی است که غالباً جنگ به شمار نمی‌آمدند، زیرا وقتی نیروهای امپریالیست‌های اروپایی و آمریکایی با آخرین سلاح‌های جنگی به کشتار مردم بی‌سلاح و بی‌دفاع مستعمرات می‌پرداختند، این جنگ‌ها را به کشتارهای دستجمعی تبدیل می‌کردند.

نخستین جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ نتیجه اجتناب ناپذیر این تقسیم جهان، این سلطه انحصارات سرمایه‌داری و این قدرت یابی تعداد انگشت شماری از بانک‌های بزرگ - دو، سه، چهار یا پنج بانک در هر کشور - بود. این جنگ برای تقسیم دوباره سراسر جهان آغاز شد. این جنگ را براه انداختند تا معلوم شود که کدام يك از گروه‌های کوچک بزرگ‌ترین دولتها - بریتانیایی‌ها یا آلمانی‌ها - باید فرصت و حق غارت کردن، خفه کردن و استثمار کردن سراسر جهان را به دست آورند. می‌دانید که جنگ، این مسأله را به نفع گروه بریتانیایی‌ها حل کرد. و در نتیجه این جنگ، همه تضاد‌های سرمایه‌داری، بطرز بی‌سابقه‌ای حادث شده است. جنگ با يك ضربه، نزدیک به ۲۵۰,۰۰۰,۰۰۰ میلیون نفر از ساکنان کره زمین را به موقعیت استعماری تنزل داد، مانند روسیه که جمعیتش را می‌توان نزدیک به ۱۳۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر تخمین زد و آتریش-هنگری، آلمان و بلغارستان، که بر روی هم بیش از ۱۲۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر جمعیت دارند، یعنی ۲۵۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر که در کشورهای زندقه می‌کنند که برخی، مانند آلمان، از جمله پیشرفته‌ترین، آگاه‌ترین، با فرهنگ - ترین کشورها و در سطح پیشرفته‌های فنی معاصر هستند. این جنگ به کمک پیمان ورسای^{۱۴} چنان شرایطی را بر این کشورها تحمیل کرد که در نتیجه آن، ملت‌های پیشرفته به حالت وابستگی استعماری، فقر، گرسنگی،

ورشکستگی و محرومیت از کلیه حقوق خود گرفتار شده‌اند: این پیمان، آنها را تا چندین نسل به زنجیر می‌کشد و در چنان شرایطی قرار می‌دهد که تاکنون هیچ ملت متمدنی در آن شرایط بسر نبرده است. تصویب جهان پس از جنگ، بدین گونه است: ناگهان ۱۱۲۵۰ میلیون نفر به یوغ استعمار گرفتار می‌آیند و توسط سرمایه‌داری جانور صفتی استثمار می‌شوند که زمانی به صلح دوستی‌اش می‌بالید و نزدیک به پنجاه سال پیش که جهان تقسیم نشده بود، انحصارات بر همه جا مسلط نشده بودند و سرمایه‌داری نیز بدون برخوردهای پیشمار نظامی می‌توانست بشکلی نسبتاً صلح‌آمیز به تکاملش ادامه دهد، حق داشت به صلح دوستی‌اش ببالد. امروز، پس از دوره «صلح‌آمیز»، با تشدید بیسابقه ستمگریها و بازگشت به گونه‌ای از ستمگری استعماری و نظامی که به مراتب بدتر از گذشته است، مواجهه‌ایم. پیمان ورسای، آلمان و دیگر کشورهای شکست خورده را در وضعی قرار داده است که زندگی اقتصادی‌شان را از لحاظ مادی غیرممکن می‌سازد، همه حقوقشان را از ایشان می‌گیرد و به حیثیت‌شان توهین می‌کند.

چند ملت از این جنگ بهره‌برداری کرده‌اند؟ برای پاسخ دادن به این پرسش، لازم به یادآوری است که جمعیت ایالات متحد آمریکا - تنها کشوری که بطور کامل از این جنگ سود برد، کشوری که از به‌کاربرد درآمد و از همه کشورها بستانکار شد - از ۱۰۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر بیشتر نیست. جمعیت ژاپن - که بابرکنار ماندن از برخوردهای اروپا و آمریکا و با تصرف قاره پهناور آسیا ثروت‌های بی‌کرانی به جیب زد - ۵۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر است. جمعیت بریتانیا، که پس از دو کشور بالا بیشترین سودها را برد، نزدیک به ۵۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر است. اگر کشورهای بیطرف را با آن جمعیت بسیار ناچیزشان، که پس از جنگ ثروتمند شدند به این ارقام بیفزاییم، عدد صحیحی نزدیک به ۲۵۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر به دست می‌آید.

بدینسان خطوط اصلی تصویر جهان بشکلی که پس از جنگ امپریالیستی دیده شد، ترسیم می‌شود. در مستعمرات تحت ستم - کشورهایی که تکه‌تکه می‌شوند، مانند ایران، ترکیه و چین و در کشورهای که شکست خورده‌اند و به‌موضع کشورهای مستعمره تنزل داده شده‌اند - ۱,۲۵۰ میلیون نفر زندگی می‌کنند. کمتر از ۲۵۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر نیز در کشورهای زندگی می‌کنند که مواضع پیشین خود را از دست نداده، ولی از لحاظ اقتصادی به آمریکا وابسته شده‌اند و همگی در جریان جنگ از لحاظ نظامی وابسته شدند، زیرا بمحض اینکه جنگ آغاز شد سراسر جهان را در کام خود فروبرد و به یک کشور نیز مجال بی‌طرف ماندن را نداد. و سرانجام، کمتر از ۲۵۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر در کشورهای زندگی می‌کنند که قشر فوقانی یعنی سرمایه‌داران‌شان، به‌تنهایی از تقسیم جهان سود بردند. بدین سان رقمی نزدیک به ۱,۷۵۰ میلیون نفر به دست می‌آید که جمعیت سراسر جهان را تشکیل می‌دهد. می‌خواهم این تصویر جهان را در ذهن‌تان زنده کنم، زیرا همه تضادهای بنیادی سرمایه‌داری و امپریالیسم که به انقلاب منجر می‌شود و همه تضادهای بنیادی طبقه کارگر که به مبارزه خشمگینانه علیه انترناسیونال دوم منجر شده است، همچنان که رئیس جلسه متذکر شد، همگی با این تقسیم‌بندی جمعیت جهان ارتباط دارند.

البته این ارقام، تصویر اقتصادی جهان را بطور تقریبی و با خطوط برجسته در برابر ما ترسیم می‌کنند. و رفقاً، کاملاً طبیعی است که با تقسیم شدن جمعیت جهان بدینسان، استثمار سرمایه مالی و انحصارات سرمایه‌داری، چندین برابر شده است.

فقط کشورهای مستعمره و شکست خورده نیستند که به‌موضع کشورهای وابسته تنزل یافته‌اند؛ در درون هر کشور پیروز نیز برحدهت تضادها افزوده شده است. همه تضادهای سرمایه‌داری، شدت بیشتری

یافته‌اند. این موضوع را مختصراً با چند مثال، مجسم می‌کنم.

بدهیهای ملی را در نظر بگیریم. می‌دانیم که بدهیهای کشورهای عمده اروپا در فاصله سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۰ به بیش از هفت برابر رسید. می‌خواهم از يك منبع اقتصادی دیگر که از اهمیت خاصی برخوردار است نقل قول کنم، و آن کمیتر، سیاستمدار بریتانیایی و نویسنده کتاب پیامدهای اقتصادی صلح است که به دستور دولت متبوعش در مذاکرات صلح ورسای شرکت کرد، مذاکرات را حضوراً از دیدگاهی صرفاً بورژوازی مشاهده کرد، موضوع را جزء به جزء و گام به گام بررسی کرد و در کنفرانسها نیز بعنوان يك اقتصاددان شرکت جست. او به نتایجی رسیده است که سنجیده‌تر، برجسته‌تر و آگاهی‌دهنده‌تر از هر نتیجه‌ای است که فلان انقلابی کمونیست می‌تواند بگیرد، زیرا نتایجش، نتایجی است که يك بورژوای نامدار و دشمن آرامش‌ناپذیر بلشویسم گرفته است، بلشویسمی که این بی‌فرهنگ بریتانیایی آن را چیزی هیولوار، درنده و جانورخو می‌پندارد. کمیتر به این نتیجه رسیده است که اروپا و سراسر جهان، پس از صلح ورسای بسوی ورشکستگی می‌روند. او استعفا داده و کتابش را با این کلمات به صورت دولت کوبیده است: «کاری که شما می‌کنید، دیوانگی است.»

ارقام او را، که خلاصه‌اش به شرح زیر است، نقل می‌کنم.

این روابط بدهکاری - بستانکاری که در میان قدرتهای بزرگ پیدا شده است چیست؟ من لیره استرلینگ را به نرخ ۱۰ روپل طلا در برابر يك لیره، به روپل طلا تبدیل می‌کنم. نتیجه بدین قرار است: حساب بستانکاری ایالات متحد آمریکا ۱۹,۰۰۰ میلیون روپل و حساب بدهکاری اش صفر است. ایالات متحد آمریکا پیش از جنگ به بریتانیا بدهکار بود. رفیق له‌وی در گزارش ۱۴ آوریل ۱۹۲۰ خود به آخرین کنگره حزب کمونیست آلمان بدرستی متذکر شد که اکنون در جهان فقط دو کشور وجود دارند که می‌توانند مستقلاً دست به کار شوند و این دو بریتانیا و آمریکا هستند.

آمریکا به تنهایی، از لحاظ مالی، مطلقاً مستقل است. آمریکا پیش از جنگ، بدهکار بود؛ اکنون فقط بستانکار است. بقیه قدرتهای جهان، بدهکارند. بریتانیا در وضعی است که حساب بستانکاری اش ۱۷۰۰۰ میلیون و حساب بدهکاری اش ۸۰۰۰ میلیون است. بریتانیا اکنون در نیمه راه تبدیل شدن به يك کشور بدهکار است. گذشته از این، حساب بستانکاری این کشور، نزدیک به ۶۰۰۰ میلیون بدهی روسیه را نیز شامل می شود. تجهیزات نظامی که در جریان جنگ به روسیه فرستاده شد، جزو بدهیهای بریتانیا است. اخیراً وقتی کراسین نماینده حکومت روسیه شوروی فرصتی برای بررسی موضوع موافقت نامه های بدهکاری با لویج جرج به دست آورد، این نکته را برای دانشمندان و سیاستمداران ورهبران حکومت بریتانیا روشن کرد که اگر در اندیشه بازپرداخت این بدهیها هستند، سخت گرفتار توهمات اند. کینز: سیاستمدار بریتانیایی، اخیراً این ترس را عریان ساخته است.

البته مسأله فقط یا حتی اصلاً این نیست که حکومت انقلابی روسیه بهیچوجه نمی خواهد بدهیهایش را بپردازد. این گونه بدهیها را هیچ حکومتی نمی پردازد، چون بهره ربايي مبلغی است که بیست برابر اصل اش پرداخت شده است و همین کینز بورژواکه کوچکترین همدردی با جنبش انقلابی روسیه نشان نمی دهد، می گوید: «روشن است که این بدهیها را نمی توان به حساب آورد.»

در مورد فرانسه، کینز ارقام زیر را ذکر می کند: حساب بستانکاری اش بیش از ۳,۵۰۰ میلیون و حساب بدهی اش بیش از ۱۰,۵۰۰ میلیون! و تازه این کشوری است که خود فرانسویها آن را وام دهنده جهان می نامیدند، زیرا «پس انداز» هایش بیکران بود؛ عایدات حاصل از غارت مستعمرات که سرمایه ای عظیم بود. به فرانسه امکان داد تا هزاران هزار میلیون، بویژه به روسیه، وام بدهد. از این وامها، درآمد بی پایانی به دست

می‌آمد. باوجود این وباوجود پیروزی، فرانسه به یک کشور بدهکار تبدیل شده است.

دریک منبع بورژوازی آمریکایی، که رفیق براون کمونیست دژ کتاب چه کسانی باید بدهیهای جنگی (لایپزیگ، ۱۹۲۰) از آن نقل کرده است، نسبت بدهیها بر ثروت ملی به شرح زیر تخمین زده شده است: در کشورهای پیروز، یعنی بریتانیا و فرانسه، نسبت بدهیها بر مجموع ثروت ملی، بیش از ۵۰ درصد است؛ این درصد در ایتالیا بین ۶۰ و ۷۰ و در روسیه ۹۰ است. اما همچنانکه می‌دانید، ما از این بدهیها آشفته نمی‌شویم، زیرا کمی پیش از انتشار کتابش از راهنمایی ارزنده اش پیروی کردیم و همه بدهیهایمان را باطل کردیم. (خنده ناگهانی حضار.)

اما کپنز در اینجا دمدمی مزاجی عادی آدمهای بی‌فرهنگ را از خود بروز می‌دهد: او ضمن اینکه باطل کردن همه بدهیها را توصیه می‌کند، ادامه می‌دهد که البته فرانسه از این کار سود خواهد برد و بریتانیا هم زیاد ضرر نخواهد کرد، زیرا بهر حال کسی نمی‌تواند چیزی از روسیه بگیرد؛ آمریکا مبالغ هنگفتی زیان خواهد کرد، اما کپنز بر «سخت‌و‌تمندی» آمریکا تکیه می‌کند؛ در اینجا نظرات ما با نظرات کپنز و دیگر پاسیفیست‌های خرده بورژوا اختلاف پیدا می‌کند. به گمان ما آنها برای اینکه ابطال بدهیها را اعلام کنند به انتظار رویداد دیگری می‌نشینند، و مجبور خواهند شد در مسیری سوای تکیه کردن بر «سخت‌و‌تمندی» سرمایه‌داران تلاش کنند.

از این چند رقم، چنین برمی‌آید که جنگ امپریالیستی، برای کشورهای پیروز نیز اوضاع دشواری فراهم آورده است. اختلاف سطح افزایش دستمزدها و قیمت‌ها نیز گواه دیگری بر این واقعیت است. شورای عالی اقتصادی، مؤسسه‌ای که مسئول حفظ نظام بورژوازی سراسر جهان در برابر انقلاب اوج‌گیرنده ملت‌ها است، روز ۸ مارس امسال قراری را

تصویب کرد که با درخواستی برای نظم، تلاش و صرفه جویی، البته با این شرط که کارگران همچنان برده سرمایه داران بمانند، پایان یافته بود. این شورای عالی اقتصادی، که سخنگوی کشورهای آفتافت و سرمایه داران سراسر جهان است، شرح مختصر زیر را انتشار داد.

در ایالات متحد آمریکا قیمت مواد غذایی بطور متوسط ۱۲۰ درصد افزایش یافته است، در حالی که دستمزدها فقط ۱۰۰ درصد افزایش یافته است. در بریتانیا قیمت مواد غذایی ۱۷۰ درصد و دستمزدها ۱۳۰ درصد بالا رفته است؛ در فرانسه قیمت مواد غذایی ۳۰۰ درصد و دستمزدها ۲۰۰ درصد و در ژاپن قیمت مواد غذایی ۱۳۰ درصد و دستمزدها ۶۰ درصد افزایش یافته است (من ارقام ارائه شده در جزوه رفیق براون و ارقام شورای عالی اقتصادی را به شرحی که در روزنامه تایمز، ۱۰ مارس ۱۹۲۰ منتشر شده بود تحلیل کرده‌ام).

در چنین اوضاعی، مسلماً نفرت روزافزون کارگران، رشد روحیه و افکار انقلابی و افزایش استصاابیای خودانگیخته توده‌ای اجتناب ناپذیر است، زیرا وضع کارگران غیرقابل تحمل می‌شود. تجربه خود کارگران، ایشان را متقاعد کرده است که سرمایه داران بطرز حیرت‌آوری بر اثر جنگ، ثروتمند شده‌اند و دارند بارزینده‌ها و پادشاهان را پرورش می‌گذارند. اخیراً تلگرافی باخبر شد که آمریکا می‌خواهد ۵۰۰ کمونیست دیگر را به روسیه تبعید کند تا از وجود «تبعید گران خطرناک» خلاصی یابد.

آمریکا اگر ۵۰۰ نفر پادشاه ۵۰۰۰ «تبعید گر» روسی، آمریکایی، ژاپنی و فرانسوی را نیز به کشور ما تبعید کند، لژیون نخواهد کرد، زیرا اختلاف سطح قیمتها و دستمزدها همچنان برجوا خواهد بود و آنها نخواهند توانست کاری برای از میان بردن این اختلاف انجام دهند. علت اینکه نمی‌توانند کاری بکنند این است که در آنجا مالکیت خصوصی بیش از همه جا حفاظت می‌شود و «مقدس» است. نباید از یاد برد که فقط در روسیه است که

مالکیت خصوصی استثمارگران لغو شده است. سرمایه‌داران نمی‌توانند کاری برای از میان بردن فاصله بین قیمت‌ها و دستمزدها انجام دهند و کارگران نمی‌توانند با دستمزدهای گذشته‌شان به زندگی ادامه دهند. این بلا را باروשהای کهنه نمی‌توان دفع کرد. از اعتصابهای پراکنده، مبارزه پارلمانی یا رأی‌دادن، کاری ساخته نیست، زیرا «مالکیت خصوصی مقدس است» و سرمایه‌داران، چنان بدهیهایی را برهم انباشته‌اند که سراسر جهان در بند اسارت تنی چند گرفتار شده است. در این ضم، شرایط زندگی کارگران روز بروز غیرقابل تحمل‌تر می‌شود. راه دیگری بجز الغای «مالکیت خصوصی» استثمارگران وجود ندارد.

رفیق لاپینسکی در جزوه «بریتانیا و انقلاب جهانی»، که چکیده‌های ارزنده‌ای از آن در فوریه ۱۹۲۰ در خبرنامه کمیسادیای خلق درامودخادچه انتشار یافت، متذکر می‌شود که قیمت صادرات زغال سنگ بریتانیا برخلاف پیش‌بینیهای محافظ رسمی صنعتی، دو برابر شده است.

اوضاع در لانکشر چنان پیش رفته است که سهام را با صرف ۴۰۰ درصد می‌فروشند. سودهای بانکی، حداقل ۴۰ - ۵۰ درصد است. گذشته از این، لازم به یادآوری است که همه کارمندان بانکها به هنگام تعیین سودهای بانکی می‌توانند آن را پاداش و حق‌العمل و مانند اینها بنامند و بخش عمده‌اش را پنهان کنند. بنابراین، در اینجا نیز واقعیت‌های بی‌چون و چرای اقتصادی ثابت می‌کند که ثروت گروه کوچکی از افراد بطرز حیرت‌آوری افزایش یافته است و زبان از بیان تجملات زندگی‌شان قاصر است و این در حالی است که دم بدم بر فقر طبقه کارگر افزوده می‌شود. مخصوصاً باید به اوضاع بعدی، که رفیق له‌وی باروشنی بسیار در گزارشی که بدان اشاره کردم تشریح کرده است، یعنی تغییر در ارزش پول توجه داشته باشیم. ارزش پول بر اثر بدهیها، مسأله پول‌ناغذی و مانند اینها کاهش یافته است. همان منبع بورژوازی که بیشتر بدان اشاره کردم، یعنی

بیانیه مورخ ۸ مه ۱۹۲۰ شورای عالی اقتصادی، محاسبه کرده است که کاهش ارزش پول بریتانیا در برابر دلار، نزدیک به یک سوم، در فرانسه و ایتالیا دوسوم و در آلمان ۹۶ درصد است.

این واقعیت نشان می‌دهد که «مکانیسم» اقتصاد سرمایه‌داری جهان، متلاشی می‌شود. روابط بازرگانی، که به دست آوردن مواد اولیه و فروش کالاها در نظام سرمایه‌داری بر محورش می‌چرخید، دیگر نمی‌تواند به حیاتش ادامه دهد؛ این روابط دیگر نمی‌تواند بر تابعیت چند کشور از یک کشور واحد استوار باشد - علتش تغییر ارزش پول است. هیچ کشور ثروتمندی نمی‌تواند به زندگی‌اش ادامه دهد یا داد و ستد کند، مگر اینکه کالاهایش را بفروشد و مواد اولیه را بخرد.

بنابراین، اکنون با اوضاعی مواجه‌ایم که در آن آمریکا یعنی کشور ثروتمندی که همه کشورهای تابعش هستند، نمی‌تواند چیزی را بخرد یا بفروشد. و همان کینیز که در سراسر مذاکرات ورشای شرکت کرد، با همه اراده تسلیم‌ناپذیری که برای دفاع از سرمایه‌داری و با همه نفرتی که از بلشویسم دارد، مجبور شده است این عدم امکان را بپذیرد. اتفاقاً گمان نمی‌کنم بشود هیچ مانیفست کمونیستی یا مانیفستی را که کلاً انقلابی است، از لحاظ قدرت و شدت، با آن صفحات کتاب کینیز که تجسم عملی ویلسون و ویلسونیسیم است مقایسه کرد. ویلسون، بت بی‌فرهنگان و پاسیفیست‌هایی چون کینیز و برخی از پهلوانان انترناسیونال دوم (و حتی برخی از پهلوانان انترناسیونال دومینیم^{۱۵}) بود که «چهارده ماده»^{۱۶} را می‌ستودند و حتی کتابهای «خاندانه‌ای درباره ریشه‌های سیاست ویلسون می‌نوشتند؛ آنها امیدوار بودند ویلسون بتواند «صلح اجتماعی» را نجات دهد، استثمارگران و استثمارشوندگان را آشتی دهد و اصلاحات اجتماعی را تحقق بخشد. کبوتر آشکارا نشان داد که چگونه ویلسون آلت دست شده بود و همه این توهمات با نخستین ضربه سیاست عملی، بازرگانی و

خرده‌فروشی سرمایه‌داران که در شخصیت کلمانسو و لوید جورج مجسم شده بود از هم پاشید. توده‌های کارگران، اکنون روشن‌تر از هر زمانی، به تجربه شخصی خودشان می‌بینند و فضل‌فروشان دانشمندان نیز می‌توانستند فقط با خواندن کتاب کینز ببینند که «ریشه‌های سیاست ویلسون در سخنان بیسوده زاهدانه، عبارت‌پردازیهای خرده‌بورژوازی، و ناتوانی مطلق برای درک مبارزه طبقاتی نهفته است.

در نتیجه همه اینها، دو حالت و دو وضع بنیانی تازه، بطریقی اجتناب‌ناپذیر و طبیعی، به‌ظهور رسیده است. از يك طرف، فقر توده‌ها مخصوصاً در میان ۱,۲۵۰ میلیون نفر یعنی ۷۰ درصد جمعیت جهان، با سرعتی باورنکردنی افزایش یافته است. اینها کشورهای مستعمره و وابسته‌ای هستند که جمعیت‌شان هیچ‌گونه حقوق قانونی ندارد و خودشان به «تیموت» راهزنان سرمایه سپرده شده‌اند. گذشته از این، انقیاد کشورهای شکست‌خورده به وسیله پیمان روسای و پیمانهای پنهانی موجود درباره روسیه تصویب شده است، که البته اعتبارش، گاه مانند اعتبار تکه کاغذهایی است که در آنها اعلام شده است که ما فلان هزار میلیون بدهکاریم. نخستین بار در تاریخ جهان می‌بینیم که «زدی» بردگی، وابستگی، فقر و گرسنگی بایک اقدام قانونی بر ۱,۲۵۰ میلیون نفر تحمیل می‌شود.

از سوی دیگر، کارگران هر يك از کشورهای بستانکار، خود را در وضعی غیرقابل تحمل می‌بینند. جنگ به تشدید بی‌سابقه همه تضادهای سرمایه‌داری انجامیده است و این تضادها خود سرچشمه هیجاناتی پر دامنه و دم‌افزون انقلابی‌اند. مردم در سالهای جنگ، انضباط نظامی را می‌پذیرفتند، به صفوف مرگ می‌پیوستند، بابا مجازات بیدرنگ زمان جنگ تهدید می‌شدند. مردم در اوضاع زمان جنگ نمی‌توانستند واقعیت‌های اقتصادی را ببینند. نویسندگان، شاعران، دین‌پیشگان و

مطبوعات، کاری بجز تجلیل از جنگ نداشتند. اکنون که جنگ به پایان رسیده، افشاگرها آغاز شده است: امپریالیسم آلمان با پیمان صلح برست - لیتوفسک^{۱۷} افشاشده است؛ پیمان ورسای که میبایست پیروزی برای امپریالیسم به ارمغان آورده باشد اما شکستش را نشان داد، افشا شده است. اتفاقاً، نمونه کینز نشان می‌دهد که در اروپا دهها و هزاران هزار خرده بورژوا، روشنفکر، و افراد کم و بیش باسواد و تحصیل کرده، مجبور بوده‌اند راهی را پیش بگیرند که کینز پیش گرفت، یعنی استعفا داد و کتابی را به صورت حکومت کوبیده که آن را افشا می‌کرد. کینز نشان داده است که در اذهان هزاران و هزاران هزار نفر چه می‌گذرد و وقتی پی ببرند که همه سخنرانیهایی مربوط به «جنگ برای آزادی»، «فرب محض و نتیجه‌اش آن بوده است که عده‌ای محدود ثروتمند و بقیه ورشکسته و غلام شوند، در اذهانشان چه خواهد گذشت. آیا واقعیت ندارد که کینز بورژوا اعلام می‌کند که بریتانیایی‌ها برای نجات اقتصاد بریتانیا باید مقدمات از سرگیری روابط آزاد بازرگانی میان آلمان و روسیه را فراهم آورند؟ چگونه می‌توان به این هدف رسید؟ همچنان که کینز پیشنهاد می‌کند، با ابطال همه بدهیها. این فکری نیست که فقط به سرکینز، اقتصاددان دانا رسیده باشد؛ میلیونها آدم دیگر نیز همین فکر را دارند یا خواهند داشت. و میلیونها نفر، از اقتصاددانان بورژوا می‌شنوند که راهی بجز ابطال بدهیها نیست؛ بنابراین، «لعنت به بلشویکها» (که بدهیها را باطل کرده‌اند) و بیایید به «سخاوتمندی» آمریکا متوسل شویم! به گمانم باید به نمایندگی از کنگره انترناسیونال، يك پیام تشکرآمیز به این اقتصاددانان که به نفع بلشویسم به تمهیح‌گری مشغول بوده‌اند بفرستیم.

اگر از يك طرف وضع اقتصادی توده‌ها تحمل‌ناپذیر شده است و از طرف دیگر تجزیه‌ای که کینز بدان اشاره کرد آغاز شده و در میان

اقلیت ناچیزی از کشورهای قدرتمند و پیروز بیشتری شود، در این صورت ما در برابر شدیابی و بلوغ دو شرط لازم برای انقلاب قرار گرفته ایم.

اکنون تصویر نسبتاً کاملی از سراسر جهان در پیش چشم داریم. می دانیم که معنای وابستگی به مشتی مردان ثروتمند برای ۱,۲۵۰ میلیون نفری که در شرایط زندگی تحمل ناپذیری قرار گرفته اند چیست. از سوی دیگر، وقتی میثاق اتفاق ملل^{۱۸}، که می گفت به جنگ پایان داده است و از این پس به کسی اجازه داده نخواهد شد صلح را برهم بزنند، به اطلاع ملت‌ها رسید و وقتی این میثاق یعنی آخرین امید زحمتکشان سراسر جهان به اجرا گذاشته شد، معلوم شد که پیروزی بزرگی نصیب ما شده است. پیش از اجرای میثاق، همه می گفتند که تحمیل نکردن شرایطی معین بر کشوری مانند آلمان غیر ممکن است ولی وقتی میثاق تدوین شود، همه چیز ممکن می شود. اما وقتی میثاق انتشار یافت، سر سخت ترین دشمنان بلشویسم نیز مجبور شدند آن را رد کنند! وقتی میثاق به اجرا درآمد، معلوم شد که گروه کوچکی از ثروتمندترین کشورها یعنی «چهار قدرت بزرگ» - بانمایندگانی چون کلمانسو، لوید جورج، اورلاندو و ویلسون - وظیفه ایجاد روابط تازه را به گردن گرفته اند! وقتی ماشینهای میثاق به راه انداخته شد، به متلاشی شدن کامل آن انجامید.

این را در مورد جنگهایی که علیه روسیه برافراشتیم دیدیم. روسیه ضعیف، ورشکسته و درهم کوبیده و عقب مانده، علیه همه ملت‌ها، علیه اتفاقی کشورهای ثروتمند و قدرتمندی جنگید که بر جهان مسلطند، و پیروز شد. ما هرگز نمی توانستیم نیرویی را به میدان آوریم که با نیروی آنها برابری کند و با این حال پیروز شدیم. چرا چنین شد؟ زیرا در میان آنها يك ذره اتحاد نبود، زیرا همه به جان هم افتاده بودند. فرانسه از روسیه می خواست بدهیهایش را بپردازد و نیرویی شکست ناپذیر علیه آلمان شود؛ بریتانیا می خواست روسیه را تقسیم کند و می کوشید

میدانهای نفتی باکو را اشغال و معاهده‌ای با دولتهای مرزی روسیه امضا کند. در میان اسناد رسمی بریتانیا، سندی هست که همه این کشورها (چهارده تا برویهم) را که نزدیک به شش ماه پیش در دسامبر ۱۹۱۹ منعقد شدند مسکو و پتروگراد را تصرف کنند، با دقت زیاد برشمرده است. بریتانیا سیاستش را بر این کشورها استوار ساخت و میلیونها وام به آنها داد. اکنون همه این محاسبات اشتباه از آب درآمده‌اند و همه وامها از دست رفته‌اند.

چنین است اوضاعی که اتفاق ملل پدید آورد. هر روزی که از عمر این میثاق بگذرد، بهترین تبلیغها به نفع بلشویسم شده است؛ زیرا قدرتمندترین هواداران «نظم» سرمایه‌داری نشان می‌دهند که بر سر هر مسأله‌ای چوب لای چرخ یکدیگر می‌گذارند.

مشاجرة خشمگینانه بر سر تقسیم ترکیه، ایران، بین‌النهرین و چین، میان ژاپن و بریتانیا و آمریکا و فرانسه ادامه دارد. مطبوعات بورژوازی این کشورها پر است از حملات شدید و اظهارات خشم‌آگین علیه «همقطاران» که می‌گزشتند غنائیم جنگی را از چنگ ایشان بر بایند. در میان مقامات عالی این گروه كوچك كشورهای بی‌نهایت ثروتمند، از هر جهت اختلاف وجود دارد؛ ۱,۲۵۰ میلیون نفر، زندگی در شرایط ناگواری را که کشورهای «پیشرفته» و سرمایه‌داری می‌خواهند برایشان تحمیل کنند غیر ممکن می‌دانند: اینان، هیچ نباشد، ۷۰ درصد جمعیت جهان هستند. این چند کشور ثروتمند - بریتانیا، آمریکا و ژاپن (با اینکه می‌تواند کشورهای شرقی یعنی آسیایی را بچاپد و بدون پشتیبانی يك کشور دیگر قادر به تشکیل يك نیروی مستقل مالی و نظامی نیست) - این دو یاسه کشور، نمی‌توانند روابط اقتصادی را سازمان دهند؛ آنها سیاست‌هایشان را در جهت سیاستهای جدایی‌افکنانه همقطاران و همکارانشان در اتفاق ملل هدایت می‌کنند. از اینجا است که بحران جهانی پدید می-

آید؛ همین ریشه‌های اقتصادی بحران علت اصلی پیروزیهای چشمگیر
انترناسیونال کمونیستی را فراهم آورده است.

رققا، اکنون به‌مسأله بحران انقلابی بعنوان شالوده عمل انقلابی
خودمان رسیده‌ایم. و در اینجا، نخست باید به دو خطای رایج اشاره کنیم.
از یک طرف، اگر بخواهیم لفظ گویای بریتانیایی‌ها را به کار ببریم،
اقتصاددانان بورژوا، این بحران را فقط یک «ناآرامی» می‌دانند. از
سوی دیگر، انقلابیون نیز گاهی می‌کوشند ثابت کنند که بحران را مطلقاً
راه حلی نیست.

این اشتباه است. هرگز چیزی به نام اوضاع مطلقاً یأس‌آور و
بی‌راه حل وجود ندارد. بورژوازی، همچون غارتگران بی‌حیایی که
سرهاشان را از دست داده باشند رفتار می‌کند؛ پشت سرهم مرتکب اشتباه
می‌شود و بدینسان اوضاع را وخیم‌تر و نابودی خودش را زودتر
می‌کند. این همه، درست است. اما کسی نمی‌تواند «ثابت کند» که آرام
کردن اقلیتی از استثمار شونده‌گان با دادن مختصر امتیازی و سرکوبی
جنبش یا قیام گروهی از ستم‌دیدگان یا استثمار شونده‌گان، برای آنها مطلقاً
غیرممکن است. اگر از قبل بخواهیم «ثابت کنیم» که راه نجاتی از این
اوضاع وجود ندارد، فضل‌فروشی محض کرده یا با مفادیم و کلمات اصلی
بازی کرده‌ایم. در بررسی این مسأله و مسائل مشابه، فقط عمل می‌تواند بعنوان
«دلیل»، ملاک قرار گیرد. نظام بورژوازی در سراسر جهان، با بحران انقلابی
عظیمی روبرو شده است. اکنون احزاب انقلابی باید عملاً ثابت کنند
که از شناخت و سازمان، تناس با توده استثمار شونده‌گان، و اراده و
مهارت کافی برای بهره‌برداری از بحران برای پیروزی انقلاب برخوردار
هستند.

اصولاً برای تدارك دیدن این «دلیل» است که ما در این کنفرانس
انترناسیونال کمونیستی گردهم آمده‌ایم.

برای اینکه نشان دهم اپورتونیسم هنوز تاجه اندازه بر احزابی که می‌خواهند به انترناسیونال سوم بپیوندند مسلط است و کاربرخی از احزاب تاجه اندازه از آماده کردن طبقه انقلابی برای بهره برداری از بحران انقلابی به دور است، از رمزی مك دونالد رهبر حزب مستقل کارگری^{۱۸} بریتانیا نقل قول خواهم کرد. مك دونالد در کتاب پادمان و انقلاب که به بررسی مسائل اساسی مورد توجه ما اختصاص دارد، اوضاع را با روحیه‌ای توصیف می‌کند که به روحیه بورژوازی پسیفستی نزدیک است. او می‌پذیرد که اکنون يك بحران انقلابی در جریان است و احساسات انقلابی رشد می‌یابد، کارگران با شوراها و دیکتاتوری پرولتاریا (توجه داشته باشید که به بریتانیا مربوط می‌شود) همفکری نشان می‌دهند و دیکتاتوری پرولتاریا از دیکتاتوری کنونی بورژوازی بریتانیا بهتر است.

اما مك دونالد، پا را از موضع يك پسیفیست و سلاشکار ثابت قدم بورژوازی و خرده بورژوازی که رؤیای حکومتی بر فئراز طبقات را در سر می‌پروراند، فراتر نمی‌گذارد. مك دونالد نیز مانند همه دروغگویان، سفسطه با فان و فضل فروشان بورژوازی، مبارزه طبقاتی را فقط بعنوان «واقعیتی ترصیفی» می‌پذیرد. او تجربه کرنسکی، منشویکها و سوسیال رولوسیونرهای روسیه، تجربه مشابه مجارستان، آلمان و غیره را در پی-ریزی حکمرانی «دموکراتیک» که ظاهراً بالاتر از همه طبقات باشد، نادیده می‌گیرد. مك دونالد برای حزب خود و کارگرانی که از بد حادثه، این بورژوا را سوسیالیست و این بی‌فرهنگ را رهبر خود می‌دانند با این کلمات، لالایی می‌گوید: «می‌دانیم که این همه [یعنی بحران انقلابی و هیجان انقلابی] خواهد گذشت... آرام خواهد شد.» او می‌گوید جنگ، بحران را دامن زد ولی پس از جنگ، اوضاع «آرام خواهد شد»، حتی اگر نه در يك چشم بهم زدن!

اینست سخنان رهبر حزبی که می‌خواهد به انترناسیونال سوم پیوندد. این افشای آن چیزی است که - به واسطهٔ صراحت ارزنده‌اش - بیشتر در رده‌های بالای حزب سوسیالیست فرانسه و حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان دیده می‌شود، و نه فقط ناتوانی، بلکه بی-علاقه‌گی به بهره‌برداری بمعنای انقلابی از بحران انقلابی، یا به عبارت دیگر، ناتوانی و بی‌علاقه‌گی به آماده‌سازی واقعی حزب و طبقه بشیوهٔ انقلابی برای دیکتاتوری پرولتاریا را نشان می‌دهد.

این، نقص عمدهٔ بسیاری از احزابی است که اکنون انترناسیونال دوم را ترك می‌گویند. درست بهمین علت است که در تزهایی که به این کنگره تقدیم کرده‌ام بیش از همه بر وظایف مربوط به تصدّات برای دیکتاتوری پرولتاریا تأکید کرده‌ام و تا آنجا که توانسته‌ام تعریفی مشخص و دقیقی از آنها به عمل آورده‌ام.

مثال دیگری می‌زنم. اخیراً کتاب تازه‌ای علیه بلشویسم انتشار یافته است. تعداد این گونه کتابها که در اروپا و آمریکا انتشار می‌یابند بطرز عجیبی زیاد است؛ هر قدر تعداد کتابهای ضد بلشویکی بیشتر شود هواداری تودهٔ مردم از بلشویسم نیز با همان قدرت و سرعت رشد می‌یابد. منظورم کتاب بلشویسم یا سوسیال دموکراسی؟ اثر اتو بوئر است. ماهیت منشویسم، که نقش شرم‌آورش در انقلاب روسیه بقدر کافی برای کارگران همهٔ کشورها روشن شده است، در این کتاب به آلمانیها نشان داده می‌شود. اتو بوئر يك جزوه سرتاپا منشویکی تهیه کرده است، ولی همفکری خودش با منشویسم را پنهان می‌کند. اما اکنون در اروپا و آمریکا اطلاعات دقیقی دربارهٔ ماهیت واقعی منشویسم انتشار یافته است، زیرا این واژه، يك لفظ عام برای همهٔ گرایشهای ظاهراً سوسیالیستی و سوسیال دموکراتیک و دیگر گرایشهای ضد بلشویسم است. اگر قرار باشد ما روسها معنای منشویسم را به اروپاییها توضیح دهیم، به کاری خسته‌کننده دست

زده‌ایم. اتوبوئر این را در کتابش نشان داده است و ما قبلا از ناشران بورژوا و اپورتونیست که می‌خواهند آن را منتشر و به زبانهای گوناگون ترجمه کنند، سپاسگزاریم. کتاب بوئر، ضمیمهٔ بسیار مفیدی برای کتابهای درسی کمونیسم خواهد بود. هریک از بندها و بحث‌های کتاب اتوبوئر را که برگزینید، می‌توانید منشویسم را ببینید و درخواهید یافت که در نك تك آنها ریشه‌های نظراتی که به اعمال خائنانه سوسیالیسم و اعمال دوستان کرنسکی و شیدمان و دیگران منجر شد نهفته است - این مسأله‌ای است که می‌توان بطریقی بسیار مفید و موفقیت‌آمیز در «امتحانانی» که برای آزمایش درجهٔ فهم کمونیسم تهیه می‌شود طرح کرد. اگر نتوانید به این پرسش پاسخ دهید، کمونیست نیستید و نباید به حزب کمونیست بپیوندید. (خندهٔ حضار).

اتوبوئر ماهیت نظرات اپورتونیسم جهانی را در یک جمله، بازبانی شیوا بیان کرده است؛ در برابر این کارش، اگر بتوانیم، باید در همین شهر وین و در زمان حیات خودش، مجسمه‌اش را برپا داریم. اتوبوئر می‌گوید استفاده از زور در مبارزهٔ طبقاتی، «اعمال خشونت علیه عوامل اجتماعی زور» است.

شاید گمان کنید که این، سخنی عجیب و نامفهوم است. این نمونه‌ای از درجهٔ تنزل مارکسیسم، نوع پیش پا افتادگی و دفاع از استثمارگران است که انقلابی‌ترین تئوری را می‌توان تا بدان پایه تنزل داد. بی‌فرهنگی از نوع آلمانی‌اش لازم می‌شود و این «نظریه» به میدان بی‌آید که «عوامل اجتماعی زور» عبارتند از: تعداد؛ درجهٔ سازمان یافتگی؛ مقامی که فرد در جریان تولید و توزیع داشته؛ فعالیت و تحصیلات. اگر یک کارگر کشاورزی روستایی یا یک کارگر شهری علیه زمیندار یا سرمایه‌دار به خشونت متوسل شود، این کار بمعنای دیکتاتوری پرولتاریا و خشونت علیه استثمارگران و ستمگران نیست. نه! این، «خشونت علیه

عوامل اجتماعی زوره است.

شاید مثالی که زدم، شوخی به نظر برسد. اما ماهیت اپورتونیزم امروزی چنان است که مبارزه‌اش علیه بلشویسم، جنبه شوخی پیدا می‌کند. فراخواندن طبقه کارگر و همه عناصر متفکرش به مبارزه بین منشویسم بین‌المللی (مک‌دونالدها، اتوبوئرها و شرکا) و بلشویسم، برای اروپا و آمریکا بسیار مفید و ضروری است.

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود: دوام آوردن این گونه گرایشها در اروپا را چگونه باید توضیح داد؟ چرا این اپورتونیزم در اروپای غربی، از اپورتونیزم در کشور ما نیرومندتر است؟ علتش اینست که فرهنگ کشورهای پیشرفته، نتیجه توانایی آنها به زندگی کردن به حساب هزار میلیون انسان ستم‌دیده بوده‌است و اکنون نیز چنان است. علتش اینست که سرمایه‌داران این کشورها از این راه سودهایی بمراتب بیش از آنچه از غارت کارگران کشورهای خودشان به دست می‌آورند، به جیب می‌زنند.

پیش از جنگ، حساب شده بود که سه قدرت بزرگ - بریتانیا، فرانسه و آلمان - سالانه هشت تا ده هزار میلیون فرانک فقط از صدور سرمایه، سوای دیگر منابع، به دست می‌آوردند.

ناگفته پیداست که حداقل ۵۰۰ میلیون فرانک از این مبلغ معتدیه را می‌توان بعنوان باج سبیل، خرج رهبران کارگران و اشرافیت کارگری یعنی خرج انواع رشوه‌ها کرد. کل مسأله، به چیزی جز رشوه خلاصه نمی‌شود. رشوه را از هزاران راه می‌دهند: بالا بردن تسهیلات فرهنگی در مراکز بزرگ، ایجاد مراکز آموزشی، و فراهم آوردن هزاران شغل بی‌دردسر برای رهبران تعاونی، اتحادیه‌ای و پارلمانی کارگران. هر جا که روابط پیشرفته سرمایه‌داری معاصر وجود داشته باشد، این کارها صورت می‌گیرد. همین هزاران میلیون سود فوق‌العاده است که زیربنای اقتصادی

اپورتونیسیم در جنبش کارگری را تشکیل می‌دهد. در آمریکا، بریتانیا و فرانسه شاهد بیشتر دوام آوردن رهبران اپورتونیست و قشر فوقانی طبقه کارگر یعنی اشرافیت کارگری هستیم؛ آنها مقاومت بیشتری در برابر جنبش کمونیستی نشان می‌دهند. بهمین علت است که خلاصی یافتن از این بیماری برای احزاب کارگری اروپا و آمریکا بمراتب دشوارتر از کشور ما خواهد بود. می‌دانیم که از تأسیس انترناسیونال سوم به این طرف، پیشرفتهای چشمگیری در علاج این بیماری به دست آمده است، ولی کارما هنوز به پایان نرسیده است؛ تصفیه احزاب کارگری و احزاب انقلابی پرولتاریا در سراسر جهان از تأثیرات بورژوازی و وجود اپورتونیستها در صفوف آنها، هنوز در نخستین مراحل است.

من بر شیوه مشخصی که این کار باید با پیروی از آن انجام شود تکیه نمی‌کنم؛ این شیوه در تزه‌های انتشار یافته من بررسی شده است. وظیفه من نشان دادن ریشه‌های عمیق اقتصادی این پدیده است. این بیماری، سابقه‌ای طولانی دارد؛ علاج آن، بیش از آنچه خوش بینان گمان می‌کردند، به درازا می‌کشد. اپورتونیسم، دشمن اصلی ما است. اپورتونیسم در رده‌های بالای جنبش طبقه کارگر، سوسیالیسم بورژوازی است نه سوسیالیسم پرولتاریایی. عملاً نشان داده شده است که نه‌الین طبقه کارگر که از گرایش اپورتونیستی پیروی می‌کنند، بهتر از خود بورژواها از بورژوازی دفاع می‌کنند. اگر آنها رهبری کارگران را به عهده نگیرند بورژوازی نمی‌تواند در قدرت بماند. این را نه فقط تاریخ رژیم کرنسکی در روسیه نشان داده است، بلکه جمهوری دموکراتیک آلمان با حکومت مرسوال دموکراتیکش، و نگارش آلبورت قوه‌های به دولت بورژوازی‌اش نیز آن را ثابت کرده است. تجربه‌های مشابه در بریتانیا و ایالات متحده آمریکا نیز آن را ثابت کرده است. دشمن اصلی ما، دشمنی که باید بر آن غلبه کنیم، اینجاست. ما باید با تصمیمی قاطعانه برای ادامه این پیکار

تا به آخر در همه احزاب، این کنگره را ترك گوئیم. این وظیفه اصلی ما است.

اصلاح خطاهای گرایش چپ، در کمونیسم، در مقایسه با این وظیفه، وظیفه‌ای آسان است. روحیه ضد پارلماناریسم در پاره‌ای از کشورها دیده می‌شود، اما به اندازه‌ای که برخی از نیروهای وابسته به پرولتاریا آن را با توجه به نفرت موجود از پارلماناریسم کهن و نفرتی قانونی، درست و ضروری از رفتار اعضای پارلمان در بریتانیا، فرانسه و ایتالیا و همه کشورها تقویت کرده‌اند، افرادی که ریشه خرده‌بورژوازی دارند چنین نکرده‌اند. انترناسیونال کمونیستی باید رهنمودهایی صادر کند و رقبا باید بیشتر با تجربه روسیه و با اهمیت يك حزب سیاسی حقیقتاً پرولتاریایی آشنا شوند. کار ما، به انجام رساندن این وظیفه خواهد بود. مبارزه علیه این خطاها و علیه این کوتاهیها در جنبش پرولتاریایی، هزاربار از مبارزه علیه آن بورژواهایی که لباس رفورمیستی به تن کرده‌اند، به احزاب قدیمی انترناسیونال دوم تعلق دارند و همه کارهاشان را با روحیه‌ای بورژوازی و غیر پرولتاریایی انجام می‌دهند آسان‌تر است.

رققا، در پایان می‌خواهم يك جنبه دیگر موضوع را بررسی کنم. رفیقمان، رئیس جلسه، گفته است که کنگره ما شایسته عنوان يك کنگره جهانی است. به گمانم حق با او است؛ بویژه اینکه تعداد قابل توجهی از نمایندگان جنبش انقلابی کشورهای مستعمره و عقب مانده در اینجا حاضرند. این تازه آغاز کار است، اما مهم اینست که کار آغاز شده است. ما در این کنگره شاهد ایجاد وحدت میان کارگران انقلابی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و توده‌های انقلابی کشورهای هستیم که در آنها پرولتاریایی وجود ندارد یا بندرت وجود دارد، یعنی توده‌های مستعمره کشورهای مستعمره شرق. تحکیم وحدت به خود ما بستگی دارد و من مطمئنم که آن را تحکیم خواهیم بخشید. زمانی که تهاجم انقلابی کارگران

استثمار شده و ستم‌یده نك تك كشورها پس از غلبه كردن بر مقاومت عناصر خرده‌بورژوا و نفوذ قشر كوچك و فوقانی اشرافیت كارگری با تهاجم انقلابی صدها میلیون مردمی كه تا كنون در وادی مرزهای تاریخ ایستاده بوده‌اند فقط بعنوان موضوع تاریخ به آنها اشاره می‌شده است همراه شود، آنگاه امپریالیسم جهانی سرنگون خواهد شد.

جنگ امپریالیستی، به انقلاب كمك کرده است: بورژوازی از مستعمرات، كشورهای عقب‌مانده و گوشه انزوایی كه داشتند، برای جنگ امپریالیستی سرباز گرفته است. بورژوازی بریتانیا به سربازان هندی چنین تبلیغ می‌كرد كه دفاع از بریتانیای كبیر در برابر آلمان، وظیفه دهقانان هندی است؛ بورژوازی فرانسه به سربازانی كه از مستعمرات فرانسه آمده بودند چنین تبلیغ می‌كرد كه دفاع از فرانسه، وظیفه آنها است. آنها بكاربردن اسلحه را به این سربازها یاد دادند، كاری كه در برابرش سپاس‌مان را به نمایندگی از طرف همه كارگران و دهقانان روسیه و بویژه از طرف همه افراد ارتش سرخ روسیه اعلام می‌داریم. جنگ امپریالیستی، ملت‌های وابسته را به عرصه تاریخ جهان كشانده است. و یکی از وظایف ما در حال حاضر، بررسی این مسأله است كه چگونه می‌توان سنگ بنای سازماندهی جنبش شورایی را در كشورهای غیر سرمایه‌داری كار گذاشت. تشكيل شوراهای در آن كشورها ممكن است؛ اینها شوراهای كارگران نخواهند بود بلكه شوراهای دهقانان یا شوراهای زحمتكشان خواهند بود.

كارهای بسیار در پیش است؛ خطا اجتناب‌ناپذیر است؛ در این راه، با دشواریهای بسیار روبرو خواهیم شد. وظیفه اساسی كنگره دوم، پید كردن یا نشان دادن اصولی عملی است كه به كمك آنها بتوان فعالیت را كه تا كنون بشكلی سازمان نیافته در میان صدها میلیون نفر صورت می‌گرفته است بشكلی سازمان یافته، همبسته و اصولی ادامه داد.

اكنون، يك سال و اندی پس از كنگره اول انترناسیونال كمونیستی،

توانسته‌ایم بر انترناسیونال دوم غلبه کنیم؛ فقط در میان کارگران کشور های متمدن نیست که افکار مربوط به شوراها اشاعه یافته است؛ فقط اینها نیستند که با این افکار آشنا شده‌اند و مضمونش را فهمیده‌اند. کارگران همه کشورها به فضل فروشان، که بیشترشان خودشان را سوسیالیست می‌نامند و بشیوه‌ای عالمانه یا تقریباً عالمانه درباره «نظام» شورایی، نامی که نظام شناسان آلمانی دوست دارند به آن بدهند یا درباره «نظریه» شورایی به گفته سوسیالیستهای صنفی بریتانیا^{۲۰} بحث می‌کنند، می‌خندند، این گونه بحثهای مربوط به «نظام» یا «نظریه» شورایی، غالباً چشمها و اذهان کارگران را تاریک می‌کند. اما کارگران، این آشغال فضل فروشان را جارو می‌کنند و سلاحی را که شوراها تهیه کرده‌اند به دست می‌گیرند. اکنون نقش و اهمیت شوراها در کشورهای شرق نیز شناخته شده است.

شالوده جنبش شورایی در سراسر مشرق زمین، یعنی در سراسر آسیا در میان ملت‌های مستعمره، آماده شده است.

این فرض که استثمار شوندگان باید علیه استثمارگران بپاخیزند و شورا‌های خودشان را برپا دارند، فرض بسیار پیچیده‌ای نیست. پس از تجربه ما، پس از گذشت دو سال و نیم از عمر جمهوری شوروی در روسیه و پس از کنگره اول انترناسیونال سوم، این فکر در دسترس صدها میلیون تن از ملت‌های تحت ستم استثمارگران سراسر جهان قرار می‌گیرد. ما در روسیه، غالباً مجبوریم مبارز کنیم و منتظر فرصت باشیم زیرا از امپریالیست‌های بین‌المللی ضعیف‌تریم، اما می‌دانیم که از منافع این توده هزار و دویست و پنجاه میلیون نفری دفاع می‌کنیم. در حال حاضر موانع، تعصبات و جهلی که ساعت بساعت عقب‌تر می‌روند جلوی ما را گرفته‌اند؛ اما بیش از پیش به نمایندگان و مدافعان راستین این ۷۰ درصد جمعیت جهان و توده کارگران و استثمار شوندگان تبدیل می‌شویم. اکنون

مغرورانه می‌توانیم بگوییم: درکنگره اول، ما فقط تبلیغاتچی بودیم؛ فقط عقاید بنیادی را در میان کارگران جهان اشاعه می‌دادیم، ما فقط آنها را به مبارزه فرامی‌خواندیم؛ فقط می‌پرسیدیم مردمی که می‌توانند این راه را پیش بگیرند کجایند. امروزه پرولتاریای پیشرفته، همه جا باما است. ارتش پرولتاریا، گرچه درپاره‌ای موارد بخوبی سازمان‌نیافته و نیازمند سازماندهی دوباره است، همه‌جا حضور دارد. اگررقای ما در همه‌کشورها به ماسک‌کنند تا ارتش متحدی تشکیل دهیم، هیچ کمبودی نمی‌تواند جلوی اجرای این وظیفه را بگیرد. این وظیفه، انقلاب پرولتاریایی جهان و پی‌ریزی جمهوری شورایی جهان است. (کف‌زدن ممتد حضار.)

Collected works, Vol. 31,
pp. 215-34

Pravda No. 162,
July 24, 1920

سخنرانی درباره نقش حزب کمونیست

۲۳ ژوئیه

رفقا، می‌خواهم چند نکته درباره سخنرانیهای رفقا فنر و ملک‌لین به اطلاع‌تان برسانم. فنر می‌گوید که مدافع دیکتاتوری پرولتاریا است ولی دیکتاتوری پرولتاریا را آنطور که ما می‌بینیم نمی‌بیند. اومی‌گوید که منظور ما از دیکتاتوری پرولتاریا دیکتاتوری اقلیت سازمان یافته و آگاه پرولتاریا است.

البته در دوره سرمایه‌داری، که کارگران پیوسته استثمار می‌شوند و نمی‌توانند استعدادهای انسانی خود را رشد دهند، چشمگیرترین ویژگی احزاب سیاسی طبقه کارگر اینست که می‌توانند فقط اقلیتی از طبقه را به خود راه دهند. همچنانکه کارگران صاحب آگاهی واقعاً طبقاتی در جامعه سرمایه‌داری، فقط اقلیتی از کل کارگران را تشکیل می‌دهند، حزب سیاسی نیز فقط می‌تواند اقلیتی از طبقه را دربرگیرد. بنابراین، مجبوریم بپذیریم که فقط این اقلیت صاحب آگاهی طبقاتی

می‌تواند توده‌های وسیع کارگران را هدایت و رهبری کند. و اگر رفیق قنر می‌گوید با احزاب مخالف دارد ولی در همان حال از اقلیتی دفاع می‌کند که نماینده سازمان یافته‌ترین و انقلابی‌ترین کارگرانی است که راه را به همه پرولتاریا نشان می‌دهد، در این صورت می‌خواهم بگویم که اختلافی میان ما نیست. این اقلیت سازمان یافته چیست؟ اگر این اقلیت، واقعاً دارای آگاهی طبقاتی است، اگر می‌تواند توده‌ها را رهبری کند، اگر می‌تواند به هر مسأله‌ای که در دستور روز قرار می‌گیرد پاسخ دهد، در این صورت، چنین اقلیتی يك حزب است. اما اگر رفقایی مانند قنر، که بعنوان نمایندگان يك جنبش توده‌ای در نظر ما از ارزش ویژه‌ای برخوردارند - سخنی که بی‌هیچ اغراقی، نمی‌توانیم درباره‌ی نمایندگان حزب سوسیالیست بریتانیا^{۲۱} به زبان آوریم - اگر این رفا از وجود اقلیتی دفاع می‌کنند که مصممانه برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه خواهد کرد و توده‌های کارگران را در این راه تربیت خواهد کرد، در این صورت، چنین اقلیتی واقعاً چیزی بجز يك حزب نیست. رفیق قنر می‌گوید که این اقلیت باید كل توده‌ی کارگران را سازمان دهد و رهبری کند. اگر رفیق قنر و دیگر رفقای گروه نمایندگان کوه‌ها و کارگران صنعتی جهان^{۲۲} این را می‌پذیرند - و از صحبت‌های روزانه‌ای که باهم داشته‌ایم به نظر می‌رسد که این را می‌پذیرند - اگر این نظر را تأیید می‌کنند که اقلیت کمونیست و آگاه طبقه‌ی کارگر پرولتاریا را رهبری می‌کند، در این صورت باید بپذیرند که محتای همه‌ی تزارهای ما نیز همین است. در این صورت، تنها اختلاف میان ما، خودداری آنها از به‌کاربردن واژه «حزب» است، زیرا در میان رفقای بریتانیایی، نوعی بی‌اعتمادی به احزاب سیاسی وجود دارد. تصویری که آنها از احزاب سیاسی دارند با تصور احزاب گامپوز و هندرسون^{۲۳} احزاب معامله‌گران زیرک و خائنان به-طبقه‌ی کارگر درآمیخته است. اما اگر منظورشان از پارلمانتاریسم همان

چیزی است که امروز در بریتانیا و آمریکا وجود دارد، در این صورت ما نیز با این گونه پارلمانتاریسم و این گونه احزاب سیاسی مخالفیم. آنچه ما می‌خواهیم، احزابی جدید و متفاوت است. ما احزابی می‌خواهیم که رابطه‌ای همیشگی و واقعی با توده‌ها داشته باشند و بتوانند آن توده‌ها را رهبری کنند.

حال می‌پردازم به سومین مسأله‌ای که می‌خواهم در ارتباط با سخنرانی رفیق ملک لین بررسی کنم. اواز پیوستن حزب کمونیست بریتانیا به حزب کارگر دفاع می‌کند. من عقیده‌ام را درباره این مسأله در ترتهای مربوط به پیوستن به انترناسیونال سوم بیان داشته‌ام.^{۲۴} در جزوه‌ام، مسأله را باز گذاشتم.^{۲۵} اما پس از بررسی موضوع با چندتن از رفقا، به این نتیجه رسیده‌ام که تصمیم به باقی ماندن در حزب کارگر، تنها تاکتیک درست است. اما رفیق تنو در اینجا اعلام می‌دارد که «زیاد جزمی نباشید.» به گمانم اظهار نظرش در اینجا ارتباطی به موضوع ندارد. رفیق رمزی می‌گوید: «لطفاً بگذارید ما بریتانیایی‌ها خودمان درباره این مسأله تصمیم بگیریم.» اگر قرار باشد هر گروه کوچکی بیايد و بگوید که «تعدادی از ما با این کار موافقیم و تعدادی مخالف؛ تصمیم گرفتن را به خودمان واگذارید»، در این صورت، انترناسیونال چه وضعی خواهد داشت؟ در این صورت فایده تشکیلی انترناسیونال، کنگره و این همه بحثها چیست؟ رفیق ملک لین فقط درباره نقش حزب سیاسی سخن گفت. اما همان صحبتها درباره اتحادیه‌های کارگری و پارلمانتاریسم نیز صدق می‌کند. درست است که بخش بزرگی از بهترین انقلابیون با پیوستن به حزب کارگر مخالفند، زیرا با پارلمانتاریسم بعنوان شکلی از مبارزه مخالفند. شاید بهترین کار آن باشد که این مسأله را به کمیسیون ارجاع دهیم تا درباره اش بحث و بررسی شود و سپس در همین کنگره انترناسیونال کمونیستی درباره اش تصمیم گرفته شود. ما نمی‌توانیم موافقت کنیم که

این مسأله فقط به کمونیستهای بریتانیایی مربوط می شود. ما بطور کلی باید بگوییم که تاکتیکهای درست کدام است.

اکنون می پردازم به بررسی برخی از استدلالهای رفیق مک لین درباره مسأله حزب کارگر بریتانیا. باید صراحتاً بگوییم که حزب کمونیست فقط به این شرط می تواند به حزب کارگر بپیوندد که آزادی کامل برای انتقاد را حفظ کند و بتواند سیاست خودش را دنبال کند. این موضوع، اهمیتی بیکران دارد. در این زمینه، وقتی رفیق سرائی از همکاری طبقاتی سخن به میان می آورد، من تأیید می کنم که این کار بمعنای همکاری طبقاتی نخواهد بود. وقتی رفقای ایتالیایی حضور اپورتونیستهای چون تورانی و شرکا یعنی عناصر بورژوازی را در حزب شان تحمل می کنند، این در واقع بمعنای همکاری طبقاتی است. اما در این مورد، باتوجه به حزب کارگر بریتانیا، مسأله صرفاً همکاری بین اقلیت پیشرفته کارگران بریتانیا و اکثریت وسیع آنان است. اعضای حزب کارگر همگی اعضای اتحادیه های کارگری اند. این حزب، ساختمانی بسیار غیر عادی دارد و نظیرش در هیچ کشور دیگری یافت نمی شود. حزب کارگر، سازمانی است که چهار میلیون کارگر از شش یا هفت میلیون کارگر سازمان یافته در اتحادیه های کارگری را دربرمی گیرد. از آنها نمی پرسند عقاید سیاسی شان چیست. بگذارید رفیق سرائی به من ثابت کند کسی در آن حزب می تواند جلسوی اعمال حق انتقاد ما را بگیرد. اگر این موضوع ثابت شود، برخلاف بسودن رفیق مک لین نیز ثابت شده است. حزب سوسیالیست بریتانیا هندرسون را آزادانه خائن می نامد و با این حال در حزب کارگر باقی می ماند. در اینجا بین پیشاهنگ طبقه کارگر و پساهنگ آن یعنی کارگران عقب مانده، همکاری برقرار است. این همکاری بقدری برای کل جنبش اهمیت دارد که ما قاطعانه از کمونیستهای بریتانیایی می خواهیم نقش رابط بین حزب یعنی اقلیت طبقه کارگر و

بقیه کارگران را به عهده بگیرند. اگر اکثریت نمی‌تواند توده‌ها را رهبری کند و پیوندهای محکمی با آنها برقرار سازد، در این صورت حزب نیست، و بطور کلی اگر خودش را حزب یا کمیته ملی نمایندگان کار-گاه‌ها بنامد، ارزشی ندارد. تاجایی که من می‌دانم، کمیته‌های نمایندگان کارگاه‌ها در بریتانیا يك کمیته ملی یا واحد مرکزی دارند، که خود گامی بسوی حزب به شمار می‌رود. نتیجتاً تا زمانی که نپذیرند حزب کارگر بریتانیا را پرولترها تشکیل می‌دهند، این، همکاری میان‌پیشاهنگ طبقه کارگر و کارگران عقب مانده است؛ اگر این همکاری بشکلی منظم صورت نگیرد، حزب کمونیست ارزشی نخواهد داشت و مسأله دیکتاتوری پرولتاریا اصلاً نمی‌تواند مطرح باشد. اگر رفقای ایتالیایی ما دلایل قانع کننده‌تری ندارند، مجبوریم مسأله را بعداً در اینجا و براساس آنچه می‌دانم بطورنهایی مطرح کنیم - و به این نتیجه خواهیم رسید که پیوستن تاکتیک درستی است.

رفقا تنر و رمزی می‌گویند که اکثریت کمونیستهای بریتانیایی، پیوستن را نخواهند پذیرفت. اما آیا ما همیشه مجبوریم با اکثریت موافقت کنیم؟ نه، اصلاً. اگر آنها تاکنون دریافته‌اند که تاکتیک درست کدام است، در این صورت بهتر است کمی صبر کنیم. حتی وجود همزمان دو حزب تا مدتی، بهتر از خودداری از پاسخ دادن به این مسأله است که تاکتیک درست کدام است. البته شما که با تکیه بر تجربه همه نمایندگان کنگره و مباحثی که در اینجا مطرح شده است عمل می‌کنید، اصراری به تصویب قراری در این مکان و این لحظه دایر بر دعوت به تشکیل فوری يك حزب کمونیست واحد در هر کشور نخواهید داشت. این غیر ممکن است. ولی ما می‌توانیم عقایدمان را صریحاً بیان کنیم و رهنمود بدهیم. مسأله‌ای را که هیئت نمایندگی بریتانیا مطرح کرده است باید در کمیسیون ویژه‌ای بررسی کنیم و آنگاه بگوییم: پیوستن به حزب کارگر

تاکتیک درستی است. اگر اکثریت با آن مخالف باشد، ما باید اقلیت جداگانه‌ای تشکیل دهیم. این کار، ارزش آموزشی خواهد داشت. اگر توده‌های کارگران بریتانیا هنوز هم به تاکتیکهای قدیمی ایمان دارند، درکنگره بعدی به نتیجه گیریم امان رسیدگی خواهیم کرد. اما نمی‌توانیم بگوییم که این مسأله فقط به بریتانیا مربوط می‌شود - این کار بمعنای تقلید از بدترین عادات انترناسیونال دوم است. ما عقایدمان را باید صریحاً بیان کنیم. اگر کمونیستهای بریتانیایی به توافق نرسند و اگر یک حزب توده‌ای تشکیل نشود، انشعاب، بنحوی ازانحاء، اجتناب ناپذیر است. •

Collected Works, Vol. 311,
pp. 235-39

*Bulletin of the Second Congress
of the Communist International,*
No. 5, August 5, 1920

• در شماره ۵ خبرنامه کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی، جملات پایانی

این سخنرانی به شرح زیر چاپ شده بود:

«ما باید عقایدمان را صریحاً بیان کنیم، هر چه با دایاد. اگر کمونیستهای بریتانیایی درباره سازماندهی جنبش توده‌ای به توافق نرسند و اگر انشعابی بر سر این مسأله پیش بیاید، در این صورت، بهتر است انشعاب شود ولی سازماندهی جنبش توده‌ای نفی نشود. بهتر است از تاکتیکها و ایدئولوژی قطعی و بقدر کافی روشن دفاع کنیم اما در آشفته‌گی گذشته باقی نمانیم.» - ویرامتار هین انگلیسی.

گزارش کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی

۲۶ ژوئیه

رفقا، من فقط مقدمه مختصری را به اطلاع تان می‌رسانم، و پس از آن رفیق مارینگ که منشی کمیسیون ما بوده است، گزارش مفصل تغییراتی را که ما در ترزا بعمل آورده‌ایم به شما خواهد داد. پس از او رفیق روی که ترزای تکمیلی را تنظیم کرده است گزارش خواهد داد. کمیسیون ما ترزای دائمی^{۷۲} به شکل اصلاح شده و ترزای تکمیلی را به اتفاق آراء تصویب کرده است. بنابراین درباره همه مسائل عمده به اتفاق رأی کامل رسیده‌ایم. و حالا چند نکته می‌نویسم.

نخست، اندیشه بنیادی ترزای ما چیست؟ این اندیشه، اختلاف میان ملت‌های مستعمره و مستعمر است. ما بر اختلاف شورنامیونال دوم و دموکراسی بورژوازی، بر این اختلاف تأکید می‌کنیم. در این عصر امپریالیسم، تعیین واقعیات مشخص اقتصادی و آغاز حرکت از واقعیات مشخص، نه فرضهای انتزاعی، در زمینه همه مسائل مستعمراتی و ملی،

بويزه براي پرولتاريا و انترناسيونال كمونيستي اهميت دارد.

بزرگترين ويژگي امپرياليسم، همچنانكه مي بينيم، اينست كه سراسر جهان به تعداد زيادي ملتهاي ستمديده و تعداد انگشت شماري ملتهاي ستمگر تقسيم شده است كه ملتهاي ستمگر، ثروت بي پايان و نيروهاي مسلح نيرومندی دارند. اكثريت عظيم جمعيت جهان، بيش از هزار ميليون نفر، شايد ۱,۲۵۰ ميليون نفر يعنى ۷۰ درصد جمعيت جهان، اگر جمعيت كل جهان را ۱,۷۵۰ ميليون نفر بگيريم، به ملتهاي ستمديده اي تعلق دارند كه يا در حالت وابستگي مستقيم اند يا نيمه مستعمره اند مانند ايران، تركيه وچين، يا به تصرف يكي از قدرتهاي امپرياليستي درآمده اند و به اتكاي پيمانهاي صلح، وسيعاً وابسته آن قدرت شده اند. اين فكر اختلاف و تقسيم جهان به ملتهاي ستمگر و ستمديده، در سراسر ترها، نه فقط ترهاي مقدماتي كه با امضاي من انتشار يافت بلكه در ترهايي كه توسط رفيق روي تسليم شد نيز ديده مي شود. ترهاي اخير، عمدتاً از ديدگاه اوضاع هند و ديگر كشورهاي بزرگ آسيا كه زير ستم بریتانيا هستند تنظيم شده بودند. اهميت اين ترها براي ما درهمين جا است.

درمين فكر اساسي ترهاي ما اينست كه در اوضاع كنوني جهان پس از جنگ امپرياليستي، رابطة متقابل بين ملتها و نظام سياسي جهان بطور كلي، تابع مبارزاتي است كه گروه كوچكي از ملتهاي امپرياليستي عليه جنبش شورايي و ده لشكري شورايي و به پيشگامي روسيه شوروي آغاز كرده اند. تا زماني كه اين نكته را به خاطر نسپريم، نمي توانيم يك مسأله واحد ملي يا مستعمراني را، حتي اگر به دوران سادترين بخش جهان مربوط باشد، بدرستي مطرح كنيم. احزاب كمونيست، چه در كشورهاي پيشرفته و چه در كشورهاي عقب مانده، فقط در صورتی می توانند مسائل سياسي را بدرستي مطرح و حل كنند كه اين فرض را مبناي كارشان قرار دهند.

سوم اینکه، می‌خواهم مخصوصاً برمسأله جنبش بورژوا-دموکراتیک در کشورهای عقب‌مانده تأکید کنم. این، مسأله‌ای است که پاره‌ای اختلافات بسیار آورده است. ما درباره این موضوع که آیا از لحاظ عملی و نظری درست است بگوئیم انترناسیونال کمونیستی و احزاب کمونیست باید به جنبش بورژوا-دموکراتیک در کشورهای عقب‌مانده کمک کنند، بحث کرده‌ایم. در نتیجه این بحث، به اتفاق آراء، تصمیم گرفتیم درباره جنبش ملی-انقلابی صحبت کنیم نه درباره جنبش بورژوا-دموکراتیک. تردیدی نیست که هر جنبش ملی فقط می‌تواند جنبشی بورژوا-دموکراتیک باشد، زیرا توده عظیم جمعیت در کشورهای عقب‌مانده از دهقانانی تشکیل می‌شود که نماینده روابط بورژوا- سرمایه‌داری‌اند. خیال‌محض خواهد بود اگر گمان کنیم که در این کشورها احزاب پرولتاریایی، اگر عملاً بتوانند ظاهر شوند، می‌توانند بدون ایجاد روابط مشخص با جنبش دهقانانی و بدون کمک مؤثر به آن، از تاکتیک‌های کمونیستی و سیاست کمونیستی پیروی کنند. اما اعتراض‌هایی شده است بدین مضمون که اگر ما از جنبش بورژوا-دموکراتیک صحبت کنیم، تمام اختلاف‌های میان جنبش‌های رفورمیستی و انقلابی را از نظر ما پنهان خواهیم کرد. اما این اختلاف، اخیراً بروشنی در کشورهای عقب‌مانده ر مستحضره آشکار شده است، زیرا بورژوازی امپریالیستی به‌هرکاری که از قدرتش برمی‌آید دست می‌زند تا در میان ملت‌های ستم‌دیده نیز بذریک جنبش رفورمیستی را بپاشد. نوعی «واپس» میان بورژوازی کشورهای استعمارشور و بورژوازی مستعمرات پدید آمده است، بطوری که غالباً، و شاید در بیشتر موارد - بورژوازی کشور-های ستم‌دیده، ضمن اینکه از جنبش ملی پشیمانی می‌کند، با بورژوازی امپریالیستی توافقی کامل دارد یعنی برای مبارزه علیه همه جنبش‌های انقلابی و همه طبقات انقلابی، با بورژوازی امپریالیستی متحد می‌شود. این واقعیت بطور انکارناپذیری در کنگره ثابت شد و ما پذیرفتیم که تنها

برخورد درست اینست که این اختلاف را در نظر بگیریم و تقریباً در همه موارد، اصطلاح «انقلابی - ملی» را بجای اصطلاح «بورژوا-دموکراتیک» بنشانیم. اهمیت این تغییر در اینست که ما کمونیستها فقط زمانی باید از جنبشهای بورژوا-آزادبخش در مستعمرات پشتیبانی کنیم و پشتیبانی خواهیم کرد که این جنبشها حقیقتاً انقلابی باشند و نمایندگان آنها جلوی ما را در آموزش و سازماندهی انقلابی دهقانان و توده‌های استثمارشونده نگیرند. اگر این شرایط وجود نداشته باشد، کمونیستهای این کشورها باید با بورژوازی رفورمیست، که رهبران انترناسیونال دوم نیز از آن-جمله‌اند، مبارزه کنند. هم‌اکنون احزاب رفورمیست در کشورهای مستعمره وجود دارند و سخنگویان بعضی از آنها خودشان را سوسیال دموکرات و سوسیالیست می‌نامند. اختلافی که بدان اشاره کردم در همه تزا در نظر گرفته شده‌است و به گمانم نتیجه‌اش این است که نظر ما اکنون بادقت بمراتب بیشتری فرمول‌بندی شده‌است.

و بعد، می‌خواهم اشاره‌ای به موضوع شوراهای دهقانان بکنم. فعالیت‌های عملی کمونیستهای روسیه در مستعمرات سابق تزاری، در کشورهای عقب‌مانده‌ای چون ترکستان و غیره، ما را با این مسأله روبرو کرده‌است که چگونه می‌توان تاکتیکها و سیاست کمونیستی را در شرایط پیش از سرمایه‌داری بکار بست. تسلط روابط پیش از سرمایه‌داری، هنوز هم ویژگی تعیین‌کننده این کشورهاست، بطوری که موضوع جنبش صرفاً پرولتاریایی در آنها نمی‌تواند مطرح باشد. در این کشورها عملاً خبری از پرولتاریای صنعتی نیست. با این حال، ما حتی در اینجا، نقش رهبر را به خود گرفته‌ایم و باید بگیریم. تجربه به ما نشان داده است که در این کشورها باید بر مشکلات بسیار بزرگی غلبه کنیم. اما نتایج عملی کارهای ما نیز نشان داده‌است که ما علیرغم این مشکلات، در وضعی هستیم که می‌توانیم توده‌ها را با ضرورت تفکر مستقل سیاسی و اقدام مستقل سیاسی

حتی در جایی که پرولتاریا عملاً وجود ندارد، آشنا کنیم. این کار برای ما، در مقایسه با رفقای کشورهای اروپای غربی، دشوارتر بوده است، زیرا پرولتاریای روسیه، سرگرم کار در تشکیلات دولت شده است. بسادگی می‌توان دریافت دهقانانی که در شرایط وابستگی نیمه فئودالی زندگی می‌کنند به آسانی می‌توانند اندیشه سازمان شورایی را جذب کنند و به مرحله اجرا درآورند: این نیز روشن است که توده‌های ستمدیده، یعنی توده‌هایی که نه فقط توسط سرمایه بازرگانی بلکه توسط فئودالیست‌ها و دولت متکی بر فئودالیسم استثمار می‌شوند نیز می‌توانند این سلاح و این گونه سازماندهی را در شرایط زندگی خودشان به کار گیرند. اندیشه سازمان شورایی، اندیشه ساده‌ای است و نه فقط در روابط پرولتاریایی بلکه در روابط دهقانی فئودالی و نیمه فئودالی نیز قابل اجرا است. تجربه ما در این زمینه، هنوز چندان قابل توجه نیست. اما بحث در کمیسیون‌هایی که چندین نماینده از کشورهای مستعمره در آن شرکت داشتند، بطرز متقاعدکننده‌ای نشان داد که تزارهای انترناسیونال کمونیستی باید نشان دهد که شوراهای دهقانان یعنی شوراهای استثمارشوندگان، سلاحی است که نه فقط در کشورهای سرمایه‌داری بلکه در کشورهای با روابط پیش از سرمایه‌داری نیز قابل استفاده است و وظیفه بی‌چون و چرای احزاب کمونیست و عناصری که برای تشکیل احزاب کمونیست آماده شده‌اند اینست که در همه جا به نفع شوراهای دهقانان یا شوراهای زحمتکشان، در کشورهای عقب‌مانده و مستعمره، تبلیغ کنند. هرچاکه شرایط اجازه دهد، باید بیدرنگ برای تأسیس شوراهای زحمتکشان دست‌بکار شوند.

این، زمینه بسیار جالب و بسیار مهمی برای فعالیت عملی ما فراهم می‌آورد. تا اینجا تجربه مشترک ما از این لحاظ، زیاد نبوده است، اما روز بروز اطلاعات بیشتری انباشته خواهد شد. تردیدی نیست که پرولتاریای کشورهای پیشرفته، می‌تواند و باید به توده‌های زحمتکشان

کشورهای عقب مانده کمک کند و زمانی که پرولتاریای پیروز جمهوریهای شوروی دست یاری بسوی این توده ها دراز می کند و می تواند به آنها کمک کند، کشورهای عقب مانده، مرحله کنونی تکاملشان را پشت سر خواهند گذارد.

در کمبسیون، در باره این مسأله، نه فقط درارتباط با تزهایی که من امضا کردم بلکه درارتباط با تزهای رفیق روی که خودش در اینجا از آنها دفاع خواهد کرد وپاره ای اصلاحات که همگی به اتفاق آراء تصویب شده، بحث بسیار زنده ای درگرفت.

مسأله به این شکل مطرح شد: آیا باید این فرض را که مرحله سرمایه داری تکامل اقتصادی برای ملت هایی که در راه آزادسازی خود گام برمی دارند و مختصر پیشرفتی بسوی ترقی در دوره پس از جنگ در میان شان دیده می شود، فرضی درست بپنداریم؟ پاسخ ما منفی بود. اگر پرولتاریای انقلابی و پیروز شده، تبلیغات منظمی در میان آنها بکند و حکومت های شورایی باتمام امکاناتی که در اختیار دارند به کمک شان بیایند - در این صورت اشتباه خواهد بود اگر گمان کنیم که ملت های عقب مانده باید بطرز اجتناب ناپذیری از مرحله سرمایه داری تکامل خود بگذرند. ما نه فقط باید رزمندگان و سازمان های حزبی مستقل در مستعمرات و کشورهای عقب مانده پدید آوریم، نه فقط باید تبلیغ به نفع تشکیل شوراهای دهقانان را آغاز کنیم و بکوشیم آنها را با شرایط پیش از سرمایه داری مطابقت دهیم، بلکه انترناسیونال کمونیستی، باید با شالوده ثوریک مناسب، این قضیه را مطرح کند که کشورهای عقب مانده با کمک پرولتاریای کشورهای پیشرفته می توانند وارد نظام شورایی شوند و با پشت سر گذاشتن چند مرحله تکاملی، بی آنکه نیازی به عبور از مرحله سرمایه داری باشد، به کمونیسم برسند.

راه های لازم برای این کار را نمی توان قبلا نشان داد. تجربه عملی،

این راهها را نشان خواهد داد. اما بطور قطع ثابت شده است که توده زحمتکشان، حتی در دورافتاده ترین کشورها، فهمیده اند که معنای اندیشه شوراها چیست، که شوراها را باید با شرایط نظام اجتماعی پیس از سرمایه - داری مطابقت داد و احزاب کمونیست باید بیدرنگ، کار در این جهت را در سراسر جهان آغاز کنند.

همچنین می خواهم بر اهمیت کار انقلابی احزاب کمونیست، نه فقط در کشورهای خودشان بلکه در کشورهای مستعمره و مخصوصاً در میان نیروهایی که ملت های استثمارگر برای مطیع نگه داشتن ملت های مستعمرات استخدام کرده اند، تأکید کنم.

رفیق کولنج از حزب سوسیالیست بریتانیا در کمیسیون ما در این باره صحبت کرد. او گفت که کارگر عادی بریتانیا کمک کردن به ملت های مستعمره در قیام علیه حاکمیت بریتانیا را کاری خائنه می داند. بلسی، اشراف کارگری جنگجو و شوونیست بریتانیا و آمریکا خطر بسیار بزرگی برای سوسیالیسم اند و سنگر مستحکم انترناسیونال دوم به شمار می روند. در اینجا ما با بزرگترین خیانت رهبران و کارگران متعلق به این انترناسیونال بورژوایی مواجه ایم. مسأله مستمراتی در انترناسیونال دوم نیز بررسی شده است. ^{۲۷} **بیانیه بال** نیز در این باره، بسیار گویا است. احزاب انتر- ناسیونال دوم متعهد شده اند که انقلابی عمل کنند اما نشانی از کار حقیقتاً انقلابی یا کمک به ملت های استثمارشونده و وابسته در قیام علیه ملت های ستمگر برجا نگذاشته اند. به گمان من، این در باره بیشتر احزابی که از انترناسیونال دوم کنار کشیده اند و می خواهند به انترناسیونال سوم بپیوندند نیز صدق می کند. ما باید این را به گوش همگان برسانیم و این انکار- ناپذیر است. منتظر می مانیم تا ببینیم کسی کوششی برای انکارش به خرج می دهد یا نه.

همه این ملاحظات، شالوده قرارهای ما را، که بلاشک بسیار

طولانی‌اند ولی با این حال مطمئنم که مفید خواهند بود و به تسریع تکامل
و سازماندهی کار حقیقتاً انقلابی در ارتباط با مسائل ملی و مستعمراتی
کمک خواهند کرد، تشکیل می‌دهد. و این، وظیفه اصلی ما است.

Collected Works, Vol. 31,
pp. 240-45.

*Bulletin of the Second Congress
of the Communist International*
No. 6, August 7, 1920.

سخنرانی درباره شرایط پذیرش به انترناسیونال کمونستی

۳۰ ژوئیه

رفقا، سرانی گفته است ما تا بحال يك صداقت سنج - که در
واژه سازی فرانسوی بمعنای دستگاهی برای اندازه گیری صداقت است -
ابداع نکرده ایم. چنین دستگاهی اصولاً ابداع نشده است. ما نیازی به
این دستگاه نداریم. ولی عم اکنون ما وسیله ای برای تعیین گرایشها
داریم. خطای رفیق سرانی، که بعداً به بررسی اش خواهم پرداخت ،
اینست که نتوانسته است این دستگاه را که از مدت ها قبل شناخته شده
بود به کار ببرد.

می خواهم فقط چند کلمه ای درباره رفیق کوریسپین بگویم. بسیار
متأسفم که خودش اینجا نیست . (دیتمان: «مریض است.») از شنیدن
این خبر، بسیار متأسفم. سخنرانی او سند بسیار مهمی است و آشکارا
خط سیاسی جناح راست حزب مستقل سوسیال دموکرات را بیان می کند.
صحبت من نه درباره مسائل شخصی یا موارد خاص بلکه درباره عقایدی

است که بروشنی در سخنرانی کریسپین بیان شده است. گمان می‌کنم بتوانم ثابت کنم که سراسر این سخنرانی با روحیه‌ای کائوتسکیستی تهیه شده است و رفیق کریسپین، دربارهٔ دیکتاتوری پرولتاریا، با نظرات کائوتسکیستها موافق است. کریسپین در پاسخ به پاسخش گفت: «دیکتاتوری چیز تازه‌ای نیست، در برنامهٔ ارفورت نیز به آن اشاره شده بود.» در برنامهٔ ارفورت^{۲۸} چیزی دربارهٔ دیکتاتوری پرولتاریا گفته نشده است و تاریخ ثابت کرد که این، تصادفی نبوده است. وقتی ما در سالهای ۱۹۰۲-۱۹۰۳ دست‌اندر کار تهیهٔ نخستین برنامهٔ حزب‌مان بودم، همواره نمونهٔ برنامهٔ ارفورت را در برابر چشم داشتیم؛ پلخانوف، همان پلخانوفی که حقاً در آن زمان گفت: «با پرولتاریا سوسیال دموکراسی را دفن خواهد کرد یا سوسیال دموکراسی پرولتاریا را»، مخصوصاً بر این نکته تأکید می‌کرد که اشاره نکردن به دیکتاتوری پرولتاریا در برنامهٔ ارفورت از دیدگاه ثنوری، خطا و از لحاظ عمل، امتیازی است که از روی بزدلی به اپورتونیستها داده می‌شود. دیکتاتوری پرولتاریا از سال ۱۹۰۳ در برنامهٔ ما بوده است.

حالا وقتی رفیق کریسپین می‌گوید که دیکتاتوری پرولتاریا چیز تازه‌ای نیست و سپس می‌افزاید: «ما همواره مدافع تصرف قدرت سیاسی بوده‌ایم»، از اصل قضیه طفره می‌زند. تصرف قدرت سیاسی را می‌پذیرد ولی دیکتاتوری را نمی‌پذیرد. همهٔ نشریات سوسیالیستی - اعم از آلمانی، فرانسوی و بریتانیایی - نشان می‌دهد که رهبران احزاب اپورتونیست، مانند مک دونالد در بریتانیا، مدافع تصرف قدرت سیاسی‌اند. آنها وجداناً سوسیالیستهای صمیمی‌اند، اما بادیکتاتوری پرولتاریا مخالفند! از آنجا که ما حزب انقلابی ارزنده‌ای داریم که شایستهٔ نام کمونیست است، برخلاف تصور قدیمی انترناسیونال دوم، باید در دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا دست به تبلیغات بزنند. رفیق کریسپین این موضوع را که

بزرگترین خطای مشترك همه هواداران کائوتسکی است ماست مالی و مبهم کرده است.

رفیق کریسپین ادامه می‌دهد: «ما رهبران انتخابی توده‌هاییم، این، نظری رسمی و اشتباه است، زیرا مبارزه گرایشها در آخرین کنگره حزبی مستقل‌های آلمانی، بروشنی دیده می‌شد. نیازی به صداقت سنج و رنگ شوخی زدن به موضوع نیست، کاری که رفیق سراتی می‌کند، تا ثابت کنیم مبارزه گرایشها باید وجود داشته باشد و وجود دارد: یکی گرایش کارگران انقلابی است که تازه به ما پیوسته‌اند و با اشرافیت کارگری مخالفند؛ گرایش بعدی، گرایش اشرافیت کارگری است که سرکردگی‌اش در همه کشورهای متمدن برعهده رهبران سالخورده است. آیا کریسپین به گرایش رهبران سالخورده و اشرافیت کارگری تعلق دارد یا به توده‌های انقلابی جدید کارگرانی که با اشرافیت کارگری مخالفند؟ این مسأله‌ای است که رفیق کریسپین نتوانسته است روشنش کند.

رفیق کریسپین با چه لحنی از انشعاب سخن می‌گوید؟ او گفت که انشعاب، ضرورتی تلخ است و مفصلاً برایش دلسوزی کرد. این کار، حکایت از روحیه‌ای کاملاً کائوتسکیستی دارد. آنها با چه کسی قطع رابطه کردند؟ آیا این کس، شیدمان نبود؟ البته که بود. کریسپین گفته است: «ما انشعاب کرده‌ایم.» نخست اینکه این کار، بسیار دیر انجام گرفت. چون درباره این موضوع صحبت می‌کنیم، باید حرفش را زد. دوم اینکه مستقل‌ها نباید برای این انشعاب دلسوزی کنند، بلکه باید بگویند: «طبقه کارگر بین‌المللی هنوز زیر سلطه اشرافیت کارگری و اپورتونیست‌ها است.» وضع در دو کشور فرانسه و بریتانیای کبیر چنین است. رفیق کریسپین نه مانند يك کمونیست بلکه درست مانند کائوتسکی که گویا هیچ نفوذی ندارد، به این انشعاب نگاه می‌کند. سپس کریسپین

از دستمزدهای زیاد، سخن گفت. او گفت که اوضاع در آلمان طوری است که کارگران در مقایسه با کارگران روسیه یا بطور کلی در مقایسه با اروپای شرقی، وضع بمراتب بهتری دارند. در نظر او فقط زمانی می توان انقلاب کرد که وضع کارگران «خیلی زیاد» بدتر نشود. من می پرسم آیا صحبت کردن با چنین لحنی در يك حزب کمونیست غیر ممکن است؟ این زبان ضد انقلاب است. تردیدی نیست که سطح زندگی در روسیه خیلی پایین تر از آلمان است و ما وقتی دیکتاتوری را برقرار ساختیم، کارگران گرسنه تر شدند و وضع شان حتی بدتر هم شد. پیروزی کارگران بدون فداکاری و بدون بدتر شدن موقتی وضع شان ممکن نیست. ما باید درست ضد آنچه را که کریسپین گفته است به کارگران بگوییم. اگر آدمی در آرزوی آماده کردن کارگران برای دیکتاتوری، به آنها بگوید که وضع شان «خیلی زیاد» بدتر نخواهد شد، مسأله اصلی را نادیده گرفته است و آن اینکه اشرافیت کارگری با کمک کردن به بورژوازی خودی برای پیروز شدن و خفه کردن تمامی جهان با روشهای امپریالیستی و نتیجتاً تأمین حقوق بهتری برای خودش بوده که رشد یافت. کارگران آلمان اگر هم اکنون می خواهند برای انقلاب کار کنند باید فداکاری کنند و از فداکاری نترسند.

درست است که در کشور عقب مانده ای چون چین، باربرها بمفهوم کلی و جهانی - تاریخی نمی توانند انقلاب پرولتاریایی را به پیروزی برسانند؛ اما در تعداد انگشت شماری از کشورهای ثروتمند که زندگی در آنها بر اثر غارتگریهای امپریالیستی آسانتر است، اگر به کارگران بگوییم که از «خیلی زیاد» فقیر شدن بترسند، کاری ضد انقلابی کرده ایم. عکس این مطلب را باید به آنها بگوییم. اشرافیت کارگری که از فداکاری کردن و «خیلی زیاد» فقیر شدن در جریان مبارزه انقلابی می ترسد، نمی تواند متعلق به حزب باشد. در غیر این صورت، دیکتاتوری، مخصوصاً در کشورهای اروپای غربی، غیر ممکن است.

کریسپین دربارهٔ ترور و قهرچه می‌گوید؟ او گفته است که اینها دو چیز جداگانه‌اند. چنین تمایزی شاید در یک درسنامهٔ جامعه‌شناسی ممکن باشد ولی در سیاست عملی، مخصوصاً در شرایط آلمان، نمی‌توان چنین تمایزی قائل شد. ما مجبوریم در برابر کسانی که مانند افسران آلمانی، که لیبکنشت و روزا لوگزامبورگ را به قتل رساندند یا در برابر افرادی چون اشتینز و کروپ که مطبوعات را می‌خرند، به قهر و ترور متوسل شویم. البته لزومی ندارد از قبل اعلام کنیم که قطعاً به ترور متوسل خواهیم شد، اما اگر افسران آلمانی و کاپیست‌ها همانطور که هستند بمانند و اگر اشتینز و کروپ همانطور که هستند بمانند، توسل به ترور، اجتناب ناپذیر خواهد بود. نه فقط کائوتسکی بلکه لده‌بور و کریسپین نیز با روحیه‌ای کاملاً ضد انقلابی از قهر و ترور صحبت می‌کنند. حزبی که با چنین اندیشه‌هایی مدارا کند، نمی‌تواند در دیکتاتوری پرولتاریا شرکت جوید. این نیازی به توضیح ندارد.

می‌ماند مسألهٔ ارضی. کریسپین در اینجا زیاد زحمت کشیده و کوشیده است روحیه‌ای خرده بورژوازی را به ما نسبت دهد: گویا هر اقدامی که به نفع دهقان کوچک و به ضرر زمیندار بزرگ باشد، اقدامی خرده بورژوازی است. او می‌گوید باید از مالکان خلع مالکیت شود و زمینشان به اتحادیه‌های تعاونی سپرده شود. این، نظری فضل‌فروشانه است. حتی در کشورهای بسیار پیشرفته، از جمله در آلمان به تعداد کافی قطعه زمینهای بزرگ وجود دارد که با روشهای نیمه فئودالی کشت می‌شود نه با روشهای تولید بزرگ سرمایه‌داری. گوشه‌ای از چنین زمینی را می‌توان برید و بی‌آنکه صدمه‌ای به کشت بخورد، به دهقانان کوچک تحویل داد. کشاورزی بزرگ را می‌توان حفظ کرد و در همان حال امکانات قابل توجهی در اختیار دهقانان کوچک گذاشت. متأسفانه کمتر در این باره اندیشه شده است، اما عملاً باید در این باره اندیشید، زیرا در

غیر این صورت راه به خطا خواهید برد. مثلاً در کتاب **وارسا** (کمیساریای سابق خلق در امور اقتصاد ملی جمهوری شوروی مجارستان) که می‌گوید دیکتاتوری پرولتاریا بسختی چیزی را در روستاهای بلغارستان تغییر داده است و کارگران روزمزد، تغییری در اطراف خود ندیدند و چیزی به دهقانان کوچک نرسید، به این موضوع اشاره شده است. قطعه زمینهای بزرگی در مجارستان وجود دارد و اقتصاد نیمه فئودالی در مناطق وسیعی برقرار است. همیشه می‌توان و باید بخشهایی از املاک بزرگ را یافت و تکه‌هایی از آنها را نه بعنوان ملك خصوصی بلکه به اجاره، در اختیار دهقانان کوچک گذاشت تا حتی دهقان کوچک نیز بتواند بخشی از املاک مصادره شده را به دست بگیرد. در غیر این صورت، دهقان کوچک، تفاوتی میان نظام قدیم و دیکتاتوری شوراها نخواهد دید. اگر تشکیلات دولت پرولتاریایی به این طریق عمل نکند، نخواهد توانست قدرت را در دست خود نگهدارد.

با آنکه کریسپین گفت که «کسی نمی‌تواند انکار کند که ما اعتقاداتی انقلابی داریم»، در پاسخ می‌گویم که من منکر چنین اعتقاداتی در ایشان هستم. منظورم این نیست که شما مایل نیستید بشیوه‌ای انقلابی عمل کنید، بلکه می‌خواهم بگویم که شما نمی‌توانید بشیوه‌ای انقلابی استدلال کنید. حاضرم شرط ببندم که اگر کمیسیونی از مردم تحصیل کرده را برمی‌گزیدیم و يك دوجین از کتابهای کائوتسکی و سپس سخنرانی کریسپین را در اختیارشان می‌گذاشتیم، کمیسیون می‌گفت: «این سخنرانی، سراپا کائوتسکیستی است و از آغاز تا پایان، رنگ عقاید کائوتسکی را دارد.» روش استدلال کریسپین، اساساً کائوتسکیستی است، ولی کریسپین می‌آید و می‌گوید: «کائوتسکی دیگر هیچ نفوذی در حزب ما ندارد.» شاید در کارگران انقلابی که اخیراً به حزب پیوسته‌اند هیچ نفوذی نداشته باشد. اما باید این موضوع را کاملاً ثابت شده دانست که کائوتسکی نفوذ بسیاری

در کریسپین، سراسر خط فکری وی و همه عقایدش داشته است و هنوز هم دارد. این، از سخنرانی‌اش دیده می‌شود. بهمین علت است که بدون احتیاج به ابداع صداقت سنج یعنی وسیله‌ای برای سنجش صداقت، می‌توانیم بگوییم که سمتگیری کریسپین، سمتگیری انترناسیونال کمونیستی نیست. با این سخن، در واقع، می‌خواهیم سمتگیری کل انترناسیونال کمونیستی را تعیین کنیم.

رفقا وینکوپ و مونتسبرگ نارضایی‌شان را از این که ما حزب مستقل سوسیالیست را دعوت کرده‌ایم و با نمایندگانش مذاکره می‌کنیم اعلام داشته‌اند. به گمانم آنها اشتباه می‌کنند. وقتی کائوتسکی به ما حمله می‌کند و کتابهایی علیه ما انتشار می‌دهد، ما با او بعنوان دشمن طبقاتی خودمان مجادله می‌کنیم. اما وقتی حزب مستقل سوسیال دموکرات، که بر اثر هجوم سیل آسای کارگران انقلابی بزرگتر شده است، برای مذاکره به اینجا می‌آید ما باید با نمایندگانش مذاکره کنیم زیرا آنها بخشی از کارگران انقلابی‌اند. ما نمی‌توانیم بلافاصله با مستقل‌های آلمانی یا فرانسوی یا بریتانیایی درباره انترناسیونال به توافق برسیم. رفیق وینکوپ در همه سخنرانیهایش نشان می‌دهد که تقریباً همه اشتباهات رفیق پانکولت را تکرار می‌کند. وینکوپ گفته است که با پانکولت هم عقیده نیست، اما سخنرانیهایش عکس این را ثابت می‌کند. اشتباه اصلی این گروه «چپ» در همین است، اما این بطور کلی اشتباه جنبش رشد یابنده پرولتاریایی است. سخنرانیهای رفقا کریسپین و دیتمان از روحیه‌ای بورژوازی سرشار است که ما را در تدارك دیدن برای دیکتاتوری پرولتاریا کمک نخواهد کرد. وقتی رفقا وینکوپ و مونتسبرگ بیش از این درباره موضوع حزب مستقل سوسیال دموکرات صحبت می‌کنند، ما با ایشان موافق نیستیم.

البته همچنان که سراتی گفته است ما دستگاه صداقت سنج برای

سنگش وجدان آدمی نداریم؛ ماساکلامی پذیریم که موضوع، نه شکل دادن به عقیده مردم بلکه ارزیابی يك موقعیت است. متأسفم که باید بگویم سراتی با اینکه سخنرانی کرد، حرف تازه‌ای نزد سخنرانی‌اواز نوع سخنرانیهایی بود که ما در انترناسیونال دوم به شنیدن‌شان عادت کرده بودیم.

سراتی اشتباه کرد که گفت: «اوضاع فرانسه، انقلابی نیست؛ اوضاع آلمان انقلابی است؛ اوضاع ایتالیا انقلابی است.» حتی اگر اوضاع غیرانقلابی باشد، انترناسیونال دوم اشتباه می‌کند و اگر واقعاً مایل به سازماندهی تبلیغات و تهییج انقلابی نباشد، مسئولیت سنگینی برعهده دارد، زیرا همچنانکه تاریخ حزب بلشویک نشان داده است تبلیغات انقلابی را حتی در اوضاع غیرانقلابی، می‌توان و باید آغاز کرد. تفاوت سوسیالیستها با کمونیستها اینست که سوسیالیستها در هر اوضاعی از عمل کردن بشیوه ما یعنی سازمان دادن کار انقلابی، خودداری می‌کنند.

سراتی، فقط آن چیزی را تکرار می‌کند که کریسپین گفته است. نمی‌خواهیم بگوییم که توراتی باید در فلان و فلان تاریخ اخراج شود. کمیته اجرایی، قبلاً این مسأله را بررسی کرده است و سراتی به ما گفته است: «اخراج نه؛ تصفیة حزبی آری.» باید صراحتاً به رفقای ایتالیایی بگوییم فقط خط اعضای ل/ا ددین نو^{۲۹} (نظم نوین) است که با خط انترناسیونال کمونیستی مطابقت دارد نه خط اکثریت کنونی رهبران حزب سوسیالیست و پیروان پارلمانی‌شان. آنها مدعی‌اند که می‌خواهند از پرولتاریا در برابر مرتجعان دفاع کنند. چرنوف، منشویکها و بسیاری دیگر در روسیه نیز از پرولتاریا در برابر مرتجعان «دفاع» می‌کنند، اما این دلیلی کافی برای پذیرفتن آنها به میان خودمان نیست.

بهمین علت باید به رفقای ایتالیایی و همه احزابی که يك جناح

راست دارند بگوییم ؛ این گرایش رفورمیستی، هیچ وجه مشترکی با کمونیسم ندارد.

از رفقای ایتالیایی می‌خواهیم کنگره‌ای تشکیل دهند و ترها و قرارهای ما را برای بررسی به آن تسلیم کنند. مطمئنم که کارگران ایتالیا خواستار باقی ماندن در انترناسیونال کمونیستی خواهند شد.

Collected Works, Vol. 31,
pp. 248-52

متن کامل این سخنرانی در سال ۱۹۲۱
در کتاب زیر چاپ شد:

*The Second Congress of the
Communist International.
Verbatim Report, Petrograd*

سخنرانی درباره پارلمان تارسم

۲ اوت

به نظر می‌رسید که رفیق بوردیگا خواسته است از نظرگاه مارکسیستهای ایتالیایی در اینجا دفاع کند، اما نتوانسته است به هیچ یک از دلایلی که مارکسیستهای دیگر در دفاع از فعالیت پارلمانی پیش کشیده‌اند پاسخ دهد.

رفیق بوردیگا پذیرفته است که تجربه تاریخی مصنوعاً ایجاد نمی‌شود. او گفته است که مبارزه باید به حوزه دیگری کشانده شود. آیا او نمی‌داند که هریحران انقلابی، با یک بحران پارلمانی همراه بوده است؟ درست است که او گفته است مبارزه باید به حوزه‌ای دیگر یعنی به حوزه شوراها کشانده شود. اما خود بوردیگا پذیرفته است که شوراها را مصنوعاً نمی‌توان ایجاد کرد. نمونه روسیه نشان می‌دهد که شوراها را در جریان انقلاب یا در آستانه انقلاب می‌توان برپاداشت. حتی در دوره کرنسکی، شوراها (که شوراهایی منشویکی بودند) ~~چند~~ سازمان داده شده بودند

که احتمالاً نتوانند يك دولت پرولتاریایی تشکیل دهند. پارلمان، نتیجه تکامل تاریخی است و تازمانی که قدرت کافی برای ازهم پراکندن پارلمان بورژوازی نداشته باشیم نمی توانیم آن را از میان ببریم. در شرایط مشخص تاریخی، فقط بعنوان عضوی از پارلمان بورژوازی می توان علیه جامعه بورژوازی و پارلمانتاریسم مبارزه کرد. همان سلاحي که بورژوازی در مبارزه بکار می گیرد باید توسط پرولتاریا نیز به کار گرفته شود، البته با هدفهایی کاملاً متفاوت. کسی نمی تواند ادعا کند که مسأله غیر از این است و اگر بخواهید با آن درافتید، مجبور خواهید شد تجربه همه رویدادهای انقلابی جهان را از یاد ببرید.

شما گفته اید که اتحادیه های کارگری نیز اپورتونیستی اند و خطر به شمار می روند. اما از سوی دیگر گفته اید که در مورد اتحادیه های کارگری باید يك استثنای قائل شد، زیرا اتحادیه ها سازمانهایی کارگری اند. اما این تا درجه معینی درست است. در اتحادیه های کارگری نیز عناصر بسیار عقب مانده وجود دارد: بخشی از خرده بورژوازی پرولتر شده، کارگران عقب مانده و دهقانان کوچک. همه این عناصر، واقعاً گمان می کنند که از منافع شان در پارلمان دفاع می شود. با این فکر از راه فعالیت کردن در پارلمان و ذکر حقایق باید مبارزه کرد تا مردم حقیقت را ببینند. تئوری تأثیری بر توده های عقب مانده نخواهد کرد؛ آنها به تجربه عملی احتیاج دارند.

این، در مورد روسیه نیز دیده شد. ما حتی پس از پیروزی پرولتاریا مجبور شدیم مجلس مؤسسان را فراخوانیم تا به کارگران عقب مانده ثابت کنیم که چیزی از آن مجلس^{۳۰} نصیب شان نخواهد شد. برای آشکار کردن تفاوت این دو، مجبور شدیم شوراها و مجلس مؤسسان را مشخصاً در برابر هم قرار دهیم و نشان دهیم که شوراها یگانه راه حل هستند. رفیق سوچی، از سندیکالیستهای انقلابی^{۳۱}، از همین فکر هواداری

می‌کرد ولی منطقی در پشت سر نداشت. او می‌گفت که مارکسیست نیست تا همه چیز را براحتی بفهمد. اما شما، رفیق بورژوا، ادعا می‌کنید که مارکسیست هستید، پس ما باید انتظار منطق بیشتری را از شما داشته باشیم. شما باید بدانید که پارلمان را چگونه می‌توان خرد کرد. اگر بتوانید این کار را به کمک قیام مسلحانه در همه کشورها انجام دهید، چه بهتر. می‌دانید که ما در روسیه، تصمیم خود به ناپود کردن پارلمان بورژوایی را نه فقط در تئوری بلکه در عمل نیز ثابت کردیم. اما شما از یاد برده‌اید که این کار بدون تدارکات طولانی ممکن نیست و در بیشتر کشورها هنوز هم نمی‌توان پارلمان را با يك ضربه نابود کرد. ما برای نابود کردن پارلمان، مجبوریم در درون پارلمان دست به مبارزه بزنیم. شما اراده انقلابی خودتان را به جای شرایط تعیین کننده خط سیاسی طبقات در جامعه جدید می‌نشانید؛ بهمین علت است که ما برای نابود کردن پارلمان بورژوایی در روسیه، حتی پس از پیروزی، نخست مجبور شدیم مجلس مؤسسان را تشکیل دهیم. شما می‌گویید: «درست است که انقلاب روسیه، موردی است که با شرایط اروپای غربی وفق نمی‌دهد»، اما حتی يك دلیل مؤثر برای اثباتش نیاورده‌اید. ما يك دوره از سوسیال دموکراسی را پشت سر گذاشتیم. ما این دوره را سریعاً وزمانی پشت سر گذاشتیم که مجبور بودیم برای انتخابات مجلس مؤسسان تهییج‌گری کنیم. بعدها وقتی طبقه کارگر توانست قدرت را به دست بگیرد، دهقانان هنوز هم به ضرورت وجود يك پارلمان بورژوایی معتقد بودند.

ما با در نظر گرفتن این عناصر عقب مانده، مجبور بودیم انتخابات را اعلام کنیم و به کمک سرمشق و واقعیت، به توده‌ها نشان دهیم که مجلس مؤسسان که در دوره فقر شوم و همگانی برگزیده شده، نماینده آرزوها و خواسته‌های طبقات استثمار شونده نیست. بدینسان، اختلاف میان حکومت شورایی و بورژوایی، نه فقط برای ما یعنی پیشاهنگان طبقه

کارگر بلکه برای اکثریت وسیع دهقانان، کارمندان پائین‌رتبه اداری، خرده بورژوازی و مانند اینها نیز، کاملاً روشن شد. در همه کشورهای سرمایه‌داری، عناصر عقب‌مانده‌ای در طبقه کارگر وجود دارند که متقاعد شده‌اند که پارلمان، نماینده راستین مردم است و روشهای نابکارانه‌ای را که در آنها به کار گرفته می‌شود نمی‌بینند. شما می‌گویید پارلمان وسیله‌ای است که بورژوازی به کمکش مردم را می‌فریبد. اما این استدلال علیه خودتان و علیه تشرایخ خودتان برمی‌گردد. شما چگونه می‌توانید ماهیت واقعی پارلمان را برای توده‌های عقب‌مانده‌ای که فریب بورژوازی را خورده‌اند روشن کنید؟ اگر در پارلمان نباشید و در بیرون از پارلمان باشید، چگونه می‌توانید مانورهای گوناگون پارلمانی، یا موضع‌گیریهای احزاب را افشا کنید؟ اگر مارکسیست هستید، باید بپذیرید که در جامعه سرمایه‌داری، پیوند نزدیکی میان روابط طبقات و روابط احزاب وجود دارد. باز تکرار می‌کنم: اگر عضو پارلمان نباشید و منکر فعالیت پارلمانی شوید، چگونه می‌توانید این همه را نشان دهید؟ تاریخ انقلاب روسیه بروشنی نشان داده است که توده‌های طبقه کارگر، دهقان و کارمندان پائین‌رتبه اداری را با هیچ استدلالی نمی‌توان متقاعد کرد، مگر آنکه تجربه شخصی خودشان آنها را متقاعد کند.

در اینجا ادعا شده است که شرکت کردن در پارلمان بمعنای تلف کردن وقت است. آیا می‌توان اجتماعی دیگری را تصور کرد که همه طبقات مردم به اندازه پارلمان به آن علاقه‌مند باشند؟ این علاقه را مصنوعاً نمی‌توان ایجاد کرد. اگر همه طبقات به مبارزه پارلمانی کشیده می‌شوند بدان سبب است که منافع و ستمهای طبقاتی در پارلمان منعکس می‌شود. اگر می‌شد در همه جا مثلاً يك اعتصاب سرنوشت سرنوشت‌ساز عمومی برپا می‌شد و سرمایه‌داری را با يك ضربه سرنگون کرد، انقلاب تاکنون در چندین کشور به وقوع پیوسته بود. ولی ما باید به واقعیات توجه کنیم

و پارلمان نیز یکی از عرصه‌های مبارزه طبقاتی است. رفیق بوردیگا و همفکرانش باید حقیقت را به توده‌ها بگویند. آلمان، بهترین نمونه امکان تشکیل يك گروه کمونیستی در پارلمان است. بهمین علت است که شما می‌بایست صریحاً به توده‌ها می‌گفتید: «ما آن قدر ضعیفیم که نمی‌توانیم حزبی با سازمانی نیرومند ایجاد کنیم.» این، حقیقتی است که می‌بایست گفته می‌شد. ولی اگر به توده‌ها اعتراف کردید و نقطه ضعف‌تان را گفتید، آنها نه پشتیبان، بلکه دشمن شما می‌شوند؛ آنها پشتیبان پارلمانتاریسم می‌شوند.

اگر شما بگوئید: «کارگران عزیز، مابقدری ضعیفیم که نمی‌توانیم حزبی تشکیل دهیم که از انضباط کافی برای واداشتن اعضای پارلمانی‌اش به تسلیم در برابر خودش برخوردار باشد»، کارگرا از شما دوری خواهند گزید زیرا از خودشان خواهند پرسید: «بایک چنین آدم‌های ضعیفی چگونه ممکن است دیکتاتوری پرولتاریا را برپا داشت؟»

اگر گمان می‌کنید که روشنفکران، طبقه متوسط و خرده بورژوازی در همان روز پیروزی پرولتاریا کمونیست خواهند شد، بسیار ساده لوح‌اید. اگر گرفتار چنین توهمی نیستید، بیدرنگ باید دست اندرکار آماده کردن پرولتاریا برای پیش گرفتن خط خودش بشوید. در هیچ يك از شاخه‌های امور دولت، استثنائی بر این قاعده نخواهید یافت. روز فردای انقلاب، همه‌جا هواداران اپورتونیسم را خواهید دید که خودشان را کمونیست می‌نامند، یعنی خرده بورژواهایی که از پذیرفتن انضباط حزب کمونیست یا دولت پرولتاریایی خودداری می‌کنند. تا زمانی که کارگران را برای تأسیس يك حزب واقعاً منضبط، حزبی که اعضایش را به تسلیم شدن در برابر انضباط خودش وادارد، آماده نکرده‌اید هرگز برای دیکتاتوری پرولتاریا آماده نخواهید شد. به گمان من، این، علت بی‌علاقه‌گی شما به پذیرفتن این واقعیت است که دست کشیدن تعداد زیادی از احزاب

کمونیست جدید از فعالیت پارلمانی، از ضعف آنها ریشه می‌گیرد.
تردید ندارم که اکثریت عظیم کارگران واقعاً انقلابی، از ما پیروی خواهند
کرد و بیدارنگ علیه تزه‌ای ضد پارلمانی شما به میدان خواهند آمد.

Collected Works, Vol. 31,
pp. 253-56

متن کامل سخنرانی در سال ۱۹۲۱
در کتاب زیر چاپ شد:

*The Second Congress of the
Communist International,
Verbatim Report, Petrograd.*

سخنرانی درباره پیوستن به حزب کارگر بریتانیا

۶ اوت ۳۲

دفا، رفیق گالاچر سخنرانی اش را با این اظهار تأسف آغاز کرد که ما مجبور شده ایم صدمین و هزارمین بار به حمله هایی گوش کنیم که رفیق مک لین و دیگر رفقای بریتانیایی، هزارها بار در سخنرانیها، روزنامه ها و مجله ها تکرار کرده اند. به گمانم نیازی به تأسف نیست. روش انتر-ناسیونال پیشین آن بود که این گونه مسائل را برای تصمیم گیری به تک تک احزاب در کشورهای مربوط می فرستاد. این، خطایی بزرگ بود. ممکن است ما با شرایط درونی این یا آن حزب آشنا نباشیم ولی در این مورد، سروکارمان با اصول بنیادی تاکتیکهای یک حزب کمونیست است. این، بسیار مهم است و ما بنام انترناسیونال سوم، باید در اینجایگاه کمونیستی را صریحاً اعلام کنیم.

پیش از هر کاری، می خواهم به اشتباه کوچکی که از رفیق مک لین سرزده است و نمی توانیم با آن موافق باشیم، اشاره کنم. او حزب کارگر

را سازمان سیاسی جنبش اتحادیه‌های کارگری نامید و بعداً وقتی گفت که حزب کارگر «بیان سیاسی کارگرانی است که در اتحادیه‌های کارگری متشکل شده‌اند»، همین گفته را تکرار کرد. من همین نظر را بارها در روزنامه حزب سوسیالیست بریتانیا دیده‌ام. این نظر، اشتباه است و تا اندازه‌ای علت مخالفتی است که، گرچه تاحدی کاملاً موجه، از سوی کارگران انقلابی بریتانیا می‌شود. در واقع مفاهیمی چون «بخش سیاسی اتحادیه‌های کارگری» یا «بیان سیاسی» جنبش اتحادیه‌های کارگری، اشتباه‌آمیزند. البته بیشتر اعضای حزب کارگر را کارگران تشکیل می‌دهند. البته این که فلان حزب، واقعاً حزب سیاسی کارگران است یا نه، صرفاً به عضویت کارگران بستگی ندارد، بلکه به کسانی که آن را رهبری می‌کنند و مضمون فعالیتها و تاکتیکهای سیاسی آن نیز بستگی دارد. فقط همین شاخص اخیر نشان می‌دهد که آیا ما با حزب سیاسی پرولتاریا سروکار داریم یا نه. اگر از این تنها نظرگاه درست به حزب کارگر بنگریم، حزبی سراپا بورژوایی است زیرا با اینکه اعضایش را کارگران تشکیل می‌دهند، خودش را مرتجعان، آنهم بدترین مرتجعان رهبری می‌کنند و کارهاشان سراپا با روح بورژوایی سازگار است. این حزب، یکی از سازمانهای بورژوازی است و وجودش برای اینست که کارگران را بطرزی انتظام یافته به کمک نوساک‌ها و شیدمان‌های بریتانیایی رنگ کند.

همچنین، نظر دیگری را شنیده‌ام که رفیق سیلویا پنکه‌وست و رفیق گالاچر از آن دفاع کرده‌اند و عقایدشان را درباره موضوع بیان داشته‌اند. لب سخنرانهای گالاچر و بسیاری از رفقایش چه بود؟ آنها گفته‌اند که بقدر کافی با توده‌ها پیوند ندارند. اما دردنبال این سخنان، گفته‌اند که حزب سوسیالیست بریتانیا را در نظر بگیرید. روابط این حزب با توده‌ها از این هم کمتر و خودش حزبی بسیار ضعیف است. رفیق گالاچر در اینجا توضیح داده است که چگونه خودش و رفقایش جنبش انقلابی را در گلاسکو،

در اسکاتلند سازمان داده‌اند، آنها با چه شکوهی و چگونه در تاکتیکهای زمان جنگ‌شان ماهرانه مانور دادند، چگونه فعالانه از پاسیفیست‌های خرده‌بورژوازی چون رمزی مک‌دونالد و اسنودن به‌هنگامی که به گلاسکو آمدند پشتیبانی کردند و از این پشتیبانی برای سازماندهی یک جنبش نوده‌ای علیه جنگ استفاده کردند.

هدف ما اینست که این جنبش انقلابی نوین وی‌مانند را - که رفیق گالاچر و دوستانش نماینده‌آند - با یک حزب کمونیست که تاکتیکهای اصیل کمونیستی یعنی مارکسیستی دارد پیوند دهیم. این، وظیفه‌امروز ما است. از یک طرف حزب سوسیالیست بریتانیا بسیار ضعیف است و نمی‌تواند بدرستی در میان کارگران تهییج‌گری کند؛ از طرف دیگر، عناصر جوان انقلابی را داریم که رفیق گالاچر نماینده‌راستین‌شان در اینجاست و با آنکه باتوده‌ها تماس دارند، یک حزب سیاسی به‌شمار نمی‌روند و از این جهت از حزب سوسیالیست بریتانیا نیز ضعیف‌ترند و بهیچوجه نمی‌توانند کار سیاسی‌شان را سازمان دهند. در چنین اوضاعی، ما باید نظر صریح‌مان را درباره‌ی تاکتیکهای درست بیان کنیم. وقتی رفیق گالاچر ضمن صحبت از حزب سوسیالیست بریتانیا گفت که این حزب «بطرز یأس‌آوری رفورمیست» است، تردیدی نیست که اغراق‌گویی می‌کرد. اما فعوا و مضمون کلی همه‌ی قرارهایی که ما در اینجا تصویب کرده‌ایم باروشنی قاطعی نشان می‌دهد که ما خواستار تغییری با چنین روحی در تاکتیکهای حزب سوسیالیست بریتانیا هستیم؛ تنها تاکتیکهای درست دوستان گالاچر می‌تواند این باشد که بیدرنگ به حزب کمونیست بپیوندند و تاکتیکهای آن را موافق روح قرارهایی که در اینجا تصویب شده است تغییر دهند. اگر پشتیبانان بقدری زیادند که می‌توانید میتینگهای توده‌ای در گلاسکو تشکیل دهید، وارد کردن بیش از ده هزار عضو تازه به حزب برایتان چندان دشوار نخواهد بود. آخرین کنفرانس حزب

سوسیالیست بریتانیا که سه یا چهارروز پیش در لندن برگزار شد، تصمیم گرفت نام حزب کمونیست را به خود بگیرد و ماده‌ای را برای شرکت در انتخابات پارلمانی و پیوستن به حزب کارگر در برنامه‌اش بگنجاند. نمایندگان ده هزار عضو متشکل حزب در این کنفرانس حضور داشتند. بنابراین، بهیچوجه برای رفقای اسکاتلندی ما مشکل نیست که بیش از ده هزار کارگر انقلابی را که مهارت بیشتری برای کار کردن در میان توده‌ها دارند به این «حزب کمونیست بریتانیای کبیر» بیاورند و بدین سان تاکتیکهای قدیمی حزب سوسیالیست بریتانیا را در جهت تهییج‌گری بهتر و فعالیت انقلابی‌تر دگرگون کنند. البته رفیق سیلویا پنکهرست در کمیسیون پاسخ داد که این کار، مطلقاً درست است اما نباید زیاد غرق «چپ‌روی» شد. گذشته از این، سیلویا پنکهرست گفت که آنها پیشاهنگان بهتری هستند ولی در حال حاضر زیاد سروصدا برافراهند. من این گفته را نه بمعنی بدش بلکه بمعنی خوبش یعنی اینکه آنها بهتر از عهده تهییج‌گری انقلابی برمی‌آیند تفسیر می‌کنم. ما بر این جنبه، ارزش می‌گذاریم و باید بگذاریم. ما این را در قرارها مان بیان کردیم، چون همواره تأکید می‌کنیم که هر حزبی را فقط زمانی می‌توان حزب کارگران نامید که پیوندی زنده با توده‌ها داشته باشد و علیه رهبران قدیمی و تا مغز استخوان فاسد شده، علیه شوونیستهای راست مانند مستقل‌های راست در آلمان که موضعی بینابینی اتخاذ می‌کنند مبارزه کند. ما این را بارها اظهار داشته و بیشتر در قرارها مان تکرار کرده‌ایم و معنی این است که خواستار دگرگونی در حزب قدیمی هستیم، یعنی باید حزب را به توده‌ها نزدیکتر کرد. سیلویا پنکهرست همچنین پرسید: «آیا برای حزب کمونیست ممکن است به حزب سیاسی دیگری که هنوز به انترناسیونال دوم تعلق دارد بپیوندد؟» خودش پاسخ می‌دهد که ممکن نیست. اما باید یادآوری کرد که حزب کارگر بریتانیا در وضعی بسیار استثنایی است: حزبی است در

نوع خود بی نظیر، یا بعبارت دیگر اصلاً حزب به معنای عادی کلمه نیست. این حزب از اعضای همه اتحادیه‌های کارگری تشکیل شده است و تعداد اعضایش تقریباً به چهار میلیون نفر می‌رسد و به همه احزاب سیاسی وابسته، آزادی کافی می‌دهد. بدینسان تعداد بیشماری از کارگران بریتانیایی که از بدترین عناصر بورژوازی و سوسیال خائنانی پیروی می‌کنند که حتی از شیدمان، نوسک و افرادی مشابه اینان بدترند، در این حزب عضو هستند. اما حزب کارگر، در همان حال، حزب سوسیالیست بریتانیا را به خود پذیرفته است و اجازه داده است ارگانهای مطبوعاتی را که اعضای همان حزب کارگر در آن آزادانه و آشکارا می‌توانند اعلام کنند که رهبران حزب سوسیال خائن هستند در اختیار داشته باشد. رفیق مک‌لین بخشهایی از اینگونه اظهارنظرهای حزب سوسیالیست بریتانیا را نقل قول کرده است. من نیز به شما اطمینان می‌دهم که در روزنامه صدا ارگان حزب سوسیالیست بریتانیا اظهارنظرهایی بدین مضمون دیدم که رهبران حزب کارگر بریتانیا سوسیال میهن پرست و سوسیال خائن هستند. این نشان می‌دهد که هر حزبی که به حزب کارگر وابسته باشد نه فقط می‌تواند رهبران قدیمی را شدیداً انتقاد کند بلکه و مخصوصاً می‌تواند از آنها نام ببرد و آنها را سوسیال خائن بنامد. این، وضع بسیار جالبی است: حزبی که توده‌های عظیم کارگران را با هم متحد می‌کند تا بعنوان حزب سیاسی شناخته شود، با این حال مجبور است به اعضایش آزادی کاملی در تفسیر و تعبیر بدهد. رفیق مک‌لین در اینجا گفته است که شیدمان‌های بریتانیایی در کنفرانس حزب کارگر بریتانیا مجبور شدند مسأله پیوستن به انترناسیونال سوم را آشکارا مطرح کنند و همه شاخه‌ها و بخشهای حزب مجبور شدند موضوع را بررسی کنند. در چنین اوضاعی، نپیوستن به این حزب، اشتباه است.

رفیق پنکهرست در گفتگویی خصوصی، به من گفت: «اگر ما

انقلابیونی واقعی باشیم و به حزب کارگر بپیوندیم، این آقایان ما را اخراج خواهند کرد.» اما اینکه اصلاً ضرری ندارد. در قرار ما گفته شده است که ما تا جایی از پیوستن به حزب کارگر دفاع می‌کنیم که حزب، آزادی کافی برای انتقاد بدهد. دربارهٔ این موضوع، نظراً همان‌است که بود. رفیق مک‌لین تأکید کرده است که شرایط حاکم بر بریتانیای کنونی چنان است که چنانچه لازم شود، یک حزب سیاسی حتی اگر بانوع خاصی از سازمان‌کاری ارتباط داشته باشد که چهار میلیون عضو دارد و نیمه اتحادیه‌ای و نیمه سیاسی است و در رأسش رهبران بورژوا قرار گرفته‌اند باز می‌تواند حزب انقلابی کارگران باشد. در چنین اوضاعی، بسیار اشتباه خواهد بود اگر بهترین عناصر انقلابی هر آنچه‌را که از دستشان برمی‌آید برای باقی‌ماندن در چنین حزبی انجام ندهند. بگذارید تاس‌ها و دیگر سوسیال‌خائنان، که شما چنین نامی به‌ایشان داده‌اید، شما را از حزب اخراج کنند. این کار تأثیر عجیبی در تودهٔ کارگران بریتانیا خواهد کرد. رفقا تأکید کردند که اشرافیت‌کاری در بریتانیا از هر کشور دیگری قوی‌تر است. این درست است. برویهم، اشرافیت‌کاری نه فقط چندین دهه بلکه چندین سده در بریتانیا وجود داشته‌است. بورژوازی بریتانیا که تجربهٔ دموکراتیک بمراتب بیشتری از هر کشور دیگر دارد، توانسته است کارگران را بخرد و قشر قابل توجهی در میان آنان پدید آورد که بزرگتر از قشر مشابه در هر کشور دیگری است اما در مقایسه با توده‌های کارگران، چندان بزرگ نیست. این قشر، از سرتاپا به تعصبات بورژوایی آلوده است و سیاستی قطعاً بورژوا-رفورمیستی را تعقیب می‌کند. مثلاً در ایرلند دویست هزار سرباز بریتانیایی، روشهای وحشیانه تروریستی را برای سرکوبی ایرلندیها بکار می‌برند. سوسیالیستهای بریتانیایی هیچگونه تبلیغات انقلابی در میان این سربازان نمی‌کنند، گرچه در قرار-های ما آشکارا گفته شده است که ما فقط آن احزاب بریتانیایی را که

تبلیغات انقلابی اصیلی در میان کارگران و سربازان بریتانیا می‌کنند می‌توانیم به عضویت انترناسیونال کمونیستی بپذیریم. تأکید می‌کنم که نه در اینجا و نه در کمیسیونها اعتراضی به این موضوع نشنیده‌ام.

رفقا گالاچر و سیلوپا پنکهرست نمی‌توانند منکر این موضوع شوند.

آنها نمی‌توانند این واقعیت را رد کنند که حزب سوسیالیست بریتانیا در صفوف حزب کارگر از آزادی کافی برخوردار است که بنویسد برخی از رهبران حزب کارگر خائن‌اند؛ این رهبران قدیمی، نماینده منافع بورژوازی‌اند؛ و کارگزاران بورژوازی در جنبش طبقه کارگرند. آنها نمی‌توانند این همه را منکر شوند، زیرا حقیقت مطلق است. وقتی کمونیستها از این گونه آزادی برخوردار باشند، اگر تجربه انقلابیون همه کشورها، نه فقط انقلاب روسیه، را بموقع در نظر بگیرند (زیرا در اینجا ما نه در يك کنگره روسی بلکه در کنگره‌ای بین‌المللی هستیم) وظیفه دارند به حزب کارگر بپیوندند. رفیق گالاچر به کنایه گفته است که ما در اوضاع کنونی، زیر نفوذ حزب سوسیالیست بریتانیا ایم. این درست نیست؛ تجربه همه انقلابها در همه کشورهاست که ما را متقاعد کرده‌است. ما گمان می‌کنیم که این را باید به توده‌ها بگوییم. حزب کمونیست بریتانیا باید آزادی لازم برای افشا و انتقاد خائنان به طبقه کارگر را که در بریتانیا به مراتب قوی‌تر از هر کشور دیگری است، برای خود حفظ کند. این را بسادگی می‌توان فهمید. رفیق گالاچر اشتباه می‌کند که می‌گوید ما با دفاع از پیوستن به حزب کارگر، بهترین عناصر را از طبقه کارگر بریتانیا دور خواهیم کرد. ما باید این را با تجربه بیازماییم. ما پذیرفته‌ایم که همه قرارها و تصمیم‌هایی که توسط کنگره ما تصویب خواهد شد در همه روزنامه‌های انقلابی سوسیالیستی منتشر خواهد شد و همه شاخه‌ها و بخشها خواهند توانست درباره آنها بحث و بررسی کنند. مضمون کلی قرارهای ما بروشنی هرچه تمامتر نشان می‌دهد که ما نمایندگان

تاکتیکهای انقلابی طبقه کارگر در تمام کشورهایم و هدفمان جنگیدن علیه رفورمیسم و اپورتونیسم کهن است.

از رویدادها چنین برمی آید که تاکتیکهای ما عملاً رفورمیستهارا شکست می دهد. در این صورت، شریف ترین عناصر انقلابی طبقه کارگر که از کندی پیشرفت ناراضی اند - و پیشرفت در بریتانیا احتمالاً کندتر از دیگر کشورها خواهد بود - بسوی ما خواهند آمد. پیشرفت از آن جهت کند است که بورژوازی بریتانیا در وضعی است که می تواند شرایط بهتری برای اشرافیت کارگری فراهم آورد و نتیجتاً سیر جنبش انقلابی بریتانیارا کندتر کند. بهمین علت، رفقای بریتانیایی نه فقط باید بکوشند توده ها را انقلابی کنند - کاری که بطرز باشکوهی انجام می دهند (همچنان که رفیق گالاچر نشان داده است) ، بلکه در همان حال باید بکوشند حزب سیاسی واقعی طبقه کارگر را تشکیل دهند. رفیق گالاچر و رفیق سیلاریا پنکهرست که هردو در اینجا سخنرانی کرده اند، هنوز به يك حزب کمونیست انقلابی تعلق ندارند. آن سازمان پراورش پرولتاریایی، یعنی جنبش نمایندگان کارگاهها، هنوز به يك حزب سیاسی نپیوسته است. اگر شما از لحاظ سیاسی متحد شوید متوجه خواهید شد که تاکتیکهای ما بر شناخت درست رویدادهای سیاسی در دهه های گذشته استوار است و يك حزب انقلابی واقعی را فقط زمانی می توان پی ریزی کرد که بهترین عناصر طبقه انقلابی را به خود جذب کند و از هر فرصتی برای مبارزه با رهبران، هرچاکه خودنمایی کنند، استفاده کند.

اگر حزب کمونیست بریتانیا کارش را با عمل کردن بشیوه ای انقلابی در حزب کارگر آغاز کند و اگر هندرسون ها مجبورند این حزب را اخراج کنند، این، پیروزی بزرگی برای جنبش کمونیستی و انقلابی طبقه کارگر در بریتانیا خواهد بود.

Collected Works, vol. 31,
pp. 257-63

متن کامل این سخنرانی در سال
۱۹۲۱ در کتاب زیر چاپ شد:

*The Second Congress of the
Communist International.
Verbatim Report. Petrograd*

کنگرہ سوم انٲر ناسیو نال کمیونیستی

۲۲ ژوئن - ۱۲ ژوئیۂ ۱۹۴۱

تشریح گزارش مربوط به تاکتیکهای حزب کمونیست روسیه

۱. موقعیت بین‌المللی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه

موقعیت بین‌المللی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه در حال حاضر با تعادل معینی مشخص می‌شود که گرچه بی‌نهایت ناپایدار است، با این حال، حالت ویژه‌ای به امور سیاست جهانی داده است. این ویژگی، به قرار زیر است. از یک طرف بورژوازی بین‌المللی لبریز از نفرت و خصومت علیه روسیه شوروی شده و آماده است تا خود را در هر لحظه‌ای به روی این قدرت بیندازد و خفه‌اش کند. از سوی دیگر، همه کوششهای مربوط به مداخله نظامی، که صدها میلیون فرانک برای بورژوازی بین‌المللی خرج برداشته است، با اینکه قدرت شوروی در آن زمان بمراتب ضعیف‌تر از حال بود و زمینداران و سرمایه‌داران روس ارتشهای بزرگی را در سرزمین جمهوری فدراتیو سوسیالیستی روسیه در اختیار داشتند، به شکست کامل انجامید. مخالفت با جنگ علیه روسیه شوروی بطرز قابل ملاحظه‌ای در همه کشورهای سرمایه‌داری

افزایش یافته، توان تازه‌ای به جنبش انقلابی پرولتاریا داده و قشرهای بسیار گسترده‌ای از دموکراتهای خرده بورژوا را دربرگرفته است. اختلاف منافع کشورهای مختلف امپریالیستی حادث شده و روز بروز حادث می‌شود. جنبش انقلابی صدها میلیونی خلقهای ستمدیده‌خاور-زمین، با نیروی چشمگیری اوج می‌گیرد. نتیجه همه این رویدادها آن است که امپریالیسم بین‌المللی با اینکه بمراتب قوی‌تر است، نتوانسته است روسیه شوروی را خفه کند و در حال حاضر مجبور شده است آن را بطور رسمی یا نیمه رسمی بشناسد و موافقت نامه‌های بازرگانی با آن امضا کند.

نتیجه، نوعی حالت تعادل است که گرچه بی نهایت ناپایدار و چند روزه می‌نماید، به این جمهوری سوسیالیستی امکان می‌دهد که در حلقه محاصره سرمایه - البته نه برای مدتی طولانی - به حیات خود ادامه دهد.

۲. صف‌آرایی بین‌المللی نیروهای طبقاتی

این حالت امور، پیدایش صف‌آرایی بین‌المللی نیروهای طبقاتی به شرح زیر را در پی آورده است.

بورژوازی بین‌المللی، که فرصت دست زدن به جنگ علنی علیه روسیه شوروی را ازدست داده، صبر می‌کند و درانتظار لحظه‌ای است که اوضاع، اجازه از سرگیری جنگ را برایش فراهم آورد.

پرولتاریا در همه کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، پشاهنگ خود یعنی احزاب کمونیست را تشکیل داده است، احزابی که رشد می‌یابند، پیوسته بسوی حصول اکثریت پرولتاریایی در هر کشور پیش می‌روند و نفوذ بوروکراتهای اتحادیه‌ای کهن و قشر فوقانی طبقه کارگر آمریکا و

اروپا را که بر اثر امتیازات اعطایی امپریالیستها فاسد شده بود از میان می‌برند.

دموکراتهای خرده بورژوا در کشورهای سرمایه‌داری، که نماینده پیشروترین قشرشان انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو ونیم است، امروزه پایگاه اصلی سرمایه‌داری شده‌اند، زیرا هنوز هم نفوذشان بر اکثریت یا قشر بزرگی از کارگران صنعتی و بازرگانی و کارمندان کشوری را که ترس دارند از اینکه آغاز انقلاب موجب از دست رفتن سعادت نسبی خرده بورژوازی ناشی از امتیازات اعطایی امپریالیستها به آنان بشود، از دست نداده‌اند. اما بحران اقتصادی رو برشد، وضع زندگی قشرهای بزرگی از مردم را در همه جا بدتر می‌کند و این، همراه با اجتناب ناپذیری جنگهای جدید امپریالیستی در صورت ابقای سرمایه‌داری دائماً این پایگاه را ضعیف‌تر می‌کند.

توده‌های زحمتکشان در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، که اکثریت جمعیت کره زمین را تشکیل می‌دهند، در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، بویژه بر اثر انقلابات روسیه، ترکیه، ایران و چین، وارد زندگی سیاسی شدند. جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ و روی کار آمدن قدرت شوروی در روسیه، روند تبدیل توده‌های مردم به عاملی فعال در سیاست جهانی و انهدام انقلابی امپریالیسم را با اینکه بی-فرهنگان تحویل کرده اروپا و آمریکا از جمله رهبران انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو ونیم ممکن است سرسختانه از دیدنش خودداری کنند، تکمیل می‌کند. هند، در رأس این کشورها است و در آنجا انقلاب از یک طرف متناسب با رشد پرولتاریای صنعتی و کارگران راه آهن و از طرف دیگر متناسب با تروریسم وحشیانه بریتانیایی‌ها که هر روز بیش از روزبیش به کشتار دستجمعی (آمریتسار)^{۳۳} و زورگویی عمومی متوسل می‌شوند، رشد می‌یابد.

۳. صف آرایي نیروهای طبقاتی در روسیه

اوضاع سیاسی داخلی روسیه شوروی با این ویژگی مشخص می شود که در اینجا، نخستین بار در تاریخ، در طی چندین سال فقط دو طبقه وجود داشته اند - پرولتاریا که دهها سال در صنایع بزرگ جوان اما جدید تربیت شده و دهقانان کوچک که اکثریت عظیم جمعیت را تشکیل می دهند.

در روسیه، زمینداران و سرمایه داران بزرگ محو نشده اند اما از آنها خلع مالکیت به عمل آمده و خودشان از لحاظ سیاسی بعنوان يك طبقه، درهم کوبید شده اند. و بقایای آنها لابلای کارمندان دولت شوروی پنهان شده اند آنها سازمان طبقاتی خودشان را با نام مهاجران در خارج حفظ کرده اند و تعدادشان از ۱,۵۰۰,۰۰۰ تا ۲,۰۰۰,۰۰۰ نفر می رسد و بیش از ۵۰ روزنامه در همه احزاب بورژوازی و «سوسیالیست» (یعنی خرده بورژوازی)، بقایای يك ارتش و روابط متعددی با بورژوازی بین المللی دارند. این مهاجران، با تمام نیرو می کوشند قدرت شوروی را نابود کنند و سرمایه داری را از نو در روسیه مستقر سازند.

۴. پرولتاریا و دهقانان در روسیه

با این اوضاع داخلی روسیه، وظیفه عمده پرولتاریا بعنوان طبقه حاکم، دقیقاً، تعیین و اجرای اقداماتی است که برای رهبری دهقانان، برقراری اتحادی مستحکم با آنان و رسیدن به مرحله کشاورزی بزرگ سوسیالیستی و ماشینی با پیمودن چندین مرحله تدریجی، ضرورت دارد. این، در روسیه، وظیفه بسیار دشواری است، هم بعلت عقب ماندگی کشور، هم بعلت ویرانی فوق العاده ناشی از هفت سال جنگ شدید

امپریالیستی و داخلی. اما گذشته از اوضاع خاص، این یکی از دشوارترین وظایف ساختمان سوسیالیسم است که شاید همه کشورهای سرمایه‌داری به استثنای بریتانیا با آن مواجه شوند. اما حتی درباره بریتانیا، نباید فراموش کرد که با اینکه دهقانان اجاره‌دار کوچک طبقه بسیار کوچکی را در آنجا تشکیل می‌دهند، درصد کارگران و کارمندانی که از سطح زندگی خرده بورژوازی برخوردارند، بطرز بی‌مانندی زیاد است، که خود نتیجه انقیاد صدها میلیون جمعیت مستعمرات بریتانیا است.

بنابراین، از دیدگاه تکامل انقلاب پرولتاریایی جهان بعنوان یک جریان واحد، دورانی که روسیه از سر می‌گذراند بعنوان آزمایشی عملی و محک زدن سیاست پرولتاریای به قدرت رسیده در برابر تسوده خرده-بورژوازی، دوران مهمی است.

۵. اتحاد نظامی پرولتاریا و دهقانان در جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه

شالوده روابط درست پرولتاریا و دهقانان در روسیه شوروی در فاصله سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۱، زمانی ریخته شد که تهاجم زمینداران و سرمایه‌داران با پشتیبانی کل بورژوازی و همه احزاب دموکراتیک خرده بورژوازی (سوسیال - رولوسیونرها و منشویکها) پرولتاریا و دهقانان را بر آن داشت که پیمان اتحاد نظامی برای دفاع از قدرت شوروی را تشکیل دهند، امضا و مهر کنند. جنگ داخلی، حادثه‌ترین شکل مبارزه طبقاتی است، اما هر قدر حادثه شود، شعله‌هایش توهمات و تعصبات خرده - بورژوازی را با شدت بیشتری در کام خود فرو می‌برد و تجربه، با وضوح بیشتری، حتی به عقب مانده‌ترین قشرهای طبقه دهقان ثابت می‌کند که فقط دیکتاتوری پرولتاریا می‌تواند نجاتش دهد و سوسیال - رولوسیونرها

ومنشویکها در واقع، خدمتگزاران زمیندارها و سرمایه‌دارانند. اما اتحاد نظامی پرولتاریا و دهقانان با اینکه شکل اصلی اتحادشان بود - و جزاین نمی‌توانست باشد - بدون اتحاد اقتصادی دو طبقه، حتی تا چند هفته نیز نمی‌توانست دوام بیاورد. دهقانان، همه زمینها را از دولت کارگران تحویل گرفتند و در برابر زمینداران و کولاکها حمایت شدند، کارگران، تا زمانی که صنایع بزرگ به کار افتد، مواد غذایی خواهند گرفت.

۶. آغاز روابط درست اقتصادی بین پرولتاریا و دهقانان

اتحاد بین دهقانان کوچک و پرولتاریا فقط زمانی می‌تواند اتحادی درست و پایدار از دیدگاه سوسیالیستی به شمار آید که استقرار کامل حمل و نقل و صنایع بزرگ، به پرولتاریا امکان دهد در برابر غذایی که از دهقانان می‌گیرد همه اجناسی را که برای خودشان و اصلاح مزارعشان نیاز دارند در اختیار آنها بگذارد. در کشوری ویران، ناگهان نمی‌توان به چنین هدفی رسید. نظام برداشت مازاد، بهترین راه موجود در دولت بد سازمان یافته به منظور حفظ خود در جنگ سرسختانه علیه زمین‌داران بود. کاهش محصولات و کمبود علوفه در سال ۱۹۲۰، مخصوصاً بر سختی‌های دهقانان، که به قدر کافی سخت بود، افزود و آغاز فوری دریافت مالیات جنسی را الزامی ساخت.

مالیات متعادل جنسی، باعث بهبود قابل توجهی در زندگی دهقانان خواهد شد و در همان حال، آنان را به گسترش مساحت زیر کشت و بهبود روشهای زراعت تشویق خواهد کرد.

دریافت مالیات جنسی، نشان دهنده انتقال از مصادره تمام غله مازاد دهقانان به مبادله سوسیالیستی درست محصولات صنعتی و

۷. شرایط مجاز دانستن سرمایه‌داری و امتیازها در حکومت شوروی و اهمیت آن

طبیعتاً معنای مالیات جنسی اینست که دهقان می‌تواند مازادی را که پس از پرداخت مالیات برایش می‌ماند به تشخیص خودش به مصرف برساند. چون دولت نمی‌تواند کالاهایی را که در کارخانه‌های سوسیالیستی ساخته می‌شود با اضافه محصول دهقان مبادله کند، آزادی داد و ستد با این مازاد، ضرورتاً بمعنای آزادی تکامل سرمایه‌داری است.

اما در چارچوبی که گفته شد، تا زمانی که حمل و نقل و صنایع بزرگ در دست پرولتاریا باقی‌بماند، این کار هیچ خطری برای سوسیالیسم ندارد. برعکس، تکامل سرمایه‌داری که با نظارت و برنامه‌ریزی دولت پرولتاریایی صورت‌گیرد (یعنی سرمایه‌داری «دولتی» به این معنا) در کشورهای بی‌نهایت ویرانه و عقب‌مانده با اقتصاد خرده دهقانی (البته تا حدودی معین) و تا آنجا که بتواند احیای پیدرنگ زراعت دهقانی را تسریع کند، مفید و ضروری است. این گفته، بیش از این درباره امتیازها نیز صدق می‌کند: دولت کارگران، بی‌آنکه چیزی را ملی کند، پاره‌ای از معادن، جنگلها، میدانهای نفتی و مانند اینها را به سرمایه‌داران بیگانه اجاره می‌دهد تا تجهیزات و ماشین‌آلات اضافی از آنها بگیرد و بتواند استقرار صنایع بزرگ شوروی را تسریع کند.

پولی که بشکل سهمی از محصولات به دست آمده به صاحبان امتیازها پرداخت می‌شود، بلا تردید، باجی است که دولت کارگران به بورژوازی جهانی می‌پردازد؛ ما بی‌آنکه بنحوی از انحاء در صدد ماست مالی کردن این واقعیت باشیم، باید بروشنی دریابیم که با دادن

این باج، تازمانی که به تسریع استقرار صنایع بزرگ ما و بهبود اساسی وضع کارگران و دهقانان منجر می شود، می خواهیم چیزی به دست آوریم.

۸. پیروزی سیاست غذایی ما

سیاست غذایی روسیه شوروی در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۱، بلاتردید، بسیار خام و ناقص بود و سوء استفاده های بسیاری ببار آورد. در اجرای این سیاست، اشتباهات بسیاری رخ داد. اما در شرایط حاکم آن زمان، این یگانه سیاست ممکن بود و مأموریت تاریخی اش را انجام داد: دیکتاتوری پرولتاریا را در کشوری ویران شده و عقب مانده نجات داد. تردیدی نمی توان داشت که این سیاست، تدریجاً اصلاح شده است. در نخستین سالی که ما قدرت کامل داشتیم (۱ اوت ۱۹۱۸ تا ۱۱ اوت ۱۹۱۹) دولت ۱۱۰ میلیون پوت، در سال دوم ۲۲۰ میلیون پوت و در سال سوم ۲۸۵ میلیون پوت غله جمع آوری کرد. اکنون، پس از به دست آوردن تجربه عملی، جمع آوری را آغاز کرده ایم و انتظار داریم ۴۰۰ میلیون پوت غله جمع آوری کنیم (۲۴۰ میلیون پوت از راه مالیات جنسی جمع آوری خواهد شد). دولت کارگران فقط زمانی که ذخیره غذایی بمقدار کافی داشته باشد از لحاظ اقتصادی خواهد توانست محکم روی پای خود بایستد و استقرار پیوسته و آرام صنایع بزرگ را تأمین و نظام مالی درستی ایجاد کند.

۹. شالوده مادی سوسیالیسم و نقشه گسترش شبکه برق

به سراسر روسیه

صنایع بزرگ ماشینی که قادر به تجدید سازمان کشاورزی باشد، یگانه شالوده مادی ممکن برای سوسیالیسم است. ولی ما نمی توانیم

به این تزکلی بسنده کنیم. باید آن را مشخص تر بیان کنیم. صنایع بزرگ بر پایه آخرین دستاوردهای تکنولوژی و قادر به تجدید سازمان کشاورزی بمعنای گسترش شبکه برق به سراسر کشور است. ما مجبور بودیم کار علمی تهیه چنین نقشه‌ای برای گسترش شبکه برق در جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه را به عهده بگیریم، و آن را به پایان رسانده ایم. این کار با کمک بیش از دویست نفر از بهترین دانشمندان، مهندسان و خاک شناسان روسیه به پایان رسیده است؛ کل کار، در يك مجلد بزرگ پس از تأیید هشتمین کنگره سراسری شوراهای روسیه در دسامبر ۱۹۲۰ انتشار یافت. مقدمات تشکیل کنگره سراسری مهندسان برق روسیه در اوت ۱۹۲۱ برای بررسی تفکیکی این نقشه و پیش از تأیید نهایی دولت، فراهم آمده است. ۳۴ اجرای نخستین بخش نقشه گسترش شبکه برق به سراسر کشور، تخمیناً ۱۰ سال طول خواهد کشید و نزدیک به ۳۷۰ میلیون نفر روز کار احتیاج خواهد داشت.

ما در سال ۱۹۱۸ هشت نیروگاه جدید (با ظرفیت کل ۴۷۵۷ کیلووات ساختیم؛ این رقم در سال ۱۹۱۹ به ۳۶ نیروگاه (با ظرفیت کل ۱۶۴۸ کیلووات) و در سال ۱۹۲۰ به ۱۰۰ نیروگاه (با ظرفیت کل ۸۶۹۹ کیلووات) رسید.

این کارها با اینکه برای کشور پهناور ما نسبتاً کم است، ولی آغاز شده است و پیوسته پیش می‌رود. پس از جنگ امپریالیستی، پس از اینکه يك میلیون اسیر جنگی در آلمان با آخرین فنون جدید آشنا شدند، پس از تجربه تلخ اما مستحکم سازنده سه سال جنگ داخلی، دهقان روسیه، انسان دیگری شده است. این دهقان با گذشت هر ماه باروشنی و سرزندگی بیشتری می‌بیند که فقط راهنمایی‌های پرولتاریا می‌تواند توده دهقانان کوچک را از بردگی سرمایه‌داری به سوسیالیسم رهبری کند.

۱۰. نقش «دموکراسی ناب»، انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو و نیم، سوسیال رولوسیونرها و منشویکها در مقام متحدان سرمایه

دیکتاتوری پرولتاریا نه بمعنای متوقف شدن مبارزه طبقاتی بلکه بمعنای ادامه آن بشکلی جدید و با سلاحهایی جدید است. تازمانی که طبقات وجود داشته باشند، تازمانی که بورژوازی پس از سرنگون شدن در يك کشور، حمله به سوسیالیسم را در سراسر جهان ده برابر می کند، این دیکتاتوری ضرورت دارد. طبقه دهقانان کوچک، در دوره گذار، دستخوش پاره ای ترزله ها خواهد شد. دشواریهای دوره گذار و نفوذ بورژوازی، بطرز اجتناب ناپذیری باعث می شود که حالت روانی این توده دهقانی، گاه بگاه، عوض شود. پرولتاریا که بر اثر نابودی صنایع بزرگ ماشینی تضعیف و تا اندازه ای بی طبقه می شود بوظیفه دشوار اما تاریخی ایستادگی در برابر این ترزله ها و به پیروزی رساندن آرمان آزادی کارگران از یوغ سرمایه را بردوش خود می بیند.

سیاست احزاب دموکراتیک خرده بورژوایی، یعنی احزاب وابسته به انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو و نیم، به نمایندگی احزاب سوسیال رولوسیونر و منشویک در روسیه، بیان سیاسی ترزله های خرده بورژوازی است. اکنون ستادها و روزنامه های این احزاب در خارجه تشکیل شده است و عملاً باکل ضد انقلاب بورژوایی در يك جبهه اند و وفاداران در خدمتش قرار گرفته اند.

رهبران آب زیر گاه بورژوازی بزرگ به رهبری میلیوکوف، رهبر حزب کادت^{۳۵} (مشروطه خواه - دموکراتیک)، بوضوح، قاطعانه و آشکارا این نقش دموکراتهای خرده بورژوا یعنی سوسیال رولوسیونرها و منشویکها را ستوده اند. در ارتباط با شورش کروشتاد^{۳۶} که در آن منشویکها،

سوسیال رولوسیونرها و گاردهای سفید با هم متحد شدند، میلیوکوف شعار «شوراها بدون بلشویکها» را اعلام کرد. او در توضیح این اندیشه نوشت که سوسیال رولوسیونرها و منشویکها «می‌توانند پاپیش‌بگذارند» (پراودا، شماره ۶۴، سال ۱۹۲۱. به نقل از روزنامه اخبار روزانه ۳۷، پاریس) زیرا وظیفه آنها این است که نخست، قدرت را از بلشویکها بگیرند. میلیوکوف، رهبر بورژوازی بزرگ، درسی را که همه انقلابها آموخته‌اند بدین مضمون که در کراتهای خرده بورژوا قادر به نگهداشتن قدرت نیستند و همواره نقش پرده‌ای برای دیکتاتوری بورژوازی و آخرین پله قدرت انحصاری آن را داشته‌اند، بدرستی ارزیابی کرده‌است.

انقلاب پرولتاریایی روسیه، بارها و بارها این درس سالهای ۱۷۸۹-۱۷۹۴ و ۱۸۴۸-۱۸۴۹ و آنچه را که فردریک انگلس در نامه مورخ ۱۱ دسامبر ۱۸۸۴ به بیل گفته‌است تأیید می‌کند:

... «دموکراسی‌ناب... وقتی لحظه انقلاب فرامی‌رسد... بعنوان تکیه‌گاه نهایی اقتصاد بورژوایی و حتی اقتصاد فنودالی، اهمیتی موقتی پیدا می‌کند... بدینسان در فاصله ماههای مارس و سپتامبر ۱۸۴۸، کل توده فنودال - بوروکرات، لیبرالها را تقویت کرد تا توده‌های انقلابی را خفه کنند... بهر صورت، یگانه دشمن ما در روز بحران و در روز پس از بحران، کل ارتجاعی خواهد بود که بدور دموکراسی‌ناب حلقه خواهد زد و به گمان من، نباید این را نادیده گرفت.» (متن روسی این نامه در نشریه کمونیستیچسکی تروود، شماره ۳۶۰، ۹ ژوئن ۱۹۲۱ در مقاله «نظر مارکس و انگلس در باره دموکراسی» نوشته رفیق آدوراتسکی چاپ شد. متن آلمانی، در کتاب

Friedrich Engels, *Politisches Vermächtnis*, Internationale Jugend-Bibliothek, Nr. 12, Berlin,

19. S 1920, به چاپ رسید.)

ن. لنین

Collected Works, Vol. 32,
pp. 453-51

متن کامل این سخنرانی، نخستین بار
بشکل یک جزوه توسط دایره مطبوعاتی
کمیته ترن در مسکو انتشار یافت.

سخنرانی دربارهٔ مسألهٔ ایتالیا^{۳۸}

۲۸ ژوئن

رفقا، می‌خواهم کلاً به رفیق لاتساری پاسخ دهم. او گفت: «واقعیات مشخص را نقل کنید نه کلمات را.» بسیار عالی. اما اگر سیر تکامل گرایش رفورمیستی - اپورتونیستی در ایتالیا را ردیابی کنیم، این کار را چه می‌توان نامید، کلمه یا واقعیت؟ شما درس‌خوارانیه‌ها و در سراسر سیاست‌پازان واقعیتی را که این همه برای جنبش سوسیالیستی ایتالیا اهمیت دارد، نادیده می‌گیرید و آن اینکه نه فقط این گرایش، بلکه یک گروه اپورتونیستی - رفورمیستی از مدتها پیش وجود داشته است. من هنوز هم آن زمانی را به یاد می‌آورم که پر نشانی تبلیغات اپورتونیستی‌اش را آغاز کرد، تبلیغاتی که به سوسیال-میمن پرستی و خیانتکاری و ورشکستگی انترناسیونال دوم انجامید. از آن زمان تاکنون، ما توراتی را نه فقط به اسم بلکه به واسطهٔ تبلیغاتش در حزب ایتالیا و جنبش طبقه کارگر ایتالیا که خودش در بیست سال گذشته، یکی از برهم زنندگان بوده

است شناخته‌ایم. کمبود وقت، اجازه مطالعه دقیق مدارك مربوط به حزب ایتالیا را به من نمی‌دهد؛ اما به گمانم یکی از مهمترین مدارك مربوط به این موضوع، گزارش کنفرانسی است که توراتی و دوستانش در رجیو امیلیا^{۳۹} تشکیل دادند. این گزارش در یکی از روزنامه‌های بورژوایی ایتالیا چاپ شد، که درست به یادم نیست لا استامپا بود یا کودیردلا سرا. این گزارش را با گزارشی که در روزنامه آوانتی^{۴۰} (به پیش) چاپ شده بود مقایسه کردم. آیا این دلیل کافی نیست؟ پس از کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی، ما در اختلافی که با سرائی و دوستانش داشتیم، اوضاع را آن‌چنان که به گمان خودمان بود، آشکارا و قطعاً به ایشان گفتیم. ما به آنها گفتیم که حزب ایتالیا تازمانی که وجود افرادی چون توراتی را در صفوف خود تحمل کند نمی‌تواند حزب کمونیست بشود.

این واقعیت‌های سیاسی، یا کلمات، چیست؟ پس از کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی، ما علناً به پرولتاریای ایتالیا گفتیم: «با رفورمیستها، با توراتی، متحد نشوید». سرائی دست به انتشار يك سلسله مقالات در مخالفت با انترناسیونال کمونیستی زد و کنفرانس خاصی از رفورمیستها تشکیل داد.^{۴۱} آیا اینها فقط کلمات بود؟ چیزی بیش از انشعاب بود: ایجاد يك حزب تازه بود. آدمی باید کور بوده باشد که این را ندیده باشد. این سند، اهمیت تعیین کننده‌ای برای این مسأله دارد. همه آنانی که در کنفرانس رجیو امیلیا شرکت کردند باید از حزب اخراج شوند؛ آنها منشویک‌اند - نه منشویک روسی، بلکه منشویک ایتالیایی. لاتساری گفت: «ما با روحیه مردم ایتالیا آشنایی داریم.» من به سهم خودم چنین ادعایی درباره مردم روسیه نمی‌کنم، اما این اهمیتی ندارد. لاتساری گفت: «سوسیالیستهای ایتالیا بخوبی با روحیه مردم ایتالیا آشنایی دارند.» شاید چنین باشد، در این باره بحثی نمی‌کنم. اما اگر واقعیات مشخص و خودداری همیشگی از ریشه‌کن‌سازی منشویسم چیزی

شناخته شده است، آنها منشویسم را نمی‌شناسند. مجبوریم - هرچند هم اسفناک باشد - اعلام کنیم که قرار کمیته اجرایی ما باید تأیید شود. حزبی که اپورتونیستها و رفورمیستهای چون توراتی را در صفوف خود تحمل کند، نمی‌تواند به انترناسیونال کمونیستی بپیوندد.

رفیق لاتساری می‌پرسد: «چرا باید نام حزب را تغییر دهیم؟ نام کنونی، بسیار خوب است.» ولی ما نمی‌توانیم با او همعقیده باشیم. ما تاریخ انترناسیونال دوم، سقوط و ورشکستگی آن را می‌دانیم. آیا ما تاریخ حزب آلمان را نمی‌دانیم؟ و آیا نمی‌دانیم که بدبیاری بزرگ جنبش طبقه کارگر آلمان این است که انشعاب، پیش از جنگ رخ نداد؟ این به قیمت جان بیست هزار کارگری تمام شده که شیدمانیست‌ها و سانتریست‌ها با مشاجرات و شکایت‌هایشان علیه کمونیست‌های آلمانی، تسلیم دولت آلمان کردند.^{۴۲}

و آیا اکنون نیز همان رویه‌اد را در ایتالیا نمی‌بینیم؟ حزب ایتالیا، هرگز يك حزب واقعاً انقلابی نبود. بدبیاری بزرگ این حزب آن است که پیش از جنگ با منشویک‌ها و رفورمیست‌ها قطع رابطه نکرد و آنها همچنان در حزب باقی‌ماندند. رفیق لاتساری می‌گوید: «ما ضرورت قطع رابطه با رفورمیست‌ها را بطور کامل می‌پذیریم؛ تنها مخالفت ما آن است که مطرح کردنش را درکنگره لگهورن^{۴۳} لازم نمی‌دانستیم.» اما واقعیات؛ داستان دیگری را می‌گوید. این نخستین بار نیست که ما درباره رفورمیسم ایتالیایی بحث می‌کنیم. سال گذشته، ما ضمن بحث در این باره به سراتی گفتیم: «حتماً ناراحت نمی‌شوید اگر بپرسیم چرا انشعاب در حزب ایتالیا بلافاصله ممکن نیست و چرا باید به تعویق بيفتند؟» سراتی در پاسخ به این پرسش چه گفت؟ هیچ. و رفیق لاتساری ضمن نقل قول از مقاله فروسارد که در آن گفته بود «ما باید هوشیار و زیرك باشیم»، «هنذا گمان می‌کنند که این، استدلالی است به نفع خودش

وعلیهما. به عقیده من، او در اشتباه است. برعکس، این استدلال محکمی است به نفع ما وعلیه رفیق لاتساری. وقتی شما مجبور شوید علت رفتار واستعفای خودتان را توضیح دهید، کارگران ایتالیایی چه خواهند گفت؟ اگر آنها اعلام کنند که تاکتیکهای ما در مقایسه با زیگزاگهای چپ کمونیست نما - چپی که غالباً حتی کمونیست نیست و بیشتر به هرج و مرج شباهت دارد - بسیار روشن و ماهرانه است، چه خواهید گفت:

معنای داستانهایی که سراتی و حزبش بدین مضمون كوك کرده‌اند که روسها از همه می‌خواهند فقط از آنها تقلید کنند چیست؟ ما درست عکس این را می‌خواهیم. این کار بیشتر از به یاد سپردن قرارهای کمونیستی و به کارگرفتن عبارات انقلابی در هر فرصت ممکن، وقت می‌گیرد. این نیز کافی نیست، و ما از قبل، با کمونیستهایی که این یا آن قرار را از بر کرده‌اند نیز مخالفیم. نشان کمونیسم راستین، قطع رابطه با اپورتونیسم است. ما با کمونیستهایی که از این اصل پیروی کنند، صریحاً و علناً رفتار خواهیم کرد و شجاعانه، با اعتقاد به اینکه حق با ما است، به آنان خواهیم گفت: «هیچ کار نابخردانه‌ای نکنید؛ هوشیار و زیرک باشید.» ولی ما فقط با کمونیستهایی که با اپورتونیستها قطع رابطه کرده‌اند، کاری که شما نکرده‌اید، این گونه صحبت خواهیم کرد. بنابراین، تکرار می‌کنم: «امیدوارم کنگره، قرار کمیته اجرایی را تأیید کند. رفیق لاتساری گفت: «ما در دوره تدارکیم.» این کاملاً درست دوره تدارکید. نخستین مرحله این دوره، قطع رابطه با منشویکهاست، است. شما در همانند قطع رابطه ما با منشویکهای خودمان در سال ۱۹۰۳. دشواریهایی که طبقه کارگر آلمان در طی این دوره طولانی و خسته‌کننده پس از جنگ در تاریخ انقلاب آلمان در پیش داشته است معلول این واقعیت است که حزب آلمان با منشویکها قطع رابطه نکرد.

رفیق لانساری گفت که حزب ایتالیا از دوره تدارك می گذرد. این را کاملاً می پذیرم. و نخستین مرحله، قطع رابطه حتمی، نهایی، علنی و مصممانه با رفورمیسم است. وقتی این قطع رابطه عملی شود، توده ها پایدارانه از کمونیسم پشتیبانی خواهند کرد. مرحله دوم، بهیچ وجه تکرار شعارهای انقلابی نیست. این مرحله، مرحله پذیرفتن تصمیمات سنجیده و ماهرانه ما خواهد بود، تصمیماتی که همواره چنین خواهد بود و همواره بدین معنی است: اصول انقلابی بنیادی باید با شرایط خاص کشورهای گوناگون تطبیق داده شود.

انقلاب در ایتالیا، مسیری متفاوت با انقلاب روسیه در پیش خواهد گرفت. این انقلاب، بشکل دیگری آغاز خواهد شد. چگونه؟ نه شما می دانید نه ما. کمونیستهای ایتالیایی، همیشه بقدر کافی کمونیست نیستند. آیا وقتی کارگراها کارخانه ها را در ایتالیا متصرف شدند^{۴۴}، حتی يك کمونیست پیدا شد که سر غیرت بیاید؟ نه. آن زمان، هنوز خبری از کمونیسم در ایتالیا نبود؛ تا اندازه ای هرج و مرج وجود داشت، اما اثری از کمونیسم مارکسیستی نبود. این کمونیسم باید آفریده شود و توده های کارگران باید آن را از راه تجربه مبارزه انقلابی، در خود بدمند. و نخستین گام در این راه؛ قطع رابطه نهایی با منشویکهای است که در طی بیش از بیست سال، سرگرم همکاری و همدستی با حکومت بورژوازی بوده اند. بسیار محتمل است که مودیلیانی، کسی که در کنفرانسهای زیر و زوائد^{۴۵} کینه ها را توانستم تا اندازه ای چهره اش را ببینم، سیاستمداری بقدر کافی زیرك باشد تا داخل دولت بورژوازی نشود و در مرکز حزب سوسیالیست، یعنی جایی که بهتر از هر جایی می تواند برای بورژوازی مفید واقع شود، باقی بماند. اما همه نظریه های تورانی و دوستانش، همه تبلیغات و تهییج گریهای آنان، حکایت از همکاری با بورژوازی می کند. آیا نقل قولهای متعددی که در سخنرانی جناری

وجود داشت این واقعیت را ثابت نمی‌کند؟ این درواقع، جناح متحدی است که توراتی فراهم آورده است. بهمین علت است که باید به رفیق لاتساری بگویم: «سخنرانیهایی مانند سخنرانی شما و سخنانی که رفیق سراتی در اینجا ایراد کرد کمکی به تدارك دیدن برای انقلاب نمی‌کند بلکه آن را از هم می‌پراکند.» (همه فریاد می‌زنند: «زننده باد!» حضاد کف می‌زنند.)

درکنگره لگهورن، شما اکثریت قابل ملاحظه‌ای داشتید. شما در برابر ۱۴,۰۰۰ رأی رفورمیستها و ۵۸,۰۰۰ رأی کمونیستها، ۹۸,۰۰۰ رأی داشتید. آوردن این تعداد رأی، بعنوان آغاز جنبشی صرفاً کمونیستی در کشوری مانند ایتالیا با سنتهای معروفش، که هنوز زمینه انشعاب بقدر کافی آماده نشده است، پیروزی بزرگی برای کمونیستها به شمار می‌رود.

این، پیروزی بزرگ و دلیل ملموسی است براین واقعیت که جنبش طبقه کارگر در ایتالیا سریعتر از جنبش ما در روسیه گسترش خواهد یافت زیرا، اگر با ارقام مربوط به جنبش ما آشنایی داشته باشید، باید بدانید که در فوریه ۱۹۱۷ پس از سقوط تزاریسیم و در جریان جمهوری بورژوایی، ما در مقایسه با منشویکها، هنوز در اقلیت بودیم. وضع ما پس از پانزده سال جنگ و انشعاب سرسختانه، بدانگونه بود. جناح راست ما رشد نکرد - و جلوگیری از رشد آن نیز، برخلاف آنچه از لحن بی‌اعتبار کننده شما به هنگام سخن گفتن از روسیه بر می‌آید، چندان ساده نیست. تردیدی نیست که گسترش جنبش در ایتالیا، در مسیری کاملاً متفاوت صورت خواهد گرفت. ما پس از پانزده سال مبارزه علیه منشویکها و پس از سقوط تزاریسیم، کار را با تعداد بسیار کمتری از هواداران آغاز کردیم. شما در برابر ۹۸,۰۰۰ سانتریست متحد که موضعی متزلزل دارند ۵۸,۰۰۰ کارگر با اندیشه کمونیستی دارید. این، دلیل و واقعیتی است

که مطمئناً همه کسانی را که نمی خواهند چشمشان را در برابر جنبش توده‌ای کارگران ایتالیا ببندند، متقاعد می‌کند. هیچ چیز، بناگهان روی نمی‌دهد. اما این مطمئناً ثابت می‌کند که توده کارگران - نه فقط رهبران قدیمی، بوروکرات‌ها، استادان و روزنامه‌نگاران بلکه طبقه‌ای که عملاً استثمار می‌شود یعنی پیشاهنگ استثمار شوندگان - از ما پشتیبانی می‌کنند. وثابت می‌کند که شما در لگهورن مرتکب چه خطایی شدید. این يك واقعیت است. شما اختیار ۹۸,۰۰۰ رأی را داشتید، اما ترجیح دادید با ۱۴,۰۰۰ رفورمیست علیه ۵۸,۰۰۰ کمونیست هم رأی شوید. شما حتی اگر کمونیست‌های اصیلی نبودید، وحتى اگر آنها فقط هواداران بوردیگا بودند - که درست نیست، زیرا بوردیگا پس از کنگره دوم، بسیار صادقانه اعلام کرد که آنارشیزم و ضد پارلماناریسم را کنار گذاشته است - می‌بایست با آنها هم رأی می‌شدید. اما شما چه کردید؟ شما ترجیح دادید که با ۱۴,۰۰۰ رفورمیست متحد شوید و با ۵۸,۰۰۰ کمونیست قطع رابطه کنید. و این بهترین دلیل برای نشان دادن فاجعه آمیز بودن سیاست سراتی برای ایتالیا است. ما هرگز از سراتی نخواستیم که از انقلاب روسیه برای ایتالیا نسخه برداری کند. این کار، حماقت است. ما بقدر کافی روشن و انعطاف پذیر هستیم که به دام چنین حماقتی نیفتیم. اما سراتی ثابت کرده است سیاستش در ایتالیا بر خطا بوده است. شاید او می‌بایست مانور می‌داد. این، عبارتی است که وقتی در سال گذشته اینجا بود بارها تکرارش کرد. او گفت: «ما می‌دانیم چگونه مانور بدهیم، احتیاجی به تقلید کورکورانه نداریم. این، سفاقت است. ما باید مانور بدهیم، تا جدایی از اپورتونیسم را ممکن سازیم. شما روسها نمی‌دانید که این کار را چگونه باید انجام داد. ما ایتالیایی‌ها در این جور کارها زرنگ‌تریم. صبر کنیم و ببینیم.» و ما چه دیدیم؟ سراتی، مانور ماهرانه‌ای داد. او با ۵۸,۰۰۰ کمونیست قطع رابطه کرد. وحالا این رفقا

به اینجا می آیند و می گویند: «اگر شما ما را رد کنید، توده ها سردرگم خواهند شد.» نه، رفقا، اشتباه می کنید. توده های کارگران ایتالیا در حال حاضر سر درگم شده اند و به نفع شان خواهد بود اگر به ایشان بگوییم: «رفقا، شما باید انتخاب کنید؛ کارگران ایتالیا، شما باید از انترناسیونال کمونیستی، که هرگز از شما نخواهد خواست که کورکورانه از روسها تقلید کنید و منشویکها که از بیست سال پیش به این طرف برای ما شناخته شده اند و ما هرگز وجودشان را بعنوان همسایگان مان در انترناسیونال کمونیستی حقیقتاً انقلابی تحمل نخواهیم کرد، یکی را انتخاب کنید.» این است آنچه که باید به کارگران ایتالیایی بگوییم. تردیدی درباره نتیجه اش نمی توان داشت. توده های کارگران، از ما پیروی خواهند کرد. (تأیید با صدای بلند).

Collected Works, Vol. 32,
pp. 462-67

متن کامل این سخنرانی در نشریه زیر
به چاپ رسید:

*Bulletin of the Third Congress
of the Communist International,
No. 8, July 4, 1921*

سخنرانی در دفاع از تاکتیکهای انترناسیونال کمونستی

۱ ژوئیه

رفقا! عمیقاً متأسفم از اینکه در اینجا فقط باید از خودم دفاع کنم (خنده حضاد). می گویم عمیقاً متأسفم، زیرا پس از آشنایی با سخنرانی رفیق تراچینی و اصلاحاتی که سه هیأت نمایندگی به عمل آوردند، بسیار مایلم که تهاجم را آغاز کنم، چون اگر بخواهیم حقیقت را بگوییم، عملیات تهاجمی علیه نظرانی که تراچینی و این سه هیئت نمایندگی^{۴۶} به دفاع از آن پرداختند ضرورت دارد. اگر کنگره نخواهد دست به تهاجمی همه جانبه علیه این گونه خطاها، این گونه حماقتهای «چپ گرایانه» بزند، سراسر جنبش محکوم به فنا است. این، اعتقاد من است. ولی ما، مارکسیست-هابی متشکل و با انضباط هستیم. ما نمی توانیم خودمان را به سخنرانی علیه تکت تکت رفقا راضی کنیم. ما روسها دیگر از این عبارتهای چپ، دلزده و خسته شده ایم. ما اهل سازمان هستیم. برای تهیه نقشه همامان باید بطرزی سازمان یافته عمل کنیم و بکوشیم خط درست را پیدا کنیم.

البته پنهان نباید کرد که تره‌های ما، خود، نوعی سازش است. و چرا چنین نباشد؟ در میان کمونیست‌ها، که کنگره سوم‌شان را تشکیل داده و اصول مشخص اساسی را تدوین کرده‌اند، سازش در شرایط معینی، ضرورت پیدا می‌کند. تره‌های ما،^{۴۷} که توسط هیئت نمایندگی روسیه مطرح شد، در نهایت دقت بررسی و آماده شد و نتیجه دیدارها و بحث‌های طولانی با هیئت‌های گوناگون است. هدف این تره‌ها تعیین خط اساسی حرکت انترناسیونال کمونیستی است، و بویژه اکنون که ما نه فقط سانتریست‌های واقعی را محکوم بلکه از حزب نیز اخراج کرده‌ایم، ضرورت دارد. واقعیت، چنین است. من مجبورم از این تره‌ها دفاع کنم. اما وقتی تراچینی می‌آید و می‌گوید که مجبوریم به مبارزه علیه سانتریست‌ها ادامه دهیم و دردنبال سخنانش می‌گوید که این مبارزه چگونه صورت خواهد گرفت من می‌گویم این اصلاحات اگر نشان دهنده گرایش مشخص باشد مبارزه بی‌امان علیه این جریان ضرورت دارد، زیرا در غیر این صورت نه کمونیسمی در میان خواهد بود و نه انترناسیونال کمونیستی. در شگفتم که حزب کارگران کمونیست آلمان^{۴۸} زیر این اصلاحات را امضا نکرده است. (خنده حضار). راستی، به آنچه تراچینی از آن دفاع می‌کند، و به آنچه در اصلاحاتش گفته می‌شود گوش دهید. اصلاحات بدین ترتیب آغاز می‌شود: «در صفحه ۱، ستون ۱، سطر ۱۹، واژه اکثریت باید حذف شود.» اکثریت! این بسیار خطرناک است! (خنده حضار). سپس می‌افزاید: «به جای واژه‌های پیشنهاد‌های اساسی، واژه هدف‌ها را بگنجانید.» پیشنهاد‌های اساسی و هدف‌ها، دو چیز جداگانه‌اند؛ حتی آنارشیست‌ها درباره هدف با ما موافقت، زیرا آنها نیز برانداختن استثمار و تمایزات طبقاتی دفاع می‌کنند.

در جریان زندگی، تعداد بسیار کمی از آنارشیست‌ها را دیده و با آنها گفتگو کرده‌ام، اما برویهم، آنها را بقدر کافی شناخته‌ام. گاهی

توانسته‌ام با آنها برسر هدفها به توافق برسم، اما هرگز بر سر اصول به توافق نرسیدم. اصول، هدف، برنامه، تاکتیک یا نظریه نیستند. تاکتیک و نظریه، اصول نیستند. اختلاف ما با آنارشیستها بر سر اصول چگونه است؟ اصول کمونیسم عبارت است از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و استفاده از قهر دستگاه دولت در دوره گذار. چنین است اصول کمونیسم، اما هدفش چیز دیگری است. و رفقای که این پیشنهاد را برای بحث به میان گذاشته‌اند، مرتکب اشتباه شده‌اند.

دوم اینکه در آنجا گفته شده است. «واژه اکثریت باید حذف شود.» تمام عبارت چنین است:

«کنگره سوم انترناسیونال کمونیستی در شرایطی می‌خواهد به بررسی مسائل مربوط به تاکتیکها بپردازد که شرایط عینی در بسیاری از کشورها به معنای انقلابی، حاد شده است و احزاب توده‌ای کمونیستی بسیاری تشکیل شده‌اند که اتفاقاً در مبارزه انقلابی عملی‌شان در هیچ‌جا رهبری واقعی اکثریت طبقه کارگر را به دست نگرفته‌اند.»

و به این علت می‌خواهند واژه اکثریت را حذف کنند. اگر ما بتوانیم برسر چنین مسائل ساده‌ای به توافق برسیم، نمی‌دانم چگونه خواهیم توانست باهم کار کنیم و پرولتاریا را تا رسیدن به پیروزی رهبری کنیم. پس جای شگفتی نیست که بر سر مسأله اصول نیز نمی‌توانیم به توافق برسیم. حزبی را به من نشان دهید که اکثریت طبقه کارگر را به خود جلب کرده باشد. تراچینی حتی به فکر ذکر یک نمونه نیفتاد. در واقع، چنین نمونه‌ای وجود ندارد.

پس واژه هدفها باید به جای واژه اصول گذاشته شود و واژه اکثریت باید حذف شود. نه، متشکریم! ما این کار را نخواهیم کرد.

حتی حزب آلمان - یکی از بهترین حزبها - اکثریت طبقه کارگر را در پشت سر ندارد. این يك واقعیت است. ما که با مبارزه سرسختانه‌ای روبرو هستیم ترسی از به زبان آوردن این واقعیت نداریم، اما شما در اینجا با سه هیئت نمایندگی سروکار دارید که می‌خواهند کارشان را از غیر واقع شروع کنند، زیرا اگر کنگره واژه اکثریت را حذف کند، نشان می‌دهد که خواهان غیر واقع است. این، مثل روز روشن است.

پس اصلاح بعدی می‌آید: «در صفحه ۴، ستون ۱، سطر ۱۰، واژه‌های نامه سرگشاده و مانند اینها باید حذف شود.»^{۴۹} امروز يك سخنرانی شنیدم و همین اندیشه را در آن یافتیم. اما وجودش در آنجا کاملاً طبیعی بود. سخنران، رفیق همپل عضو حزب کارگران کمونیست آلمان بود. او گفت: «نامه سرگشاده، کار اپورتونیسم بود.» سخت متأسف و شرمندهام که این سخنان را بطور خصوصی شنیده‌ام. اما وقتی در کنگره، نامه سرگشاده پس از مشاجرات طولانی، اپورتونیستی اعلام می‌شود، مایه شرم و رسوایی می‌گردد! و اکنون رفیق تراچینی از طرف سه هیئت نمایندگی می‌آید و می‌خواهد واژه‌های نامه سرگشاده را حذف کند. در این صورت، فایده پیکار علیه حزب کارگران کمونیست آلمان چیست؟ نامه سرگشاده يك اقدام سیاسی الگو مانند است. این موضوع در تظاهرات ما گفته شده و ما مطمئناً باید از آن دفاع کنیم. الگو است از این جهت که نخستین حرکت در روش عملی جلب اکثریت طبقه کارگر بسوی خود بشمار می‌رود. در اروپا که تقریباً همه کارگران سازمان یافته‌اند، ما باید اکثریت طبقه کارگر را بسوی خود جلب کنیم و هر کس که نتواند این را بفهمد، راهی به جنبش کمونیستی نخواهد برد؛ و اگر نتوانسته باشد بهمان اندازه در دوره سه ساله انقلاب بزرگ یاد بگیرد، هرگز چیزی یاد نخواهد گرفت.

تراچینی می‌گوید که ما در روسیه پیروز شدیم، هر چند که حزب،

بسیار کوچک بود. او از آنچه که در این تظاهرات دربارۀ چکسلواکی گفته شده است راضی نیست. اصلاحات در بیست و هفت مورد به عمل آمده است، که اگر حوصلۀ انتقاد از همه آنها را می داشتیم، می بایست مانند بعضی از ناطقان، بیش از سه ساعت سخنرانی می کردم. . . . در اینجا شنیده ایم که حزب کمونیست چکسلواکی از ۳۰۰,۰۰۰ تا ۴۰۰,۰۰۰ عضو دارد و حتماً باید اکثریت در آنجا به دست آید؛ نیرویی شکست ناپذیر پدید آید و نام نویسی از توده های کارگران همچنان ادامه یابد. تراچینی اکنون برای حمله آماده شده است. او می گوید: اگر در حال حاضر ۴۰۰,۰۰۰ کارگر در حزب عضویت دارند، بیش از آن را برای چه می خواهیم؟ حذف کنید! (خندۀ حضار.) او از واژه توده ها می ترسد و می خواهد آن را محو کند. آگاهی رفیق تراچینی دربارۀ انقلاب روسیه بسیار کم است.

در روسیه، ما حزب بسیار کوچکی بودیم، ولی از این که بگذریم، اکثریت شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان سراسر کشور را با خود داشتیم. (حضار با صدای بلند: «کاملاً درست است!») آیا شما چنین چیزی دارید؟ ما تقریباً نیمی از ارتش را که آن زمان تقریباً به ۱۰ میلیون نفر می رسید، با خود داشتیم. آیا شما برآستی اکثریت ارتش را در پشت خود دارید؟ چنین کشوری را به من نشان دهید! اگر سه هیئت نمایندگی دیگر بسا این نظرات رفیق تراچینی موافق باشند، در این صورت يك جای انترناسیونال خراب است! در آن صورت باید بگوییم: «بایستید! باید به جنگی سرنوشت ساز دست بزنیم! در غیر این صورت انترناسیونال کمونیستی از دست رفته است.» (همه حضار.)

با آنکه موضعی تدافعی گرفته ام (خندۀ حضار)، باید براساس تجربه شخصی ام بگویم که هدف و اصل بنیادی سخنرانی من، دفاع از قرار و تظاهراتی است که هیئت نمایندگی ما پیشنهاد کرد. البته اگر کسی

بگویند يك حرف از آنها را نیز نباید عوض کرد، این غیر عملی است . من مجبور شدم چندین ترار را بخوانم و خوب می دانم که در تك تك سطرهای آنها جای اصلاحات بسیار مفیدی وجود دارد. اما این بمعنای دستکاری در لغات است. با این حال، اگر در اینجا اعلام می کنم که از لحاظ سیاسی حتی يك حرف از آنها را نمی توان تغییر داد بدان سبب است که اصلاحات، چنانکه من می بینم، ماهیت سیاسی کاملاً مشخصی دارند و ما را به مسیری می کشانند که برای انترناسیونال کمونیستی مضر و خطرناک است. بنابراین ، من همه ما و هیئت نمایندگی روسیه باید پافشاری کنیم که حتی يك حرف در ترها تغییر داده نشود. ما عناصر درست راستی خودمان را نه فقط محکوم، بلکه از حزب نیز اخراج کرده ایم. اما اگر افراد ، جنگ علیه دست راستیها را مانند تراچینی به نوعی ورزش تبدیل کنند، در این صورت باید بگوییم: «بس است! والا، خطر، بسی بزرگتر خواهد شد!»

تراچینی از نظریه مبارزه تهاجمی^{۵۰} دفاع کرده است. در همین زمینه، يك فرمول دوسه صفحه ای در این اصلاحات معروف پیشنهاد شده است. نیازی نیست که همه آنها را بخوانیم. می دانیم آنها چه می گویند. تراچینی، مسأله را بروشنی بیان کرده است. او از نظریه تهاجمی دفاع کرده و «گرایشهای پوینده» و «گذار از عدم فعالیت به فعالیت» را متذکر شده است. ما در روسیه، در مبارزه علیه سانتریستها، تجربه سیاسی کافی به دست آورده بودیم. پانزده سال پیش، ما دست اندرکار مبارزه علیه اپورتونیستها و سانتریستهای خودمان و علیه منشویکها بودیم، و نه فقط بر منشویکها بلکه بر نیمه آنارشیستها نیز پیروز شدیم.

اگر چنین مبارزه ای نکرده بودیم نمی توانستیم سه سال ونیم یا حتی سه هفته ونیم، قدرت را در دست خودمان نگهداریم و نمی توانستیم کنگره های کمونیستی را در اینجا تشکیل دهیم. «گرایشهای پوینده» و

«گذار از عدم فعالیت به فعالیت» از عباراتی اند که سوسیال رولوسیونر-های چپ^{۱۵} علیه ما به کار برده بودند. آنها اکنون در زندانند و در آنجا از «هدفهای کمونیسم» دفاع می کنند و درباره «گذار از عدم فعالیت به فعالیت» می اندیشند. (خنده حضار). راستای استدلال که در اصلاحات پیشنهادی دنبال شده، راستایی غیرممکن است زیرا اثری از مارکسیسم، تجربه سیاسی و استدلال در آنها نیست. آیا ما در ترهامان، نظریه ای کلی درباره تهاجم انقلابی ارائه کرده ایم؟ آیا رادک یا هر یک از ما مرتکب چنین بلاهتی شده است؟ ما از نظریه تهاجم در ارتباط بایک کشور کاملاً مشخص و در دوره ای کاملاً مشخص سخن به میان آورده ایم.

می توانیم از مبارزه خودمان علیه منشویکها مواردی را ذکر کنیم که نشان می دهد حتی پیش از جنگ، بودند کسانی که تردید داشتند در این که آیا حزب انقلابی باید دست به تهاجم بزند یا نه. اگر چنین تردیدهایی بر هر سوسیال دموکراتی مستولی می شد - ما نیز خودمان را آن زمانها سوسیال دموکرات می نامیدیم - علیه او به مبارزه برمی خاستیم و می گفتیم که او اپورتونیست است و چیزی از مارکسیسم و دیالکتیک حزب انقلابی سر در نمی آورد. آیا برای یک حزب، امکان دارد که درباره مجاز بودن تهاجم انقلابی بطور کلی مشاجره کند؟ برای آنکه چنین نمونه هایی را در این کشور پیدا کنیم باید به پانزده سال پیش بازگردیم. اگر سانتریستها یا سانتریستهای نقابدار وجود دارند که درباره نظریه تهاجم مشاجره می کنند، بیدرنگ باید اخراج شوند. این مسأله نمی تواند موجب مشاجره ای شود. اما اینکه ما اکنون یعنی سه سال پس از تشکیل انترناسیونال کمونیستی درباره «گرایشهای پوینده» و «گذار از عدم فعالیت به فعالیت» بحث می کنیم، مایه شرمندگی و رسوایی است.

در این باره، با رفیق رادک که پیش نویس این تزا را با همکاری خود ما تهیه کرده است، مشاجره ای نداریم. شاید پرداختن به نظریه تهاجم

انقلابی در آلمان، که مقدمات واقعی تهاجم در آنجا فراهم نیامده بود. درست نبوده باشد. با این حال، اقدام ماه مارس، علیرغم اشتباهات رهبرانش^{۵۲}، گام بزرگی به جلو بود. اما این اهمیتی ندارد. صدها هزار کارگر، قهرمانانه جنگیدند. حزب کارگران کمونیست آلمان با هرشجاعتی که علیه بورژوازی جنگیده باشد، ما باید آنچه را که رفیق رادک در مقاله اش دربارهٔ هولتس گفته است تکرار کنیم. اگر هرکس، حتی يك آنارشيست قهرمانانه علیه بورژوازی بجنگد، البته، دست به کار بزرگی زده است؛ اما زمانی گام واقعی به جلو برداشته خواهد شد که صدها هزار نفر علیه فتنه انگیزیهای شرم آوراند سوسیال - خائنان و علیه بورژوازی بجنگند.

انتقاد از اشتباهات خود، بسیار با ارزش است. ما از اینجا آغاز کردیم. اگر کسی، پس از مبارزه ای که صدها هزار نفر در آن شرکت کرده اند، با این مبارزه به مخالفت برخیزد و مانند لهوی رفتار کند، باید اخراج شود. و چنین کاری صورت گرفت. اما باید از این کار درس بگیریم. آیا ما برآستی برای تهاجم آماده شده بودیم؟ (دادک: «ما حتی برای دفاع آماده نشده بودیم.») عملاً فقط در مقالات روزنامه ها از تهاجم سخن به میان می آمد. این نظریه، بطوری که، دربارهٔ اقدام ماه مارس ۱۹۲۱ آلمان به کار گرفته شد، اشتباه بود - این را باید بپذیریم - اما نظریهٔ تهاجم انقلابی بطور کلی، بهیچوجه اشتباه نیست.

ما در روسیه پیروز شدیم، آن هم به چه سادگی، زیرا در دورهٔ جنگ امپریالیستی برای انقلاب تدارک می دیدیم. این نخستین شرط بود. ده میلیون کارگر و دهقان در روسیه مسلح شده بودند و شعار ما چنین بود: صلح بیدرنگ بهر قیمتی. ما پیروز شدیم زیرا تودهٔ عظیم دهقانان، موضعی انقلابی علیه زمینداران بزرگ گرفته بود. سوسیال رولوسیونرها و هواداران انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو ونیم، در ماه توامبر ۱۹۱۷ بصورت

يك حزب بزرگ دهقانی درآمده بودند. آنها خواهان روشهای انقلابی بودند ولی همانند قهرمانان راستین انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو و نیم شهادت لازم برای انقلابی عمل کردن را نداشتند. ما در ماههای اوت و سپتامبر ۱۹۱۷ گفتیم: «از لحاظ نظری، همچون گذشته علیه سوسیال رولوسیونرها می جنگیم ولی از لحاظ عملی، آماده پذیرفتن برنامه شان هستیم زیرا فقط ما هستیم که می توانیم آن را اجرا کنیم.» درست آنچه را که گفته بودیم انجام دادیم.^{۵۳} دهقانان در نوامبر ۱۹۱۷ یعنی پس از پیروزی ۱۰، موضع ناجوری در برابر ما داشتند و اکثریت سوسیال رولوسیونرها را به مجلس مؤسسان فرستادند، اگر نه در جریان چند روز - آنچنان که من اشتباهاً انتظار داشتم و پیش بینی کرده بودم - ولی بهر صورت در طی چند هفته بسوی ما جلب شدند. اختلاف، بزرگ نبود. آیا می توانید کشوری را در اروپا نشان دهید که بتوانید اکثریت دهقانانش را در طی چند هفته بسوی خودتان جلب کنید؟ شاید ایتالیا؟ (خنده حضار). اگر گفته می شود که ما علیرغم نداشتن يك حزب بزرگ در روسیه پیروز شدیم، این فقط ثابت می کند کسانی که چنین حرفی می زنند انقلاب روسیه را شناخته اند و مطلقاً شناختی از طرز آماده شدن برای انقلاب ندارند.

نخستین گام ما ایجاد يك حزب کمونیست واقعی بود تا بدانیم با چه کسی صحبت می کنیم و به چه کسی می توانیم اعتماد کنیم. شعارکنگره های اول و دوم، «مرگ برسانتریست ها!» بود. تازمانی که در سراسر راهمان و در سراسر جهان، آخرین مهلت را از سانتریست ها و نیمه سانتریست هایی که در روسیه لقب منشویک دارند نگیریم، نمی توانیم حتی به یاد گرفتن الفبای کمونیسم امیدوار باشیم. نخستین وظیفه، تأسیس يك حزب انقلابی اصیل و قطع رابطه با منشویکها است. اما این فقط يك مدرسه مقدماتی است. ما اکنون برای تشکیل کنگره سوم تدارک می بینیم و رفیق تراچینی همچنان می گوید که وظیفه مدرسه ابتدایی عبارت است از

ردیابی، تعقیب و افشای سانتریست‌ها و نیمه‌سانتریست‌ها. نه، متشکریم! ما مدتها پیش، این کار را کرده‌ایم. ما در کنگرهٔ دوم گفتیم که سانتریست‌ها دشمن ما هستند. ولی ما باید واقعاً پیش برویم. دومین مرحله، پس از تشکل حزبی، یادگرفتن طرز آماده شدن برای انقلاب است. در بسیاری از کشورها، ما هنوز طرز به دست گرفتن رهبری را نیز یاد نگرفته‌ایم. ما به این علت در روسیه پیروز شدیم که نه فقط اکثریت بی‌چون و چرای طبقهٔ کارگر در پشت سرمان بود (در جریان انتخابات ۱۹۱۷، اکثریت عظیم کارگران همراه ما علیه منشویکها رأی دادند)، بلکه نیمی از ارتش بلافاصله پس از به قدرت رسیدن ما، و نهم دهم دهقانان در طی چند هفته، به ما پیوستند؛ ما به این علت پیروز شدیم که برنامهٔ ارضی سوسیال - رولوسیونرها را بجای برنامهٔ ارضی خودمان پذیرفتیم و به اجرا گذاشتیم. علت پیروزی ما آن است که برنامهٔ سوسیال - رولوسیونری را اجرا کردیم؛ علت آسان بودن این پیروزی نیز همین است. آیا امکان دارد که شما در غرب، چنین خیالاتی در سر داشته باشید؟ مضحك است! رفیق تراچینی و همهٔ شما که اصلاحات پیشنهادی را امضا کرده‌اید، فقط شرایط عینی اقتصادی را مقایسه کنید! با آنکه اکثریت سریعاً به ما پیوست، دشواری‌هایی که پس از پیروزی در برابر خویش داشتیم بسیار بزرگ بود. با اینحال، بر دشواریها غلبه کردیم زیرا نه فقط هدفها بلکه اصول خودمان را نیز در نظر داشتیم و کسانی را که در بارهٔ اصول سکوت می‌کردند، ولی از هدفها، «گرایشهای پوینده» و «گذار از عدم فعالیت به فعالیت» حرف می‌زدند در حزب خود تحمل نکردیم. شاید به این علت که چنین آقایانی را در زندان نگهداشته‌ایم شایستهٔ سرزنش باشیم. اما دیکتاتوری بهر شکل دیگری غیر ممکن است. ما باید برای دیکتاتوری آماده شویم، و این شامل پیکار با این گونه عبارت‌ها و این گونه اصلاحات می‌شود. (خندهٔ حضار) در سراسر تزه‌ای ما سخن از توده‌ها است. اما، رفقا، باید

یاد بگیریم که منظور از توده‌ها چیست. حزب کارگران کمونیست آلمان و رفقای جناح چپ، از این واژه سوء استفاده می‌کنند. اما رفیق تراچینی و همه رفقای که زیر این اصلاحات را امضا کرده‌اند نمی‌دانند که واژه توده‌ها چگونه باید خوانده شود.

همچنان که می‌بینید، سخنانم بسیار به‌دراز کشیده‌است؛ از اینرو می‌خواهم فقط چند کلمه‌ای درباره‌ی معنای توده‌ها بگویم. این معنا، مطابق تغییراتی که در ماهیت مبارزه پیش می‌آید تغییر می‌یابد. در آغاز مبارزه، وجود چند هزار کارگر حقیقتاً انقلابی کافی بود تا بشود از توده‌ها حرف زد. اگر حزب بتواند اعضای خودش را به مبارزه بکشانند و مردم غیر-حزبی را نیز بیدار کنند؛ مطمئن باشید که در راه جلب توده‌ها بسوی خود گام نهاده‌است.

در جریان انقلاب ما، مواردی بود که چند هزار کارگر، نماینده توده‌ها می‌شدند. در تاریخ جنبش ما و مبارزه ما علیه منشویکها، نمونه‌های بسیاری را می‌بینید که وجود چند هزار کارگر در يك شهر کافی بود تا ماهیتی آشکارا توده‌ای به جنبش بدهد. توده زمانی با شما خواهد بود که چندین هزار کارگر غیرحزبی، که زندگی‌شان غالباً عاری از فرهنگ است و روزگار را در بینوایی می‌گذرانند و هرگز چیزی درباره‌ی سیاست نشنیده‌اند، کار بشیوه انقلابی را پیش می‌گیرند، اگر جنبش گسترش و شدت یابد، تدریجاً به يك انقلاب واقعی تبدیل می‌شود. ما این را در سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ در جریان سه انقلاب^{۵۴} دیدیم و شمانیز همگی باید از این مرحله بگذرید. وقتی مقدمات انقلاب بقدر کافی فراهم شده باشد معنای توده‌ها تغییر می‌یابد. دیگر چند هزار کارگر، نماینده توده‌ها نخواهند بود. از این پس، واژه مزبور بمعنایی دیگر به کار می‌رود. معنای توده‌ها چنان تغییر می‌یابد که تلویحاً بمعنای اکثریت باشد، آن هم نه بمعنای اکثریت کارگران به تنهایی، بلکه بمعنای اکثریت استثمارشوندگان. هرگونه تفسیر دیگری از این واژه برای

يك انقلابی، نارواست و هر مفهوم دیگری که به این واژه داده شود دور از فهم می شود. حتی يك حزب كوچك، مثلاً بریتانیایی یا آمریکایی، ممکن است پس از آنکه مسیر تکامل رویدادها را بدقت مطالعه کرده و با زندگی و رسوم توده های غیر حزبی آشنا شده است، در لحظه مناسبی، يك جنبش انقلابی را براه بیندازد (رفیق رادك به اعتصاب معدنچیان بعنوان يك مثال بسیار خوب اشاره کرده است).^{۵۵} جنبش توده ای زمانی آغاز خواهد شد که چنین حزبی، در چنین لحظه ای، با شعارهایش به میدان می آید و پیروزمندانه میلیون ها کارگر را به دنبال خود به حرکت درمی آورد. بر رویهم نمی خواهم انکار کنم که يك حزب بسیار كوچك نیز می تواند انقلاب را آغاز کند و به پیروزی برساند. ولی شخص باید با روشهای جلب توده ها بسوی خود آشنایی داشته باشد. برای این آشنایی، تدارك همه جانبه دیدن برای انقلاب، ضرورت دارد. اما اینجا بار فقایي مواجه ایم که می آیند و می گویند ما باید از توقع جلب توده های «بزرگ» بسوی خودمان دست برداریم. با اینان باید مبارزه کرد. بدون تدارك همه جانبه در هیچ کشوری به پیروزی نخواهید رسید. برای رهبری توده ها، فقط يك حزب كوچك كفایت می کند. گاه، نیازی به سازمانهای بزرگ نیست.

اما برای پیروزشدن، باید همگامی و هواداری توده ها را با خود داشته باشیم. اکثریت مطلق، همیشه ضروری نیست؛ بلکه آنچه برای کسب و نگاهداری قدرت ضرورت دارد نه فقط اکثریت طبقه کارگر - من اصطلاح «طبقه کارگر» را بمعنای اروپای غربی اش یعنی بمعنای پرولتاریای صنعتی بکار می برم - بلکه اکثریت زحمتکشان و استثمارشوندگان روستایی نیز هست. آیا در این باره اندیشیده اید؟ آیا در سخنرانی تراچینی حتی يك اشاره به این اندیشه دیده می شود؟ او فقط از «گرایش پوینده» و «گذار از عدم فعالیت به فعالیت» حرف می زند. آیا او حتی يك کلمه را به مسأله غذا اختصاص می دهد؟ اما کارگران، غذاشان را می طلبند،

هرچند می‌توانند با دشواریهای بزرگ مدارا کنند و گرسنه بمانند، همانطور که تا اندازه‌ای در روسیه دیده‌ایم. بنابراین، ما باید نه فقط اکثریت طبقه کارگر، بلکه اکثریت زحمتکشان و استثمار شوندگان روستایی را نیز بسوی خود جلب کنیم. آیا برای این کار تدارک دیده‌اید؟ به گمانم در هیچ‌جا تدارکی دیده نشده است.

و بهمین علت، تکرار می‌کنم: من باید آشکارا از ترهامان دفاع کنم و احساسم این است که ملزم به چنین دفاعی هستم. ما سانسریست‌ها را نه فقط محکوم، بلکه از حزب نیز اخراج کردیم. اکنون باید به جنبه‌ای دیگر، که آن نیز به نظر ما خطرناک است، بپردازیم. ما باید حقیقت را به مؤدبانه‌ترین شکل به رفقا بگوییم (و در ترهای ما، حقیقت بشکلی مؤدبانه و با ملاحظه، بیان شده است) تا کسی احساس توهین نکند: اکنون ما بامسائلی مهمتر از حمله به سانسریست‌ها مواجه‌ایم. بقدر کافی درباره این مسأله صحبت کرده‌ایم. دیگر خسته کننده شده است. در عوض، رفقا باید پرداختن به مبارزه واقعی انقلابی را یاد بگیرند. کارگران آلمان، چنین مبارزه‌ای را از مدت‌ها پیش، آغاز کرده‌اند. صدها هزار پرولتر در آن کشور، قهرمانانه می‌رزمیده‌اند. هر کسی که با این مبارزه مخالفت کند بیدرنگ باید اخراج شود. اما پس از آن، نباید به خودنمایی بی‌محتوی بپردازیم، بلکه باید بیدرنگ با توجه به اشتباهاتی که مرتکب شده‌ایم، طرز بهتر سازمان دادن مبارزه را یاد بگیریم. ما نباید اشتباهاتمان را از دشمن پنهان کنیم. هر کسی که از گفتن اشتباهاتش بترسد انقلابی نیست. برعکس، اگر آشکارا به کارگران بگوییم که «بله، ما اشتباه کرده‌ایم»، بدین معنا خواهد بود که این اشتباهات دیگر تکرار نخواهند شد و ما بهتر خواهیم توانست لحظه مناسب را انتخاب کنیم. و اگر در جریان انقلاب نیز معلوم شود که اکثریت زحمتکشان - نه فقط اکثریت کارگران، بلکه اکثریت همه استثمار شوندگان و ستم‌دیدگان نیز - در پشت سر ما

ایستاده‌اند، در آن صورت، ما واقعاً پیروز خواهیم شد. (کف زدنهای
طولانی و توفانی حضار.)

Collected Works, Vol. 32,
pp. 468-77

متن کامل این سخنرانی در نشریه زیر
به چاپ رسید:

*Bulletin of the Third Congress
of the Communist International*
No. 11, July 8, 1921

گزارش مربوط به تاکتیکهای حزب کمونیست روسیه

۵ ژوئیه

رفقا! حقیقت این است که آنچنانکه باید نتوانستم چیزی برای این گزارش آماده کنم. تنها چیزی که توانستم بعنوان مطالب تنظیم شده برایتان آماده کنم ترجمه‌ای از نوشته خودم درباره مالیات جنسی و تزه‌های مربوط به تاکتیکهای حزب کمونیست روسیه بود.* می‌خواهم توضیحات و اظهار نظر مختصری براینها بیفزایم.

به نظر من، برای توضیح تاکتیکهای حزب کمونیست روسیه، پیش از هرچیز باید اوضاع بین‌المللی را بررسی کنیم. پیش از این مفصلاً درباره اوضاع اقتصادی سرمایه‌داری جهانی بحث کرده‌ایم و کنگره نیز قرارهای مشخصی درباره این موضوع تصویب کرده است. من در تزه‌های خودم بطور بسیار خلاصه، آنهم فقط از دیدگاه سیاسی، به بررسی این

* نگاه کنید به نخستین سخنرانی در کنگره سوم انترناسیونال کمونیستی، ۲۲

ژوئن - ۲۱ ژوئن ۱۹۲۱ همین کتاب - مترجم.

موضوع می‌پردازم. زیربنای اقتصادی را کنار می‌گذارم ولی گمان می‌کنم که در بحث از وضع بین‌المللی جمهوری ما، از لحاظ سیاسی باید این واقعیت را در نظر بگیریم که اکنون میان نیروهایی که آشکارا و مسلحانه برای سلطه این یا آن طبقه رهبری کننده با یکدیگر به مبارزه برخاسته بودند، مختصر تعادلی پدید آمده است. این تعادل، همان تعادل میان جامعه بورژوازی یا بورژوازی بین‌المللی بطور کلی و روسیه شوروی است. البته، تعادلی است بمعنای محدود کلمه. منظورم این است که فقط در قبال این مبارزه نظامی است که مختصر تعادلی در اوضاع بین‌المللی پدید آمده است. البته باید تأکید کرد که این صرفاً یک تعادل نسبی، آنهم بسیار ناپایدار است. در کشور عای سرمایه‌داری و کشورهای که تاکنون صرفاً بعنوان مفعول تاریخ شناخته می‌شده‌اند نه فاعل آن، یعنی در مستعمرات و نیمه مستعمرات نیز ماده قابل اشتعال بسیاری روی هم انباشته شده است. بنابراین، امکان بسیار دارد که دیر یا زود، آنهم بطرزی بسیار ناگهانی، قیامها و بیکارها و انقلابهای بزرگ در آنها آغاز شود. ما در طی چند سال گذشته شاهد مبارزه مستقیم بورژوازی بین‌المللی علیه نخستین جمهوری پرولتاریایی بوده‌ایم. این مبارزه، محور اوضاع سیاسی جهان را تشکیل می‌داده است و در همین جا است که تغییری صورت گرفته است. از آنجایی که کوشش بورژوازی بین‌المللی برای خفه کردن جمهوری ما شکست خورده، تعادلی پدید آمده که، البته، بسیار ناپایدار است.

البته ما بخوبی می‌دانیم که بورژوازی بین‌المللی در حال حاضر بمراتب قوی‌تر از جمهوری ما است و فقط ترکیب ویژه اوضاع است که آن را از ادامه جنگ علیه ما باز می‌دارد. چند هفته‌ای است که ما شاهد کوششهای تازه‌ای برای احیای تهاجم در خاور دور هستیم^{۵۶} و کوچک‌ترین تردیدی نمی‌توان داشت که این‌گونه کوششها ادامه خواهند یافت. حزب ما در این باره تردیدی به خود راه نمی‌دهد. وظیفه بزرگ ما این است

که ثابت کنیم تعادلی ناپایدار وجود دارد و باید از این فرصتی که پیش آمده است استفاده کنیم، شرایط ویژه اوضاع کنونی را در نظر بگیریم، تاکتیک‌ها مان را بر شرایط ویژه این اوضاع منطبق کنیم و هرگز از یاد نبریم که لزوم مبارزه مسلحانه ممکن است ناگهان از نو مطرح شود. وظیفه ما هنوز سازمان دادن و ساختن ارتش سرخ است. درباره مسائل غذا نیز باید پیش از همه به فکر ارتش سرخ خودمان باشیم. در اوضاع بین‌المللی کنونی، که باز هم باید در برابر حمله‌های تازه و کوشش‌های تازه بورژوازی بین‌المللی برای حمله [به خودمان] آماده باشیم، هیچ خط دیگری را نمی‌توانیم پیش بگیریم. اما اینکه گفته می‌شود مختصر تعادلی در اوضاع بین‌المللی پدید آمده است، مختصر اهمیتی برای سیاست عملی ما دارد؛ اما این اهمیت فقط بدین معنا است که گرچه جنبش انقلابی به پیشرفتهایی دست یافته، ولی تکامل انقلاب جهانی در سال جاری در امتداد چنان خط مستقیمی که ما پیش‌بینی می‌کردیم حرکت نکرده است. ماقبلی انقلاب بین‌المللی را آغاز کردیم، این کارمان بدان سبب نبود که خودمان را متقاعد کرده بودیم که می‌توانیم مسیر تکاملش را پیش‌بینی کنیم، بلکه پاره‌ای شرایط مشخص، ما را به آغاز چنین انقلابی ادار کرد. ما چنین می‌اندیشیدیم: یا انقلاب بین‌المللی به کمک ما می‌آید، که در آن صورت پیروزی ما بطور کامل تضمین خواهد شد، یا مجبور خواهیم شد به کار متواضعانه انقلابی خودمان با این اعتقاد که حتی در صورت شکست، خدمتی به آرمان انقلاب کرده‌ایم و تجربه ما به نفع انقلاب‌های دیگر خواهد بود، ادامه دهیم. برای ما روشن بود که پیروزی انقلاب پرولتاریایی، بدون پشتیبانی انقلاب بین‌المللی جهان امکان ندارد. پیش از انقلاب و حتی پس از انقلاب، ما چنین می‌اندیشیدیم: یا انقلاب در دیگر کشورها یعنی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، بیدرنگ یا خیلی زود آغاز می‌شود، یا آنکه ما هلاک خواهیم شد. ما با وجود چنین

اعتقادی. هر آنچه را که از دستمان بر می آمد برای نگاهداشتن نظام شوروی در هر شرایطی. هر چه بادا باد، انجام دادیم زیرا می دانستیم که نه فقط برای خودمان بلکه برای انقلاب بین المللی نیز کار می کنیم. ما این را می دانستیم و این اعتقادمون را بارها پیش از انقلاب اکتبر و بلافاصله پس از آن اعلام کردیم و در همان حال، پیمان صلح برست لیتوفسک را امضا کردیم. و این بطور کلی، درست بود.

اما واقعیت این است که رویدادها در چنان مسیر مستقیمی که ما انتظارش را داشتیم حرکت نکردند. انقلاب در دیگر کشورهای بزرگ و پیشرفته سرمایه داری، تا به امروز آغاز نشده است. راستش را بخواهید، می توانیم با رضایت خاطر بگوییم که انقلاب در سراسر جهان گسترش می یابد و فقط در پرتو همین گسترش انقلاب است که بورژوازی بین المللی با آنکه صدها بار از لحاظ نظامی و اقتصادی از ما قوی تر است نمی تواند ما را خفه کند. (کف زدن حضار).

دردومین پاراگراف ترها به بررسی طرز پیدایش این وضع و نتایجی که باید از آن گرفته شود، پرداخته ام. اجازه دهید این را هم بیفزایم که نتیجه گیری نهایی من چنین است: انقلاب بین المللی، چیزی که ما پیش بینی کرده بودیم، به پیش می رود اما نه در امتداد چنان خط مستقیمی که ما انتظارش را داشتیم. در نخستین نگاه، معلوم می شود که امضای پیمان صلح، با بدیهایش، دعوت به انقلاب در دیگر کشورها را غیر ممکن ساخت، گرچه می دانیم که نشانه های انقلاب بسیار قابل توجه و متعدد و در واقع، بمراتب قابل توجه تر و زیادتر از آن بود که ما گمان می کردیم. درباره ای از نوشته هایی که اکنون انتشار می یابد گفته می شود که این نشانه های انقلابی در طی چند سال و ماه گذشته در اروپا بمراتب جدی تر از آن بوده اند که ما گمان می کردیم. در این صورت، حالا باید چه کنیم؟ اکنون باید بطور کامل برای انقلاب تدارك ببینیم و سیر تکامل مشخص

آن در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری را عمیقاً مطالعه کنیم. این نخستین درسی است که باید از اوضاع بین‌المللی بگیریم. اما دربارهٔ جمهوری روسیه خودمان، باید از این فرصت کوتاه استفاده کنیم و تاکتیک‌ها مان را با خط زیگزاگ تاریخ انطباق دهیم. این تعادل، از لحاظ سیاسی، بسیار مهم است زیرا بروشنی می‌بینیم که در بسیاری از کشورهای اروپای غربی، یعنی جایی که تودهٔ عظیم طبقهٔ کارگر و امکاناً اکثریت مردم متشکل شده‌اند، پناهگاه عمدهٔ بورژوازی عبارت است از سازمانهای دشمن با طبقهٔ کارگر و وابسته به انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو ونیم. در پاراگراف دوم ترها در این باره صحبت کرده‌ام و به گمانم در این زمینه باید فقط به بررسی دو مسأله‌ای پردازم که در جریان مباحثه بر سر مسألهٔ تاکتیکها به بحث گذاشته شدند. نخست، جلب اکثریت پرولتاریا. هر اندازه پرولتاریا در یک کشور پیشرفته سرمایه‌داری متشکلاتر باشد، تاریخ به همان اندازه از ما دقت بیشتری برای تدارك دیدن جهت انقلاب می‌طلبد، و ما باید اکثریت طبقهٔ کارگر را بطرز کاملتری بسوی خودمان جلب کنیم. دوم، پناهگاه عمدهٔ سرمایه‌داری در کشورهای صنعتی و پیشرفته سرمایه‌داری، بخشی از طبقهٔ کارگر است که در انترناسیونالهای دوم و دو ونیم متشکل شده است. اما بورژوازی بین‌المللی برای پشتیبانی از این بخش طبقهٔ کارگر و عناصر ضد انقلابی درون طبقهٔ کارگر، برویهم نخواهد توانست موضعش را حفظ کند. (کف زدن حضار.)

در اینجا می‌خواهم بر اهمیت جنبش دد مستعمرات نیز تأکید کنم. در این زمینه در همهٔ احزاب قدیمی و همهٔ احزاب کارگری بورژوازی و نیمه بورژوازی وابسته به انترناسیونالهای دوم و دو ونیم، بقایای نظرات احساساتی گذشته را می‌بینیم؛ آنها بر همدردی عمیق‌شان با ملت‌های ستمدیدهٔ مستعمرات و نیمه مستعمرات پافشاری می‌کنند. جنبش در کشورهای مستعمره، هنوز يك جنبش بی‌اهمیت ملی و تماماً صلح‌آمیز

پنداشته می‌شود. اما چنین نیست. جنبش، از آغاز سده بیستم تاکنون دستخوش تغییرات بزرگی شده است: میلیون‌ها و صدها میلیون نفر، و درواقع اکثریت عظیم جمعیت جهان، اکنون بعنوان عامل‌های مستقل، فعال و انقلابی به میدان می‌آیند. کاملاً روشن است که جنبش اکثریت جمعیت جهان درنبردهای سرنوشت‌ساز قریب الوقوع انقلاب جهانی، که در آغاز متوجه رهایی ملی بود، علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم تغییر جهت خواهد داد و شاید نقشی بمراتب انقلابی‌تر از آنچه ما انتظار داریم بازی خواهد کرد. تأکید براین که نخستین بار، ما در انترناسیونال خودمان مسأله تدارک دیدن برای این مبارزه را مورد بررسی قرار داده‌ایم، اهمیت دارد. البته در این حوزه گسترده، مشکلاتی بمراتب بیشتر از حوزه‌های دیگر وجود دارد؛ ولی بهر حال، جنبش به پیش می‌رود. و توده‌های زحمتکشان - دهقانان کشورهای مستعمره - با اینکه هنوز عقب مانده‌اند، نقش انقلابی بسیار مهمی در مراحل آینده انقلاب جهانی ایفا خواهند کرد. (کف‌دندهای پرشود حضاد.)

اما درباره اوضاع سیاسی داخلی جمهوری خودمان، باید از بررسی دقیق روابط طبقاتی آغاز کنیم. در این حوزه، در طی چند ماه گذشته، تغییراتی رخ داده است و ما شاهد تشکیل سازمان‌های جدید طبقه استثمارگر علیه خودمان بوده‌ایم. هدف سوسیالیسم، از میان بردن طبقات است. در صفوف مقدم طبقه استثمارگر، زمینداران بزرگ و سرمایه‌داران صنعتی ایستاده‌اند. نابود کردن اینها بسیار آسان است؛ این کار را در طی چند ماه و گاه، حتی در طی چند هفته یا چند روز می‌توان به پایان رساند. در روسیه، ما از استثمارگران یعنی زمینداران و سرمایه‌داران بزرگ، سلب مالکیت کرده‌ایم. آنها در جریان جنگ، سازمانی از خودشان نداشتند و صرفاً بشکل زائده‌های نیروهای نظامی بورژوازی بین‌المللی عمل می‌کردند. اکنون، پس از اینکه حملات ضد انقلاب بین‌المللی را دفع کرده‌ایم،

سازمانهای متعلق به بورژوازی روسیه و همه احزاب ضد انقلابی در خارجه تشکیل شده است. تعداد مهاجران روسی را که در کشورهای دیگر پراکنده اند، می توان از يك و نیم تا دو میلیون نفر تخمین زد. آنها تقریباً در همه کشورهای شوریه نشریات روزانه منتشر می کنند و همه احزاب متعلق به زمینداران و خرده بورژوازی، از جمله سوسیال - رولوسیونرها و منشویکها، پیوندهای بی شماری با عناصر بورژوایی در خارجه دارند. یعنی آنها پول کافی برای بکار انداختن مطبوعاتشان را دریافت می کنند. همه احزاب سیاسی که سابقاً در روسیه فعالیت داشتند، اکنون بطور کامل در خارجه بایکدیگر همکاری می کنند و می بینیم که چگونه مطبوعات «آزاد» روسی در خارجه، از مطبوعات سوسیال - رولوسیونری و منشویکی گرفته تا ارتجاعی ترین مطبوعات سلطنت طلب، از منافع زمینداران بزرگ دفاع می کنند. این تا اندازه ای کار ما را آسان می کند زیرا براحتی می توانیم نیروها، طرز سازماندهی و گرایشهای سیاسی موجود در اردوگاه دشمن را ببینیم. البته از سوی دیگر، مانع کارمان می شود زیرا این مهاجران ضد انقلابی روسیه از هروسيله ای که در اختیار داشته باشند برای تدارك دیدن جنگ علیه ما استفاده می کنند. این جنگ، باز نشان می دهد که غریزه طبقاتی و آگاهی طبقاتی طبقات حاکم، بر رویهم و با اینکه انقلاب روسیه در این زمینه بیش از هر انقلاب دیگری دست به کار شده است، بر غریزه طبقاتی و آگاهی طبقاتی طبقات ستمکش برتری دارد. در روسیه، دشوار بتوان دهکده ای را یافت که مردم یعنی ستمدیدگان، در آن بپا نخاسته باشند. با این حال اگر نگاهی گذرا به طرز سازمان یافتگی و وضوح سیاسی نظرات مهاجران ضد انقلابی روسیه بیندازیم، خواهیم دید که آگاهی طبقاتی بورژوازی هنوز هم بر آگاهی طبقاتی استثمار - شونده گان و ستمدیدگان برتری دارد. این افراد بهر تلاشی دست می زنند و ماهرانه از هر فرصتی برای حمله به روسیه شوروی، بهر شکلی که شده،

و تجزیه آن استفاده می‌کنند. مراقبت منظم از مهمترین خواسته‌ها، مهمترین حرکات تاکتیکی و مهمترین گرایشهای موجود در ضد انقلاب روسیه بسیار آموزنده است و به گمانم رفقای خارجی ما این کار را انجام خواهند داد. ضد انقلاب، عمدتاً در خارجه فعالیت می‌کند و مراقبت از آن برای رفقای خارجی ما زیاد مشکل نخواهد بود. درباره‌ای موارد، ما باید از این دشمن بیاموزیم.

این مهاجران ضد انقلابی، اطلاعات‌شان بسیار خوب است، سازماندهی‌شان عالی است و خودشان استراتژیستهای خوبی‌اند. و گمان می‌کنم که مقایسه و مطالعه اصولی شیوه سازمان‌یابی آنها و طرز استفاده‌شان از هر فرصتی که پیش می‌آید، ممکن است تأثیر تبلیغی عظیمی بر طبقه کارگر داشته باشد. این، تئوری کلی نیست بلکه سیاست عملی است؛ در اینجا می‌بینیم که دشمن، چیزی یاد گرفته است. بورژوازی روسیه در طی چند سال گذشته، شکست وحشتناکی خورده است. از قدیم گفته‌اند که ارتش شکست خورده، خیلی چیزها یاد می‌گیرد. ارتش شکست خورده ارتجاعی، خیلی چیزها یاد گرفته، آن‌هم به دقت. این ارتش باولع هر چه تمامتر یاد می‌گیرد و به پیشرفت چشمگیری دست یافته است. وقتی ما قدرت را بایک حمله ناگهانی به تصرف درآوردیم، بورژوازی روسیه سازمان یافته نبود و از لحاظ سیاسی تکامل نیافته بود. گمان می‌کنم اکنون همپای بورژوازی جدید اروپای غربی تکامل می‌یابد. این را باید در نظر بگیریم، باید سازماندهی و روشهای کارمان را اصلاح کنیم و برای این کار، نهایت کوشش را به خرج خواهیم داد. رودرو شدن با این دو طبقه استثمارگر برای ما نسبتاً آسان بود و گمان می‌کنم برای انقلابهای دیگر نیز به همین اندازه آسان خواهد بود.

اما گذشته از این طبقه استثمارگر، تقریباً در همه کشورهای سرمایه‌داری، شاید به استثنای بریتانیا، طبقه تولیدکنندگان کوچک و

کشاورزان كوچك نيز وجود دارد. مشكل اصلي انقلاب در حال حاضر اين است كه چگونه بايد با اين دو طبقه جنگيد. براي خلاصی از شرشان، بايد روشهایی متفاوت با روشهای به كار گرفته شده علیه زمینداران و سرمایه‌داران بزرگ را به كار بگیریم. می‌توانیم براحتی از این دو طبقه سلب مالکیت و خودشان را اخراج کنیم، و همین کار را هم کردیم. اما همین کار را نمی‌توانیم با ته‌مانده طبقات سرمایه‌دار، تولیدکنندگان كوچك و خرده‌بورژوازی كه درهمه كشورها دیده می‌شوند انجام دهیم. این طبقات در بیشتر کشورهای سرمایه‌داری، اقلیت بسیار بزرگی را كه به سی تا چهل و پنج درصد جمعیت می‌رسد، تشكيل می‌دهند. نمی‌توانیم از اینها سلب مالکیت یا اخراجشان کنیم؛ در مورد اینها باید به دیگر روشهای مبارزه دست بزنیم. از دیدگاه بین‌المللی، اگر انقلاب جهانی را بعنوان يك جریان در نظر بگیریم، اهمیت دورانی كه ما در روسیه بدان پا می‌نهییم، در اصل، این است كه اکنون باید راه‌حلی عملی برای مسأله روابطی كه پرولتاریا باید با این آخرین طبقه سرمایه‌دار در روسیه برقرار سازد پیدا کنیم. همه مارکسیستها، در تئوری، راه‌حل درست و آماده‌ای برای این مسأله دارند. اما تئوری و عمل، دو چیز جداگانه‌اند و راه‌حل عملی این مسأله بهیچوجه مانند راه‌حل تئوریکش نیست. ما قطعاً می‌دانیم كه مرتكب اشتباهات بزرگی شده‌ایم. از دیدگاه بین‌المللی، اکنون كه ما می‌كوشیم طرز رفتار پرولتاریای به قدرت رسیده با آخرین طبقه سرمایه‌دار و سنگ بنای سرمایه‌داری یعنی مالکیت خصوصی و تولیدكننده كوچك را تعیین کنیم، خود نشانه پیشرفتی بزرگ است. ما اکنون باشكل عملی این مسأله روبرو شده‌ایم. به نظر من، باید آن را حل کنیم. بهر حال، آزمایشی كه ما می‌كنیم برای انقلابات پرولتاریایی آینده مفید خواهد بود و آنها خواهند توانست تداركات فنی بهتری برای حل آن ببینند.

در تزه‌ایم كوشیدم مسأله «وابط پرولتاریا و دهقانان را تحلیل كنم.

نخستین بار در تاریخ است که دولتی تشکیل شده است که فقط دو طبقه پرولتاریا و دهقان در آن شرکت دارند. دهقانان، اکثریت عظیم جمعیت را تشکیل می دهند. البته، دهقانان بسیار عقب مانده اند. روابط دهقانان و پرولتاریا، که قدرت سیاسی را در دست دارند، عملاً در تکامل انقلاب چگونه متجلی می شود؟ نخستین شکل این روابط اتحاد محکم است. اتحاد، کاری بسیار دشوار است، ولی بهرحال، از لحاظ اقتصادی و سیاسی شدنی است.

ما در عمل، مشکل را چگونه حل کردیم؟ ما با دهقانان پیمان اتحاد بستیم. ما این اتحاد را بدینسان تفسیر می کنیم: پرولتاریا دهقانان را از قید استثمار، رهبری و نفوذ بورژوازی می رهاند و آنها را بسوی خود جلب می کند تا مشترکاً استثمارگران را شکست دهند.

استدلال منسویکها چنین است: طبقه دهقان، اکثریت را تشکیل می دهد؛ ما دموکراتهایی خالصیم، پس اکثریت باید تصمیم بگیرد. اما چون طبقه دهقان نمی تواند مستقلاً دست به کار شود، این در عمل، چیزی بیشتر یا کمتر از بازگشت سرمایه داری نیست. شعار، همان است: اتحاد با طبقه دهقان. وقتی این را به زبان می آوریم، منظورمان تقویت و تحکیم پرولتاریا است. ما کوشیده ایم این اتحاد پرولتاریا و دهقانان را تحقق بخشیم و نخستین مرحله اش يك اتحاد نظامی بود. سه سال جنگ داخلی، مشکلات بی پایانی پدید آورد ولی درپاره ای موارد، کار ما را آسانتر کرد. شاید به نظر ثن عجیب بیاید، ولی واقعیت دارد. جنگ برای دهقانان، چیز تازه ای نبود؛ جنگ علیه استثمارگران و علیه زمینداران بزرگ، چیزی بود که معنایش را بخوبی می فهمیدند. اکثریت عظیم دهقانان، پشت سر ما بودند. علیرغم زیادی مسافتها و با وجود ناتوانی اکثریت دهقانان ما به خواندن و نوشتن، آنها تبلیغات ما را بسادگی جذب می کردند. این ثابت می کند که توده های وسیع مردم - این در باره

پیشرفته‌ترین کشورها نیز صدق می‌کند - از تجربه عملی خودشان بمراتب سریع‌تر از کتاب‌خواندن یاد می‌گیرند. گذشته از این، کشور روسیه چنان بزرگ است که بخشهای مختلفش در يك دوره معین از مراحل مختلف تکامل می‌گذشتند و همین، یادگیری از تجربه عملی را برای دهقانان آسان می‌کرد.

در سیبری و اوکراین، ضدانقلاب توانست موقتاً به پیروزی برسد. زیرا در آنجاها دهقانان از بورژوازی پشتیبانی می‌کردند، زیرا دهقانان با ما مخالف بودند. دهقانان غالباً می‌گفتند: «ما بلشویک هستیم ولی کمونیست نیستیم. ما از بلشویکها پشتیبانی می‌کنیم، چون زمینداران را بیرون کردند؛ اما از کمونیستها پشتیبانی نمی‌کنیم، چون آنها با زراعت انفرادی مخالفند.» و ضدانقلاب، تاملتی نیز توانست مشکلات را در سیبری و اوکراین از پیش پایش بردارد زیرا بورژوازی در مبارزه برای نفوذ در میان دهقانان، به پیشرفتهایی دست یافته بود. اما باز کردن چشمهای دهقانان، خیلی کم وقت گرفت. آنها سریعاً صاحب تجربه عملی شدند و بلافاصله گفتند: «بلی، بلشویکها مردمی نسبتاً ناخوش آیندند. ما آنها را دوست نداریم، ولی با همین حال، آنها از گاردهای سفید و مجلس مؤسسان بهترند.» مجلس مؤسسان، اصطلاحی است که نه فقط در میان کمونیستهای تحصیلکرده، بلکه در میان دهقانان نیز، درست به کار گرفته نمی‌شود. آنها از تجربه عملی خودشان می‌دانند که مجلس مؤسسان و گاردهای سفید از يك چیز دفاع می‌کنند و دومی ضرورتاً از پی اولی می‌آید. منشویکها نیز به اتحاد نظامی با دهقانان متوسل می‌شوند، اما نمی‌فهمند که اتحاد نظامی به تنهایی کافی نیست. بدون اتحاد اقتصادی، اتحاد نظامی نمی‌تواند وجود داشته باشد برای زنده نگه داشتن آدمی، فقط هوا کافی نیست، اتحاد ما با دهقانان، بدون شالوده اقتصادی، که زیربنای پیروزی‌مان در جنگ علیه بورژوازی خودی بود. احتمالاً

نمی توانست چند صبحی دوام بیاورد. اکنون بورژوازی ما با کل بورژوازی بین‌المللی متحد شده است.

البته زیربنای اتحاد اقتصادی ما با دهقانان، بسیار ساده و حتی خام بود. ما زمین مورد نیاز دهقان را در اختیارش گذاشتیم و در برابر زمینداران بزرگ از او پشتیبانی کردیم. در عوض، قرار شد غذا دریافت کنیم. این اتحاد، کاملاً تازگی داشت و بر روابط عادی میان تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان کالا متکی نبود. دهقانان ما این مسأله را از پهلوانان انترناسیونالهای دوم و دوونیم بهتر می‌فهمیدند. آنها به خودشان می‌گفتند: «این بلشویکها رهبرانی سخت‌گیرند، اما هرچه باشند، از خودمانند.» این گفته با اینکه ممکن است درست بوده باشد، ما به این طریق، پایه‌های يك اتحاد اقتصادی جدید را گذاشتیم. دهقانان محصولشان را به ارتش سرخ می‌دادند و از كمك این ارتش در حفاظت از دارایی‌هایشان برخوردار می‌شدند. پهلوانان انترناسیونال دوم، مانند اتوبوئر که یکسره از درك اوضاع واقعی عاجزند، همیشه این موضوع را فراموش می‌کنند. ما اعتراف می‌کنیم که شکل اولیه این اتحاد، بسیار ناقص بود و ما مرتکب اشتباهات فراوان شدیم. اما مجبور بودیم هرچه تندتر عمل کنیم، مجبور بودیم تدارکات ارتش را به‌ر قیمتی که شده فراهم کنیم. در جریان جنگ داخلی، ما از همه مناطق غله‌خیز روسیه جدا افتاده بودیم. وضع مان بسیار ناگوار بود و اینکه مردم و طبقه کارگر روسیه توانستند این مصیبت، فقر و تنگدستی را تحمل کنند و فقط با نیروی ایمان به پیروزی طاقت بیاورند؛ به يك معجزه می‌ماند. (تأییدها و کف‌زدنهای پرشود حضار).

اما وقتی جنگ داخلی به پایان رسید، ما با مشکل دیگری مواجه شدیم. اگر کشور پس از هفت سال جنگ لاینقطع داخلی به آن شکل ویران نمی‌شد، شاید آسان‌تر می‌شد راهی برای رسیدن بشکل تازه‌ای از اتحاد

پرولتاریا و دهقانان دست یافت. اما چون اوضاع کشور بسیار وخیم بود، کمبود غله، علوفه و غیره نیز بر وخامت آن افزود. در نتیجه، مشکلات دهقانان، غیرقابل تحمل شد. مامجبور بودیم بیدرنگ به توده های وسیع دهقانان نشان دهیم که بدون کوچکترین انحرافی از مسیر انقلابی خودمان آماده تغییر دادن سیاست مان هستیم، تا آنها بتوانند بگویند: «بلشویکها می خواهند وضع ناگوار ما را بیدرنگ و بهر قیمتی که شده، بهبود بخشند.»

و بدینسان، سیاست اقتصادی ما تغییر یافت؛ مالیات جنسی، جای مصادره ها را گرفت. ما این را ناگهان اختراع نکردیم. در طی چند ماه، چندین پیشنهاد در مطبوعات بلشویکی انتشار یافت ولی نقشه ای که قول پیروزی داده باشد در آنها دیده نمی شد. اما این اهمیتی ندارد. مهم این است که ما سیاست اقتصادی خودمان را تغییر دادیم، فقط به ملاحظات عملی توجه کردیم و راه ضرورت را پیش گرفتیم. بدی محصول، کمبود علوفه و فقدان سوخت - همگی، البته تأثیری سرنوشت ساز بر کل اقتصاد، از جمله اقتصاد روستایی، دارند. اگر دهقانان اعتصاب کنند، ما بی هیزم می مانیم؛ و اگر هیزم نداشته باشیم، کارخانه ها از کار می ایستند. بهمین علت، بحران اقتصادی ناشی از کمبود وحشت آور غلات و علوفه در بهار ۱۹۲۱ ابعاد گسترده ای به خود گرفت. این همه، پیامد سه سال جنگ داخلی بود. مجبور بودیم به دهقانان نشان دهیم که برای آنکه بیدرنگ از دشواری های آنان کاسته شود، می توانیم سیاست اقتصادی خودمان را تغییر دهیم و تغییر خواهیم داد. ما همواره گفته ایم - و در کنگره دوم نیز گفته شد که انقلاب، نیازمند فداکاری است. برخی از رقبا در تبلیغاتشان چنین استدلال می کنند: ما آماده آغاز انقلابیم، اما انقلاب نباید خیلی سخت باشد. اگر اشتباه نکرده باشم، این تز را رفیق اشهرال ضمن سخنرانی در کنگره حزب کمونیست چکسلواکی پیشنهاد کرد. در گزارشی که در

روزنامه فودادتی^{۵۷} (به پیش) چاپ رایسنبرگ [از شهرهای چکسلواکی
م.م.] انتشار یافته بود، از این موضوع اطلاع یافتیم. ظاهراً در آنجا يك
جناح چپ وجود دارد؛ از اینرو نمی‌توان منبع مزبور را کاملاً بیطرف
دانست. بهر حال، باید بگویم که اگر اشمرال چنین حرفی زده باشد،
اشتباه کرده است. برخی از رفقا که پس از اشمرال در این کنگره سخنرانی
کردند، گفتند: «بلی، ما با اشمرال موافقیم چون به این طریق با جنگ
داخلی مواجه نخواهیم شد.» (خنده حضار). اگر این گزارشها درست باشند
باید بگویم که این گونه تپیج‌گری، نه کمونیستی است نه انقلابی.
طبیعتاً هر انقلابی مستلزم فداکاری بیکران از سوی طبقه‌ای است که دست
به انقلاب می‌زند. تفاوت انقلاب با مبارزه عادی این است که شرکت-
کنندگان در انقلاب، دهها و صدها برابر شرکت‌کنندگان در مبارزه
عادی‌اند. بنابراین، هر انقلابی نه فقط مستلزم فداکاری از سوی افراد،
بلکه از سوی کل يك طبقه است. دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه برای
طبقه حاکم - پرولتاریا - فداکاری، فقر و تنگدستی بیسابقه‌ای در تاریخ
به دنبال آورده است و به احتمال قوی، همین وضع در هر کشور دیگری
پیش خواهد آمد.

پرسشی که پیش می‌آید چنین است: این فشار تنگدستی «ا چگونه
باید تقسیم کنیم؟ ماقدرت دولت را در دست داریم. می‌توانیم فشار تنگدستی
را تا اندازه معینی تقسیم و بر چندین طبقه تحمیل کنیم و بدینسان
باری را که بردوش قشرهای مشخصی از مردم گذاشته شده است سبکتر
کنیم. اما اصل چه خواهد بود؟ آیا اصل انصاف خواهد بود یا اصل
اکثریت؟ نه. ما باید عملاً دست به کار شویم. فشارها را باید چنان
تقسیم کنیم که قدرت پرولتاریا حفظ شود. این تنها اصل ما است. در
آغاز انقلاب، طبقه کارگر مجبور بود فقری باور نکردنی را تحمل کند.
بگذارید بگویم که سیاست غذایی ما سال بسال به موفقیت بیشتری دست

یافته است. و تردیدی نیست که اوضاع بطور کلی بهتر شده است. اما طبقه دهقان در روسیه، مطمئناً بیش از طبقه کارگر از ثمرات انقلاب برخوردار شده است. در این باره هیچ تردیدی نیست. البته از دیدگاه تئوری، این نشان می‌دهد که انقلاب مائا اندازه‌ای يك انقلاب بورژوایی بوده است. وقتی کائوتسکی این را بعنوان دلیلی علیه خودمان به کار می‌گرفت، می‌خندیدیم. انقلابی که املاک زمینداران بزرگ را مصادره و خود زمینداران را اخراج نکند یا زمین را تقسیم نکند، طبیعتاً يك انقلاب بورژوایی است نه سوسیالیستی. ولی ما تنها حزبی بودیم که انقلاب بورژوایی را نتیجه رساندیم و مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی را آسان کردیم. قدرت شوروی و نظام شورایی، نهاد های دولت سوسیالیستی‌اند. ما اکنون این نهادها را برپا داشته‌ایم ولی هنوز مسأله روابط اقتصادی دهقانان و پرولتاریا راحل نکرده‌ایم. بسیاری کارها باید انجام شود و نتیجه این مبارزه بستگی دارد به اینکه ما این مسأله را حل بکنیم یا نه. بنابراین، تقسیم فشار تنگدستی، یکی از مهمترین مسائل عملی ما است. وضع دهقانان بر رویهم بهتر شده است، اما طبقه کارگر با سختیهای ناگوار و روبرو است و این دقیقاً بدان علت است که طبقه کارگر، دیکتاتوری خودش را اعمال می‌کند.

گفتم که کشنده‌ترین فقر ناشی از کمبود علوفه و غلات در بهار ۱۹۲۱ گریبان طبقه دهقان را که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد گرفت. ما احتمالاً قادر به ادامه حیات نخواهیم بود مگر اینکه روابط خوبی با توده‌های دهقانان داشته باشیم. از اینرو، کمک فوری رساندن به آنها وظیفه ما بود. وضع طبقه کارگر، بسیار دشوار است. این طبقه، بطور وحشت‌آوری زیر بار مشکلات قرار گرفته است. اما کسانی که شناخت سیاسی بیشتری دارند، می‌فهمند که مآدرجهت منافع دیکتاتوری طبقه کارگر باید کوششهای بی‌پایانی برای کمک به دهقانان، به‌ر قیمتی که شده،

به عمل بیاوریم. پيشاهنگ طبقه کارگر به این واقعیت پی برده است، اما در این پيشاهنگ، هنوز کسانی هستند که نمی توانند این واقعیت را بفهمند و از فهمیدنش نیز بسیار نگرانند. آنها این کار را اشتباه می دانستند و کم کم واژه «اپورتونیزم» را به کار گرفتند. آنها می گفتند: «بلشویکها به دهقانان کمک می کنند. دهقانان که ما را استثمار می کنند، هر آنچه را که دلشان بخواهد، به دست می آورند، در حالی که کارگران گرسنگی می کشند.» اما آیا این اپورتونیزم است؟ ما به دهقانان کمک می کنیم زیرا بدون اتحاد با آن، استقرار قدرت سیاسی پرولتاریا غیر ممکن و بقای آن غیر قابل تصور است. نه تقسیم عادلانه، بلکه همین ملاحظه اقتضای عمل بود که اهمیت تعیین کننده ای برای ما داشت. ما به دهقانان کمک می کنیم، زیرا اگر نخواهیم قدرت سیاسی را از دست بدهیم، این کمک، مطلقاً ضروری است. عالی ترین اصل دیکتاتوری، حفظ اتحاد پرولتاریا و طبقه دهقان است تا پرولتاریا بتواند نقش رهبری کننده و قدرت سیاسی اش را از دست ندهد.

تنها وسیله ای که ما برای این کار پیدا کردیم وضع مالیات جنسی بود، که خود نتیجه اجتناب ناپذیر مبارزه به شمار می رفت. امسال، نخستین بار، این مالیات را مطالبه خواهیم کرد. این اصل را هنوز عملاً نیاز موده ایم. از اتحاد نظامی باید به اتحاد نظامی باید به اتحاد اقتصادی برسیم و از لحاظ نظری، یگانه زیربنای چنین اتحادی وضع مالیات جنسی است. این کار، تنها امکان نظری پی ریزی يك زیر بنای واقعاً محکم اقتصادی برای جامعه سوسیالیستی را فراهم می آورد. کارخانه سوسیالیستی شده، محصولاتش را در اختیار دهقان می گذارد و دهقان نیز در عوض، غله اش را می دهد. این تنها شکل ممکن موجودیت جامعه سوسیالیستی و تنها شکل پیشرفت سوسیالیستی در کشوری است که دهقانان کوچکش اکثریت، یا بهر حال، اقلیت قابل توجهی را تشکیل می دهند. دهقانان،

يك سهم از محصولشان را بصورت مالیات و سهم دیگر را یا در برابر دریافت محصولات کارخانه‌های سوسیالیستی شده یا از طریق مبادله کالاها خواهند داد.

از اینجا به دشوارترین مسأله می‌رسیم. ناگفته پیداست که مالیات جنسی به معنای آزادی داد و ستد است. دهقان پس از پرداخت مالیات جنسی، حق دارد بقیه محصولش را آزادانه مبادله کند. این آزادی مبادله، تلویحاً بمعنای آزادی برای سرمایه‌داری است. ما این را آشکارا می‌گوییم و بر آن تأکید می‌کنیم. ما این را يك ذره نیز پنهان نمی‌کنیم. اگر می‌خواستیم این را پنهان کنیم، کارها مان بسیار دشوار می‌شد. آزادی داد و ستد بمعنای آزادی برای سرمایه‌داری است، اما بمعنای شکل تازه‌ای از سرمایه‌داری نیز هست. بدین معناست که ما تا اندازه‌ای، داریم سرمایه‌داری را از نو می‌آفرینیم. ما این کار را آشکارا انجام می‌دهیم. این، سرمایه‌داری دولتی است. اما سرمایه‌داری دولتی در جامعه‌ای که قدرت به سرمایه‌داران تعلق دارد و سرمایه‌داری دولتی در يك دولت پرولتاریایی، دو مفهوم متفاوتند: سرمایه‌داری دولتی در دولت سرمایه‌داری بدین معنا است که دولت آن را به رسمیت می‌شناسد و در جهت منافع بورژوازی و به زیان پرولتاریا بر آن نظارت می‌کند. در دولت پرولتاریایی، همین کار در جهت منافع طبقه کارگر و به منظور ایستادگی در برابر بورژوازی هنوز نیرومند و مبارزه با آن انجام می‌گیرد. بدیهی است که ما باید به بورژوازی بیگانه و سرمایه خارجی امتیاز بدهیم. بدون كوچك‌ترین تغییری در ملی بودن معادن، جنگلها و میدان‌های نفتی، باید آنها را به سرمایه‌داران خارجی اجازه بدهیم و در عوض، کالاهای ساخته شده، ماشین‌آلات و مانند اینها بگیریم و بدینسان صنایع مان را بازسازی کنیم.

البته، ما همگی، یکبارہ درباره مسأله سرمایه‌داری دولتی به توافق

نرسیدیم. اما بسیار خوشحالیم که می بینیم طبقه دهقان ما در این زمینه، تکامل یافته است و اهمیت تاریخی مبارزه‌ای را که ما در حال حاضر آغاز کرده‌ایم کاملاً درک کرده است. دهقانان عادی از دور افتاده‌ترین مناطق به نزدها آمده و گفته‌اند: «چی! ما سرمایه‌داران خودی یعنی سرمایه‌دارانی را که روسی صحبت می‌کنند اخراج کرده‌ایم و حالا سرمایه‌داران خارجی دارند می‌آیند!» آیا این نشان نمی‌دهد که دهقانان ما تکامل یافته‌اند؟ برای کارگری که با اقتصاد آشنایی دارد لازم نیست توضیح دهیم که چرا این کار ضرورت دارد. کشور ما بر اثر هفت سال جنگ چنان ویران شده که بازسازی صنایع مان سالهای سال طول خواهد کشید. باید هزینه عقب ماندگی و ضعف مان و هزینه درسهایی را که اکنون یاد بگیریم، متحمل شویم. کسانی که می‌خواهند یاد بگیرند باید شهریه‌شان را بپردازند. این را باید به تك تك افراد توضیح دهیم و اگر عملاً ثابتش کنیم، توده‌های وسیع دهقانان و کارگران با ما موافقت خواهند کرد، زیرا از این راه، وضعیتشان بیدرنگ بهتر خواهد شد و امکان بازسازی صنایع ما تضمین خواهد شد. چه چیزی ما را به این کار و می‌دارد؟ ما در جهان تنها نیستیم. ما در میان شبکه‌ای از کشورهای سرمایه‌داری بسر می‌بریم... دريك طرف، کشورهای مستعمره‌اند، اما آنها هنوز نمی‌توانند به ما کمک کنند. در طرف دیگر، کشورهای سرمایه‌داری‌اند. اما آنها دشمنان ما هستند. نتیجه، نوعی تعادل، البته تعادلی بسیار ضعیف، است. بهر حال باید واقعیت را پذیرفت. اگر می‌خواهیم زنده بمانیم، نباید چشم‌هامان را در برابرش ببندیم. ما یا بیدرنگ بر کل بورژوازی پیروز می‌شویم یا باج را می‌پردازیم.

ما این واقعیت را که امتیاز دادن در نظام سرمایه‌داری دولتی بمعنای باج دادن به سرمایه‌داری است، آشکارا می‌پذیریم و پنهانش نمی‌کنیم. اما فرصتی به دست می‌آوریم، و به دست آوردن فرصت بمعنای

به دست آوردن همه چیز است، مخصوصاً در دوره تعادل یعنی دوره‌ای که رفقای خارجی‌مان بطرز همه‌جانبه‌ای برای انقلابشان تدارک می‌بینند. هر قدر تدارکات آنها کاملتر باشد، همان قدر پیروزی حتمی‌تر خواهد بود. اما در این میان، ما باید باج را بپردازیم.

چند کلمه‌ای هم درباره سیاست غذایی‌مان بگویم. تردیدی نیست که این سیاست، سیاستی نادرست و خام بود. اما به پاره‌ای دستاوردها نیز می‌توانیم اشاره کنیم. در این زمینه باید يك بار دیگر تأکید کنم که یگانه زیربنای اقتصادی ممکن سوسیالیسم، صنایع ماشینی بزرگ است هر کس که این را فراموش کند کمونیست نیست. ما باید این مسأله را بدرستی تحلیل کنیم. ما نمی‌توانیم مسائل را بشیوهٔ ثنوریسینهای مکتب قدیمی سوسیالیسم ارائه دهیم. این مسائل را باید بشیوه‌ای عملی ارائه دهیم؟ صنایع بزرگ جدید چیست؟ صنایع بزرگ بمعنای گسترش شبکهٔ برق به سراسر روسیه است. سوئد، آلمان و آمریکا باینکه هنوز بورژوازی‌اند این کار را تقریباً انجام داده‌اند. یکی از رفقای سوئدی می‌گفت که بخش بزرگی از صنعت و سی درصد کشاورزی در سوئد، برقی شده است. در آلمان و آمریکا که از لحاظ سرمایه‌داری از سوئد نیز پیشرفته‌ترند، همین دگرگونی را به مقیاس بزرگتری می‌بینیم. صنایع بزرگ ماشینی، چیزی بیشتر یا کمتر از گسترش شبکهٔ برق به سراسر کشور نیست. ما کمیسئون ویژه‌ای را مرکب از بهترین اقتصاددانان و مهندسان، مأمور این کار کرده‌ایم. البته تقریباً همهٔ آنها دشمن قدرت شوروی‌اند. همهٔ این متخصصان به کمونیسم خواهند پیوست، امانه از راه ما و نه از راه بیست سال کار زیرزمینی، که در جریان آن، القای کمونیسم را لاینقطع مطالعه و بارها و بارها تکرار می‌کردیم.

تقریباً همهٔ سازمانهای دولتی شوروی با دعوت کردن متخصصان موافق بودند. وقتی ما با دلایل عملی به مهندسان متخصص ثابت کنیم

که این کار بر نیروهای تولیدی کشور خواهد افزود، آنها بسوی ما خواهند آمد. کافی نیست که این را در ثنوری به ایشان ثابت کنیم؛ باید این را در عمل به ایشان ثابت کنیم و اگر مسأله را بشکلی دیگر، آنهم نه از دیدگاه تبلیغات ثنوریک کمونیسم به ایشان ارائه دهیم، اینان را بسوی خودمان جلب خواهیم کرد. ما می‌گوییم: صنایع بزرگ، تنها وسیله نجات طبقه دهقان از فقر و گرسنگی است. همه با این موافقت. اما چگونه باید این صنایع را ایجاد کرد؟ بازسازی صنایع بر بنیان قدیمی مستلزم صرف نیروی کار و وقت بسیار زیاد است. باید شکل بسیار جدیدتری به صنایع بدهیم یعنی باید آنها را برقی کنیم. این کار، وقت بسیار کمتری خواهد گرفت. ما نقشه های گسترش شبکه برق را تهیه کرده ایم. بیش از دویست متخصص - که تقریباً تا آخرین نفر با قدرت شوروی مخالفند - با اینکه کمونیست نیستند، با علاقه شدیدی برای تهیه اش کار کردند. اما از دیدگاه علوم فنی، مجبور بودند بپذیرند که این، یگانه راه صحیح است. البته پیش از اینکه این نقشه به تحقق پیوندد، ما راه درازی در پیش داریم. متخصصان محتاط می‌گویند که نخستین مرحله کارها حداقل نزدیک به ده سال طول خواهد کشید. پروفیسور بالود محاسبه کرده است که گسترش شبکه برق به سراسر آلمان، سه تا چهار سال طول خواهد کشید. اما برای ما، ده سال نیز کافی نیست. در تزهیم ارقام واقعی را ذکر کرده ام تا به شما نشان دهم که در این حوزه، ما تاکنون چقدر کم کار کرده ایم. ارقامی که ذکر می‌کنم بقدری کم است که بیدرنگ معلوم می‌شود که بیشتر ارزش تبلیغی دارد تا ارزش علمی. ولی ما باید کارمان را از تبلیغ آغاز کنیم. دهقانان روسی که در جنگ جهانی جنگیدند و سالها در آلمان زندگی کردند یاد گرفتند که زراعت جدید چگونه باید پیش برود تا بر قحطی غلبه کند. در این زمینه باید دست به تبلیغات گسترده ای بزنیم. این نقشه ها به خودی خود، ارزش

عملی بسیار زیادی ندارند ولی ارزش تبلیغاتی شان بسیار زیاد است. دهقانان می فهمند که چیز تازه ای باید آفریده شود. آنها می فهمند که اگر همه جدا از هم کار کنند، این کار شدنی نخواهد بود، بلکه دولت باید بصورت يك كل واحد کار کند. دهقانانی که در آلمان اسیر جنگی بودند دیدند که زندگی فرهنگی واقعی بر چه زیربنایی استوار شده است. دوازده هزار کیلووات، آغاز نسبتاً متواضعانه ای است. این شاید برای بیگانه ای که با گسترش شبکه برق در آمریکا، آلمان یا سوئد آشنایی دارد، خنده دار باشد. اما بهترین خنده از آن کسی است که آخر همه بخندد. در واقع، این، آغاز متواضعانه ای است. اما دهقانان دارند می فهمند که کار جدید باید به مقیاسی بسیار بزرگ انجام گیرد و این کار، آغاز شده است. باید بردشواریهایی بسیار بزرگی غلبه کنیم. اگر سرمایه داران در گسترش شبکه برق به سراسر روسیه به ماکمک کنند، نباید از اینکه چند صد میلیون کیلوگرم نفت به آنها می دهیم متأسف باشیم.

واینک در پایان، چند کلمه ای درباره دمکراسی ناب. عبارتی از نامه مورخ ۱۱ دسامبر ۱۸۸۴ انگلس به بیل را برایتان می خوانم. او نوشت: «دموکراسی ناب ... وقتی لحظه انقلاب فرامی رسد، بعنوان حزب افراطی بورژوایی، همچنان که در فرانکفورت^{۵۸} خودنمایی کرد، و بعنوان تکیه گاه نهایی اقتصاد بورژوایی و حتی اقتصاد فتودالی، اهمیتی موقتی پیدا می کند ... بدینسان در فاصله ماههای مارس و سپتامبر ۱۸۴۸، کل توده فتودال - بوروکرات، لیبرالها را تقویت کرد تا توده های انقلابی را خفه کند... بهر صورت، یگانه دشمن ما در روز بحران و در روز پس از بحران، کل ارتجاعی خواهد بود که بدور دمکراسی ناب حلقه خواهد زد و به گمان من، نباید این را نادیده گرفت.»

برخورد ما باید با برخورد تثوریسین ها فرق داشته باشد. توده مرتجع بورژواها و فتودالها به دور «دموکراسی ناب» حلقه می زنند.

رفقای آلمانی بهتر از هر کسی می دانند که معنای «دموکراسی ناب» چیست زیرا کائوتسکی و دیگر رهبران انترناسیونالهای دوم و دو و نیم از این «دموکراسی ناب» در برابر بلشویکهای شریر دفاع می کنند. اگر درباره سوسیال رولو سیونرها و منشویکهای روس نه از روی آنچه می گویند بلکه از روی کاری که می کنند داوری کنیم، در خواهیم یافت که آنان چیزی جز نمایندگان «دموکراسی ناب» خرده بورژوازی نیستند. آنها در جریان انقلاب، و دوباره در جریان بحران اخیر یعنی در روزهای شورش کرونشاد، نمونه تثبیت شده ای از معنای «دموکراسی ناب» را به ما نشان داده اند. ناآرامی های بزرگی در میان دهقانان وجود داشت و نارضایی کارگران نیز زیاد بود. آنها خسته شده و از پا در آمده بودند. آخر تحمل آدمی نیز حدی دارد. آنها سه سال گرسنگی کشیده بودند، اما آدمی نمی تواند چهار یا پنج سال همچنان گرسنگی بکشد. طبیعتاً، گرسنگی تأثیر عظیمی بر فعالیت سیاسی دارد. سوسیال رولو سیونرها و منشویکها چگونه رفتار کردند؟ آنها همیشه متزلزل بودند و به این طریق بورژوازی را تقویت می کردند. تشکیل احزاب روسی در خارج، اوضاع کنونی را رو کرده است. زیرک ترین رهبران بورژوازی بزرگ روسیه به خودشان می گفتند: «در روسیه نمی توانیم بیدرنگ به پیروزی برسیم. بنابراین، شعارمان باید چنین باشد: شوها بدون بلشویکها». میلیوکوف رهبر دموکراتهای مشروطه خواه [کادتها] از قدرت شوروی در برابر حملات سوسیال رولو سیونرها دفاع می کرد. این بسیار عجیب است؛ اما همین، دیالکتیک عملی است که ما در جریان انقلابمان بطریق خاصی، از روی تجربه عملی مبارزه خودمان و از مبارزه دشمنانمان، سرگرم مطالعه اش بوده ایم. دموکراتهای مشروطه خواه از «شورها بدون بلشویکها» دفاع می کنند زیرا وضع را خوب درک می کنند و امیدوارند که مردم رابه دنبال طعمه بکشانند. این است آنچه که دموکراتهای مشروطه خواه زیرک

می‌گویند. البته همه دوکراتهای مشروطه خواه زیرك نیستند ولی بعضی از آنها زیرکند و همینها چیزهایی از انقلاب فرانسه آموخته‌اند. شعارکنونی، پیکار با بلشویکها است، بهر قیمتی که شده و هرچه پیش‌آید. اکنون کل بورژوازی به کمک منشویکها و سوسیال-رولوسیونرهایی که پیشاهنگ ارتجاع شده‌اند آمده است. در بهار، میوه‌های این همکاری ضد انقلابی را چشیدیم.^{۵۹}

به این علت است که باید به مبارزه بی‌امان‌مان علیه این عناصر ادامه دهیم. دیکتاتوری، حالت جنگ شدید را دارد. مادرست در چنین حالتی بسر می‌بریم. در حال حاضر خبری از تهاجم نظامی نیست؛ ولی ما جدا افتاده‌ایم. اما از طرف دیگر، تماماً جدا افتاده نیستیم، زیرا کل بورژوازی بین‌المللی در حال حاضر نمی‌تواند به جنگی آشکار علیه ما دست بزند چون کل طبقه کارگر با آنکه اکثریتش هنوز کمونیست نیست، از آگاهی طبقاتی کافی برای جلوگیری از مداخله بورژوازی برخوردار است. بورژوازی مجبور است به روحیه توده‌ها، با اینکه هنوز تماماً از کمونیسم پشتیبانی نکرده‌اند، احترام بگذارد. بدین علت است که بورژوازی در حال حاضر نمی‌تواند علیه ما دست به تهاجم بزند، هر چند چنین حمله‌ای غیر محتمل نیست. تا زمانی که مسئله نهایی حل نشده است، این حالت ناگوار جنگ ادامه خواهد یافت. و ما می‌گوییم: «در جنگ، باید جنگید» (a la guerre Comme a la guerre) ما علناً به دهقانان می‌گوییم که ما باید حاکمیت بورژوازی را بپذیرند یا حاکمیت بلشویکها را - که در این صورت، به شرط از دست ندادن قدرت، هرگونه امتیازی را به آنها خواهیم داد و بعداً رهبری‌شان خواهیم کرد تا به سوسیالیسم برسند. هر حرف دیگری، دروغ و عوامفریبی محض است. علیه این دروغ و عوامفریبی باید بیرحمانه جنگید. نظراً این است: در حال حاضر - امتیازهای بزرگ و احتیاط

بزرگتر، درست به این دلیل که مختصر تعادلی آغاز شده است، درست به این دلیل که ما از دشمنان متحدان ضعیف‌تریم، و درست به این دلیل که زیربنای اقتصادی ما بسیار ضعیف است و به زیربنای محکم‌تری نیاز داریم.

رفقا، این است آنچه که می‌خواستم دربارهٔ تاکتیک‌ها مان یعنی تاکتیک‌های حزب کمونیست روسیه به شما بگویم. (کف زدن‌های طولانی حضار.)

Collected Works, Vol. 32,
pp. 478-96

متن کامل این سخنرانی در نشریهٔ زیر
به چاپ رسید:

*Bullettin of the Third Congress
of the Communist International*
No. 17, July 14, 1921

سخنرانیهای ایراد شده در دیدار با اعضای هیئت‌های نمایندگی آلمان، لهستان، چکسلواکی، مجارستان و ایتالیا

۱۱ ژوئیه

۹

دیروز چند گزارش در روزنامه پراگ خواندم که مرا بر آن داشته است که تا بگویم اکنون لحظه تهاجم نزدیکتر از آن شده است که ما در کنگره گمان می کردیم ورقهای جوان نیز بهمان علت به ما حمله کردند. اما درباره این گزارشها بعداً صحبت خواهم کرد. در این لحظه می خواهم بگویم که هر اندازه تهاجم عمومی نزدیکتر شود، ما باید بهمان اندازه «اپورتونیستی» تر عمل کنیم. حال شما به کشورها تان برمی گردید و به کارگران می گوید که ما اکنون در مقایسه با پیش از کنگره سوم،

منطقی تر شده ایم. از این حرف نباید برنجید؛ خواهید گفت که ما اشتباهات بسیاری مرتکب شدیم و اکنون بادقت بیشتری عمل خواهیم کرد؛ با این کار، توده‌ها را از احزاب سوسیال‌دموکرات و احزاب سوسیال‌دموکرات مستقل بسوی خودمان جلب خواهیم کرد، توده‌هایی که علناً، به وسیله کل جریان رویدادها، بسوی ما کشانده می‌شوند، ولی از ما هراسانند. می‌خواهم نمونه کار خودمان را برایتان ذکر کنم تا نشان دهم که ما باید بادقت بیشتری عمل کنیم.

در آغاز جنگ، ما بلشویکها به يك شعار یعنی شعار جنگ داخلی، آنهم جنگی بی‌امان، چسبیده بودیم. بر هر کسی که از فکر جنگ داخلی پشتیبانی نمی‌کرد مهر خیانت می‌زدیم. ولی وقتی در ماه مارس ۱۹۱۷ به روسیه بازگشتیم^۶، موضع‌مان را تماماً تغییر دادیم. وقتی به روسیه بازگشتیم و با دهقانان و کارگران صحبت کردیم، دیدیم که همگی طرفدار دفاع از میهن‌اند، که البته با دفاع مورد نظر منشویکها فرق اساسی داشت، و البته نمی‌توانستیم این کارگران و دهقانان عادی را رذل و خائن بنامیم. ما این را «دفاع طلبی شرافتمندانه» نامیدیم. در نظر داریم مقاله بزرگی در این باره بنویسم و تمام مطالب را انتشار دهم. در ۷ آوریل ترمایم را که در آنها خواستار احتیاط و شکیبایی شده بودم* انتشار دادم. موضع اولیه ما در آغاز جنگ درست بود: در آن زمان تشکیل يك هسته مشخص و مصمم، اهمیت داشت. موضع بعدی ما نیز درست بود. فرض ما این بود که توده‌ها را باید بسوی خودمان جلب کنیم. در آن زمان، ما فکر سرنگونی فوری حکومت موقتی را رد کردیم. من نوشتم: «این حکومت باید سرنگون شود زیرا حکومت الیگارش‌ی است نه حکومت مردم، و نمی‌تواند صالح و ناسان را تأمین کند. اما همین الان نمی‌شود

* لنین به این مقاله اشاره می‌کند: «وظایف پرولتاریا در انقلاب کنونی»

(مجموعه آثار، جلد ۲۴، صفحات ۱۹-۲۶، چاپ انگلیسی.)

سرنگوش کرد زیرا شوراهای کارگران آن را در قدرت نگه داشته است و تا این لحظه از اعتماد کارگران برخوردار است. ما بلانکیست نیستیم.^{۶۱} ما نمی‌خواهیم با اقلیتی از طبقه کارگر در برابر اکثریت، حکومت کنیم.^{۶۲} کادتها که سیاستمدارانی زیرکند، بیدرنگ متوجه تناقض میان موضع پیشین و موضع کنونی ما شدند و ما را ریاکار نامیدند. اما چون ما را در همان حال جاسوس، خائن، رذل و عوامل آلمان نیز نامیده بودند، لقب‌گذاری اولشان تأثیری نداشت. نخستین بحران در ۲۰ آوریل پیش آمد. یادداشت میلیوکوف درباره کاردانلها^{۶۳} نشان داد که حکومت چگونه حکومتی بود - يك حکومت امپریالیستی. پس از این بود که توده‌های مسلح سربازان در برابر ستاد حکومت به حرکت درآمدند و میلیوکوف را سرنگون کردند. مردی غیرحزبی به نام لیند، آنها را رهبری می‌کرد. این جنبش را حزب سازماندهی نکرده بود. آن زمان، ما این جنبش را به این شکل توصیف کردیم: چیزی بیش از تظاهرات مسلحانه، و چیزی کمتر از قیام مسلحانه. در کنفرانس ۲۲ آوریل، گرایش چپ خواستار سرنگونی بیدرنگ حکومت شد. کمیته مرکزی، برعکس، به مخالفت با شعار جنگ داخلی برخاست و به همه تهبیج‌گران در ایالات دستور دادیم که دروغی را که گویا بلشویکها خواهان جنگ داخلی‌اند انکار کنند. من در ۲۲ آوریل نوشتم که «مرگ برحکومت موقت» شعار درستی نیست، زیرا اگر اکثریت مردم را در پشت سر نمی‌داشتیم، این شعار یا بصورت يك عبارت توخالی درمی‌آمد یا حکایت از ماجراجویی می‌کرد.^{**}

* نگاه کنید به مقاله لنین به نام «قدرت دوگانه» (مجموعه آثار، جلد ۲۴، ص. ۴۰، چاپ انگلیسی).

** نگاه کنید به «قطعنامه کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات کارگری (بلشویک) روسیه، مصوب صبح ۲۲ آوریل (۵ مه) ۱۹۱۷»، (مجموعه آثار، جلد ۲۴، صفحات ۲۱۰-۲۱۱) - ویراستار.

ما در برابر دشمنان، برای اینکه چپ‌های خودمان را «ماجرابو» بنامیم، تردیدی به خود راه ندادیم. منشویک‌ها شادی کردند و از ورشکستگی ما حرف زدند. ولی ما گفتیم که هرگونه کوشش برای کوچکترین، حتی برای يك ریزه چپ روی از کمیته مرکزی، نادانی است و کسانی که در سمت چپ کمیته مرکزی ایستاده بودند، عقل سلیم عادی‌شان را از دست داده بودند. ما دیگر نمی‌ترسیم از اینکه دشمنان مان بر لغزشهای ما بخندند.

یگانه استراتژی ما در حال حاضر این است که قوی‌تر، و نتیجتاً زرنکتر و به‌اتکای معقولیت‌مان بسوی خود جلب کردیم؛ تاکتیک تهاجم بمعنای دقیق کلمه را به کار خواهیم گرفت.

اما درباره سه گزارش:

۱) اعتصاب کارگران شهرداری برلین. کارگران شهرداری، معمولاً افرادی محافظه کارند که به سوسیال‌دموکرات‌های اکثریت و حزب سوسیال دموکرات مستقل تعلق دارند؛ وضع‌شان خوب است، ولی مجبور شده‌اند اعتصاب کنند.

۲) اعتصاب کارگران بافندگی در لیل.

۳) نکته سوم، مهمترین نکته است. میتینگ در رم برگزار شد تا مبارزه علیه فاشیست‌ها را سازمان دهد، که در آن ۵۰,۰۰۰ کارگر به نمایندگی از همه احزاب - کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها و جمهوری خواهان نیز - شرکت کرده بودند. پنج هزار نظامی سابق با او نیفورم‌هایشان به این میتینگ آمدند و يك فاشیست نیز جرأت ظاهر شدن در خیابان را به خود نداد. این نشان می‌دهد که ماده قابل اشتعال در اروپا بیش از آن است که ما گمان می‌کردیم. لاتساری، قرار ما درباره تاکتیک‌ها را ستود. این از مهمترین دستاوردهای کنگره ما است. اگر لاتساری این قرار را بپذیرد؛ هزاران کارگری که از او پشتیبانی می‌کنند نیز ملزم خواهند بود که بسوی

★ جمله را کامل کنید: معقول‌تر و «اپورتونیست» تر شویم. و این همان چیزی است که باید به توده‌ها بگوییم. اما پس از آنکه توده‌ها را...

ما بیایند و رهبران‌شان نخواهند توانست آنها را از ما بترسانند و دور کنند. برای بهتر پریدن، باید چند گام به عقب رفت. این پرش، اجتناب-ناپذیر است زیرا اوضاع، علناً غیر قابل تحمل می‌شود.

بنابراین، ما در آغاز به کار گرفتن تاکتیک جدیدمان هستیم. نباید عصبی شویم، نمی‌توانیم تأخیر کنیم، بلکه می‌توانیم خیلی زود شروع کنیم و وقتی می‌پرسید آیا روسیه خواهد توانست آنهمه پایداری کند، ما پاسخ می‌دهیم که در حال حاضر، ما درگیر جنگی اقتصادی با خرده-بورژوازی و دهقانان هستیم، جنگی که برای ما در مقایسه با آخرین جنگ بمراتب خطرناکتر است. اما همچنان که کلوز ویتس گفت، عنصر جنگ، يك خطر است و ما حتی يك لحظه، هرگز از حیطه این خطر بیرون نرفته‌ایم. مطمئنم که اگر با اطمینان بیشتری عمل کنیم، اگر بموقع امتیاز بدهیم، در این جنگ نیز، حتی اگر بیش از سه سال طول بکشد، پیروز خواهیم شد. خلاصه کنیم:

(۱) عمه ما، متفقاً در سراسر اروپا، خواهیم گفت که داریم تاکتیک جدید را به اجرا می‌گذاریم، و به این طریق، توده‌ها را بسوی خود جلب خواهیم کرد.

(۲) هماهنگی نه‌اجم در مهم‌ترین کشورها یعنی آلمان، چکسلواکی و ایتالیا. در اینجا به هماهنگی پیوسته، نیاز داریم. اروپا آبستن انقلاب است، اما تنظیم تقویم انقلاب، از قبل غیرممکن است. ما در روسیه پایداری خواهیم کرد، نه فقط پنج سال بلکه بیشتر. تنها استراتژی درست، همان است که ما پیش گرفته‌ایم. مطمئنم که ما مواضعی را برای انقلاب تصرف خواهیم کرد که آن‌تانت چیزی نخواهد داشت تا برای مقابله با آن به میدان بیاورد و این سرآغاز پیروزی به مقیاس جهانی خواهد بود.

به نظر می‌رسید که اشمرال از سخترانی من خوشحال شده است، اما آن را يك جانبیه تفسیر می‌کند. من در کمیته گفتم که برای پیدا کردن خط درست، اشمرال مجبور شد سه گام به چپ بردارد و گوییش يك گام به راست. متأسفانه اشمرال چیزی درباره برداشتن این گامها نگفت. از نظراتش درباره اوضاع نیز چیزی نگفت. درباره مشکلات، اشمرال فقط استدلالهای گذشته را تکرار کرد و چیز تازه‌ای نگفت. اشمرال گفت که من ترسهایش را ریخته‌ام. در بهار، او می‌ترسید که رهبری کمونیستها از او خواستار اقدام بيموقع شود، اما حوادث، این ترسها را از او دور کرد. اما آنچه ما را در حال حاضر نگران می‌کند، این است: آیا اوضاع به مرحله تدارك برای تهاجم در چکسلواکی خواهد رسید، یا اینکه صرفاً به صحبت کردن از مشکلات، محدود خواهد ماند. اشتباه «چپ‌روی»، فقط يك اشتباه است، بزرگ نیست و براحتی می‌توان اصلاحش کرد. اما اگر اشتباه به تصمیم‌گیری برای عمل مربوط شود، در این صورت، بهیچوجه اشتباه کوچکی نیست، خیانت است. این اشتباهات را نمی‌توان با هم مقایسه کرد. این نظریه که ما انقلاب خواهیم کرد اما پس از اینکه نخست دیگران دست به عمل زدند، سراپا سفسطه‌آمیز است.

به گمانم عقب‌نشینی در این کنگره را می‌توان با اقدامات ما در روسیه به سال ۱۹۱۷ مقایسه کرد، و این ثابت می‌کند که عقب‌نشینی حاضر باید بعنوان تدارکی برای تهاجم تلقی شود. دشمنان ما خواهند گفت که

ما امروز همان چیزی را نمی‌گوییم که پیشتر می‌گفتیم. این، زیاده‌نفع‌شان نخواهد بود، اما اگر ما به توده‌های طبقه کارگر بگوییم که اقدام ماه مارس را به چه معنایی باید يك پیروزی دانست و ما چرا اشتباهاتش را انتقاد می‌کنیم و می‌گوییم که در آینده باید تدارکات بهتری ببینیم، در این صورت آنها منظور ما را خواهند فهمید. وقتی تراجینی می‌گوید تفسیرهای اشمرال و بوریان اشتباه است، من با گفته‌اش موافقم. اگر منظور از هماهنگی را اینطور بفهمیم که باید آنقدر صبر کنیم تا کشور دیگری دست به کار شود، کشوری که ثروتمندتر است و جمعیت بیشتری دارد، این دیگر يك تفسیر کمونیستی نیست بلکه فریب محض است. هماهنگی باید بدین معنا باشد که رفقای دیگر کشورها دقیقاً بدانند که لحظات مهم کدام لحظاتند. تفسیر واقعاً درست هماهنگی چنین است: بهترین و سریع‌ترین تقلید از يك سرمشق خوب. سرمشق کارگران دم، سرمشق خوبی است.

Collected Works, Vol. 42,
pp. 324-28

متن کامل سخنرانی اول و چکیده سخنرانی
دوم و سوم در سال ۱۹۵۸ در نشریه زیر
به چاپ رسید:

Voprosy Istorii KPSS No. 5

کنگړه چارم افتر فاسیونال کمونیستی

۵ نوامبر - ۵ دسامبر ۱۹۲۲

پنج سال از انقلاب روسیه و چشم انداز انقلاب جهانی

گزارش به کنگره چهارم انترناسیونال کمونیستی

۱۳ نوامبر

(رفیق لنین با کف زدن‌ها و هلهله پرشود و طولانی حضار دوبرو می‌شود. همه بر می‌خیزند و با هم، سرود «انترناسیونال» را می‌خوانند.) رفقا، نام من بعنوان نخستین سخنران در فهرست نوشته شده است، اما می‌دانید که من پس از بیماری طولانی‌ام نمی‌توانم گزارش مفصلی بدهم. فقط می‌توانم چند اظهار نظر مقدماتی درباره مسائل عمده به عمل آورم. موضوع سخنرانی‌ام موضوعی بسیار محدود خواهد بود. موضوع پنج سال از انقلاب روسیه و چشم انداز انقلاب جهانی، بطور کلی، بقدری پردامنه و بزرگ است که يك سخنران نمی‌تواند در يك سخنرانی از عهده‌اش برآید. بهمین علت است که من فقط بخش کوچکی از آن یعنی مسأله سیاست نوین اقتصادی را بررسی خواهم کرد. من عمداً این بخش کوچک را برگزیده‌ام تا شما را با آنچه اکنون مهمترین مسأله است - بهر حال ،

برای من مهمترین مسأله است زیرا هم اکنون دست اندرکار بررسی‌اش هستم - آشنا کنم.

بنابراین، در این سخنرانی خواهم گفت که ما چگونه سیاست نوین اقتصادی را آغاز کردیم و به کمک این سیاست به چه نتایجی رسیده‌ایم. اگر سخنرانی‌ام را به این مسأله محدود کنم، شاید بتوانم زمینه پژوهشی و تصویری کلی از آن در اختیار تان قرار دهم.

برای آنکه بگویم چگونه به سیاست نوین اقتصادی رسیدیم، باید از مقاله‌ای که در سال ۱۹۱۸ نوشتم^{۶۳} نقل قول کنم. من در آغاز سال ۱۹۱۸ در يك مشاجره قلمی مختصر، به مسأله نگرشی که ما باید در برابر سرمایه‌داری دولتی داشته باشیم اشاره کردم. آنگاه نوشتم:

«سرمایه‌داری دولتی، در مقایسه با اوضاع کنونی امور (یعنی اوضاع امور در آن زمان) در جمهوری شوروی ما گامی به جلو به شمار می‌رود. اگر سرمایه‌داری دولتی در مدتی نزدیک به شش ماه در جمهوری ما برقرار شد، موفقیتی بزرگ و تضمینی محکم است مبنی بر اینکه در طی يك سال، سوسیالیسم در کشور ما پایه‌ای محکم خواهد گرفت و شکست ناپذیر خواهد شد.»*

البته این در زمانی گفته شد که ما نادان‌تر از حال بودیم، اما نه - چندان نادان که نتوانیم چنین مسائلی را بررسی کنیم.

مثلاً من در سال ۱۹۱۸ معتقد بودم که سرمایه‌داری دولتی در مقایسه با اوضاع اقتصادی جمهوری شوروی در آن زمان، گامی به جلو خواهد بود. این، بسیار شگفت‌آور و حتی پیچیده به نظر می‌رسد زیرا جمهوری ما در همان زمان، يك جمهوری سوسیالیستی بود و ما همه روزه، شتابان - بسیار شتابان - اقدامات اقتصادی جدید گوناگونی به عمل می‌آوردیم که هیچ عنوانی جز اقدامات سوسیالیستی نمی‌شد به آنها داد. با این حال،

• V. I. Lenin, *Collected Works*. Vol. 27, pp. 334-35—Ed.

من در آن زمان معتقد بودم که سرمایه‌داری دولتی در مقایسه با اوضاع اقتصادی جمهوری شوروی در آن زمان، گامی به جلو خواهد بود و من نظرم را فقط بابرشمردن عناصر نظام اقتصادی روسیه بیان کردم. به اعتقاد من، این عناصر بدین قرار بودند: «(۱) شکل دودمانی، یعنی ابتدایی‌ترین شکل کشاورزی؛ (۲) تولید کوچک کالایی (این شامل اکثریت دهقانانی می‌شود که دست‌اندرکار دادوستد غلات‌اند)؛ (۳) سرمایه‌داری خصوصی؛ (۴) سرمایه‌داری دولتی و (۵) سوسیالیسم.»* در آن زمان، همه این عناصر اقتصادی در روسیه وجود داشت. من وظیفه خود دانستم که روابط این عناصر با یکدیگر را بررسی کنم و بگویم که آیا نباید یکی از عناصر غیر سوسیالیستی یعنی سرمایه‌داری دولتی را در درجه‌ای بالاتر از سوسیالیسم قرار دهیم. تکرار می‌کنم: به نظر هر کسی بسیاری عجیب می‌رسد که کشوری که خود را سوسیالیستی اعلام کرده است مجبور شده است عنصر غیر سوسیالیستی را بالاتر و برتر از سوسیالیسم قرار دهد. اما اگر به یاد آورید که ما نظام اقتصادی روسیه را قطعاً چیزی همگن و بسیار پیشرفته نمی‌دانستیم، موضوع روشن خواهد شد؛ ما بخوبی می‌دانستیم که در روسیه، کشاورزی دودمانی یعنی ابتدایی‌ترین شکل کشاورزی در کنار کشاورزی سوسیالیستی وجود دارد؛ سرمایه‌داری دولتی در این اوضاع، چه نقشی می‌توانست داشته باشد؟

آنگاه از خودم پرسیدم که کدام يك از این عناصر، مسلط است؟ روشن است که در محیط خرده بورژوایی، عنصر خرده بورژوایی مسلط است. آن زمان پذیرفتم که عنصر خرده بورژوایی، مسلط است؛ غیر ممکن بود نظری جز این داشته باشم. سؤالی که آن زمان برای خودم مطرح کردم، و این مباحثه خاصی بود که ارتباطی به مسأله کنونی ندارد، چنین بود: نگرش ما به سرمایه‌داری دولتی چگونه است؟ و پاسخ دادم:

** Ibid., pp. 335-38. -Ed

سرمایه‌داری دولتی با اینکه نظامی سوسیالیستی نیست، برای ما و برای روسیه، در مقایسه با نظام کنونی، به مراتب مناسب‌تر است. این چه چیزی را نشان می‌دهد؟ این نشان می‌دهد که ما با اینکه انقلاب سوسیالیستی را به انجام رسانده بودیم ارزش بالاتری به مبادی یا اصول اقتصاد سوسیالیستی ندادیم، برعکس، ما در آن زمان تا اندازه‌ای متوجه شدیم که بهتر خواهد بود نخست وارد مرحله سرمایه‌داری دولتی و سپس وارد سوسیالیسم شویم.

باید تأکید خاصی بر این جنبه بکنم زیرا به گمانم یگانه نقطه حرکت ما، نخست برای توضیح سیاست اقتصادی کنونی و سپس برای نتیجه‌گیریهای بسیار مهم عملی برای انترناسیونال کمونیستی، همین است. نمی‌خواهم چنین تلقین کنم که ما آن زمان نقشه آماده‌ای برای عقب نشینی داشتیم. چنین نبود. آن چند سطر مختصری که در يك مشاجره قلمی مطرح شد، بهیچوجه نقشه عقب نشینی نبود. مثلاً در آنها به يك نکته بسیار مهم یعنی آزادی بازرگانی که اهمیتی بنیادی برای سرمایه‌داری دولتی دارد هیچ اشاره‌ای نشده است. با این حال، فکر کلی یا حتی فکر نامشخص عقب نشینی، در آنها وجود نداشت. به گمانم یا نه فقط باید از دیدگاه کشوری که نظام اقتصادی‌اش بسیار عقب مانده بود و امروزه نیز چنین است بلکه باید از دیدگاه انترناسیونال کمونیستی و کشورهای پیشرفته اروپای غربی نیز به این موضوع نگاه کنیم. مثلاً در حال حاضر ما سرگرم تهیه يك برنامه‌ایم. شخصاً معتقدم که بهترین کار این است که يك جلسه بحث عمومی درباره همه برنامه‌ها تشکیل دهیم و آنها را يك بار بخوانیم و سپس چاپ‌شان کنیم، اما تصمیم نهایی را در حال حاضر یعنی امسال نگیریم. چرا؟ نخست، البته، به این دلیل که گمان نمی‌کنم همه آنها را به تفصیل بررسی کرده باشیم، و همچنین به این دلیل که بندرت درباره عقب نشینی احتمالی و تدارک دیدن برای آن، اندیشیده‌ایم.

ولی این . با توجه به دگرگونیهای بنیانی در جهان مانند سرنگونی سرمایه‌داری و پی‌ریزی سوسیالیسم با همه دشواریهای بزرگش، مطلقاً مستلزم توجه ما است. کافی نیست که وقتی مستقیماً وارد مرحله تهاجمی می‌شویم و پیروز می‌شویم، فقط بدانیم که چگونه باید دست اندر کار شویم. در زمان انقلاب، این نه چندان دشوار و نه چندان مهم است؛ حداقل، سرنوشت سازترین مسأله نیست. در انقلاب، همیشه لحظاتی هست که دشمن گیج می‌شود؛ و اگر ما در چنین لحظاتی حمله کنیم ممکن است به آسانی پیروز شویم. اما این چیزی نیست زیرا دشمن مان اگر تحمل کافی داشته باشد می‌تواند نیروهایش را از قبل گردآوری کند، والی آخر. او به آسانی می‌تواند ما را به حمله برخودش تحریک کند و سپس ما را تا چندین سال به عقب براند. به این دلیل، گمان می‌کنم این اندیشه که ما باید امکان عقب نشینی را برای خودمان آماده سازیم، اندیشه بسیار مهمی است. آنهم نه صرفاً از دیدگاه تئوریک. از دیدگاه عملی نیز همه احزابی که برای تهاجم مستقیم به سرمایه‌داری در آینده نزدیک تدارک می‌بینند نیز باید مسأله تدارک دیدن برای عقب نشینی احتمالی را بررسی کنند. به نظرم اگر این درس را همراه با همه دیگر درسهایی که از تجربه انقلاب ما گرفته می‌شود یاد بگیریم، هیچ صدمه‌ای به ما نخواهد خورد. برعکس، در بسیاری موارد، ممکن است به نفع مان باشد.

حال که بر این واقعیت تأکید کردم که ما در آغاز سال ۱۹۱۸ سرمایه‌داری دولتی را یک خط احتمالی برای عقب نشینی می‌دانستیم، به بررسی نتایج سیاست فوین اقتصادی خودمان می‌پردازم. تکرار می‌کنم: این سیاست در آن زمان، هنوز اندیشه بسیار مبهمی بود ولی در سال ۱۹۲۱، پس از آنکه مهمترین مرحله جنگ داخلی را پشت سر گذاشتیم — آنهم پیروزمندانه — ضربه بحران سیاسی داخلی بزرگ — به نظرم بزرگترین بحران — در جمهوری روسیه را احساس کردیم. این بحران

داخلی، نارضایی قشر بزرگی از دهقانان و نارضایی کارگران را نیز آشکار ساخت. این نخستین بار در تاریخ روسیه شوروی بود که احساسات توده‌های بزرگ دهقانی، نه آگاهانه بلکه به حالت غریزی، علیه ما تحریک شد و امیدوارم آخرین بار باشد. علت این وضع خاص، و البته بسیار ناخوشایند برای ما، چه بود؟ علتش آن بود که ما در تهاجم اقتصادی خودمان خیلی پیش تاخته بودیم، امکانات کافی برای خودمان فراهم نکرده بودیم، و آنچه را که ما در آن زمان نمی‌توانستیم آگاهانه فرمول بندی کنیم ولی به زودی یعنی پس از چند هفته آن را پذیرفتیم، توده‌ها حس می‌کردند و آن اینکه گذار مستقیم به شکل‌های صرفاً سوسیالیستی اقتصاد و توزیع صرفاً سوسیالیستی، از قدرت ما خارج بود و اگر نمی‌توانستیم عقب بنشینیم و وظایف آسان‌تری را به عهده بگیریم، با فاجعه روبرو می‌شدیم. به گمان من، بحران در ماه فوریه ۱۹۲۱ آغاز شد. در بهار آن سال، ما متفقاً - در این باره، اختلاف نظر قابل توجه در میان خودمان ندیدم - تصمیم گرفتیم که سیاست نوین اقتصادی را پیش بگیریم. اکنون در پایان سال ۱۹۲۲، پس از گذشت هیجده ماه، می‌توانیم به پاره‌ای مقایسه‌ها دست بزنیم. چه روی داده است؟ در این دوره بیش از هیجده ماهه، بر ما چه گذشته است؟ نتیجه چیست؟ آیا این عقب نشینی نفعی برای ما داشته است؟ آیا ما را واقعاً نجات داده است یا نتیجه، هنوز مشخص نشده است؟ این سؤال بزرگی بود که من از خودم پرسیدم و به گمانم برای همه احزاب کمونیست نیز سؤالی در درجه اول اهمیت است؛ زیرا پاسخ اگر منفی باشد همگی محکوم به فنا خواهیم بود. به نظر من، همه ما می‌توانیم با وجدانی روشن پاسخی مثبت به این پرسش بدهیم، یعنی بگوییم که هیجده ماه گذشته، دلیل قطعی و مطلق است بر اینکه ما از این آزمایش سربلند بیرون آمده‌ایم.

اکنون می‌کوشم این را ثابت کنم. برای این کار، باید همه بخشهای

تشکیل دهنده اقتصادمان را مختصراً برشمارم.

نخست به بررسی نظام مالی و روبل مشهور روسی خودمان می پردازم. به نظر من، می توانیم بگوییم که روبلهای روسیه، حتی به این دلیل که تعداد روبلهای در جریان از رقم کوادرلیون* گذشته است (خنده حضاد)، مشهور شده اند. این خود چیزی است! رقمی نجومی است. مطمئنم که حتی یکی از حاضران در این جلسه تصویری از مصداق این رقم ندارد (خنده حضاد). ولی ما گمان نمی کنیم که رقم، حتی از دیدگاه علم اقتصاد، خیلی اهمیت داشته باشد زیرا صفرها را همیشه می توان حذف کرد. (خنده حضاد) در زمینه این هنر، به یکی دو موفقیت رسیده ایم، که از دیدگاه اقتصادی، آن نیز اهمیتی ندارد و مطمئنم که ما در مسیر آتی رویدادها به موفقیت های بیشتری دست خواهیم یافت. اما آنچه واقعاً اهمیت دارد، مسأله تثبیت روبل است. ما اکنون با این مسأله درگیر شده ایم و بهترین نیروهایمان مشغول بررسی اش هستند و ما اهمیتی سرنوشت ساز به آن می دهیم. اگر بتوانیم روبل را تا مدتی طولانی و سپس برای همیشه تثبیت کنیم، ثابت خواهد شد که ما پیروز شده ایم. در این صورت، همه این ارقام نجومی، همه این تریلیون ها و کوادرلیون ها کمترین اهمیتی نخواهد داشت. آنگاه خواهیم توانست اقتصادمان را برپایه ای محکم قرار دهیم و آن را برپایه محکمی پیش ببریم. در این زمینه، گمان می کنم بتوانم به پاره ای اطلاعات نسبتاً مهم و تعیین کننده اشاره کنم. در سال ۱۹۲۱ نرخ تبدیل ارز روبل کاغذی، تا مدتی نزدیک به کمتر از سه ماه ثابت ماند. گمان می کنم که این دلیل، کافی باشد. البته اگر دلیلی علمی بخواهید مبنی بر اینکه ما قطعاً این مسأله را حل خواهیم کرد، در این صورت، این دلیل کافی نیست؛ اما بطور کلی من معتقد نیستم که این مسأله را بتوان تمام و کمال حل کرد. اطلاعاتی که ذکر کرده ام نشان می دهد که

* رقم ۱ با ۲۴ صفر - مترجم.

ما از سال گذشته، که سیاست نوین اقتصادی را آغاز کردیم، تا امروز، پیشرفت کردن را یاد گرفته ایم. چون این را یاد گرفته ایم، مطمئنم که دست یافتن به پیشرفتهای هرچه بیشتر در مسیر این راه را یاد خواهیم گرفت، به شرط اینکه از هر کار نابخردانه ای اجتناب کنیم. اما مهمترین کار، داد و ستد یعنی گردش کالاهاست، که برای ما ضرورت دارد. و چون دو سال است که بطرزی موفقیت آمیز با این مسأله سروکار داشته ایم، با اینکه در حالت جنگی بوده ایم (چون، همانطور که می دانید، ولادی وستوک فقط دو هفته پیش، دوباره تسخیر شد) و با اینکه فقط در حال حاضر است که می توانیم بطرزی واقعاً انتظام یافته به فعالیتهای اقتصادی مان پردازیم - چون به جای فقط سه ماه، توانسته ایم نرخ روبل کاغذی را پنج ماه ثابت نگهداریم، می توانیم بگوییم که دلایلی برای خوشحالی خویش داریم. بر رویهم، ما تنها مییم. ما از کسی وام نگرفته ایم و اکنون نیز نمی گیریم. هیچک از کشورهای قدرتمند سرمایه داری، که اقتصادشان را چنان «مشعشعانه» سازمان می دهند که تا امروز نیز نمی دانند به کدام راه می روند، به ما کمک نکرده اند. آنها با انعقاد پیمان و رسای، يك نظام مالی پدید آورده اند که خودشان نیز از آن سردر نمی آورند. اگر این قدرتهای بزرگ سرمایه داری، کارها را به همین شکل سامان دهند، فکر می کنم که ما مردمان عقب مانده و تحصیل نکرده، شاید خوشحال شویم از اینکه مهمترین نتیجه - شرایط تثبیت روبل - را به دست آوریم. این را نه تحلیل ثوریک بلکه تجربه عملی ثابت کرده است، که به اعتقاد من، از همه بحثهایی که در جهان می شود مهمتر است. عمل نشان می دهد که ما در این زمینه یعنی پیش راندن اقتصادمان بسوی تحکیم روبل، که اهمیت بیکرانی برای بازرگانی و گردش آزادانه کالاها، برای دهقانان و توده های عظیم تولید کنندگان كوچك دارد، به نتایج قاطعی دست یافته ایم.

حال می پردازم به هدفهای اجتماعی مان. مهمترین عامل، البته

طبقه دهقان است. تردیدی نیست که در سال ۱۹۲۱، قشر وسیعی از طبقه دهقان از ما ناراضی بود. آن زمان، دوران قحطی بود. این سخت‌ترین آزمایش دهقانان بود. طبیعتاً همه دشمنان ما در خارج فریاد برآوردند: «ببینید، این است نتیجه اقتصاد سوسیالیستی!» البته بسیار طبیعی بود که آنها چیزی در این باره نمی‌گفتند که قحطی، دراصل، نتیجه وحشت‌آور جنگ داخلی بوده است. همه زمینداران و سرمایه‌دارانی که در سال ۱۹۱۸ علیه ما دست به تهاجم زده بودند می‌کوشیدند و انمود کنند که قحطی نتیجه اقتصاد سوسیالیستی بوده است. قحطی، درواقع، فاجعه‌ای بزرگ و ناگوار بود که نتایج همه تلاشهای تشکیلاتی و انقلابی ما را تهدید به عقیم‌گذاشتن می‌کرد.

و بنابراین، حالا می‌پرسم که امروز، پس از این فاجعه بیسابقه و پیش‌بینی نشده، پس از اینکه اجرای سیاست نوین اقتصادی را آغاز کرده‌ایم و پس از اینکه آزادی داد و ستد به دهقانان داده‌ایم، وضع چگونه است؟ پاسخ، برای همه روشن و مسلم است؛ دهقانان در طی يك سال، نه فقط بر قحطی پیروز شده‌اند بلکه به قدری مالیات جنسی پرداخته‌اند که ما تاکنون صدها میلیون پوت غله دریافت کرده‌ایم، که این البته بدون توسل به هیچ‌گونه عمل قهرآمیز بوده است. قیامهای دهقانی که سابقاً یعنی پیش از سال ۱۹۲۱ پدیده‌ای عادی در روسیه به‌شمار می‌رفت، تقریباً یکسره متوقف شده است. دهقانان از وضع کنونی خویش راضی‌اند. ما می‌توانیم این را با اطمینان اعلام کنیم. به عقیده ما، این مدرک، از هر اندازه دلایل آماری مهم‌تر است. هیچ‌کسی در این واقعیت تردید نمی‌کند که دهقانان در کشور ما عاملی تعیین‌کننده‌اند. و در حال حاضر وضع این دهقانان چنان است که ما دلیلی نمی‌بینیم که از هرگونه جنبشی که آنان علیه ما به‌راه بیندازند بترسیم. ما این را کاملاً آگاهانه و بی‌هیچ اغراقی به‌زبان می‌آوریم. این هدفی است که ما بدان رسیده‌ایم. طبقه

دهقان ممکن است از این با آن جنبه کار سازمانهای ما ناراضی باشد. شاید در این باره شکایت کند. این، البته ممکن و اجتناب ناپذیر است زیرا دستگاه دولت ما و اقتصاد دولتی ما هنوز از کارایی کافی برای جلوگیری از این گونه کارها برخوردار نیست؛ اما هرگونه ناراضایی بزرگ دهقانان بطور کلی، اصولاً مطرح نیست. ما در جریان يك سال به این هدف رسیده ایم. این به اعتقاد من، دستاورد بزرگی است.

اکنون می پردازم به صنایع سبك. در صنعت، باید میان صنایع سنگین و سبك فرق بگذاریم زیرا وضع هر کدام بادیگری فرق دارد. در باره صنایع سبك، می توانم با اطمینان بگویم که رونقی عمومی پدید آمده است. به جزئیات نمی پردازم. در نظر نداشتم که انبوهی از آمارها را برشمارم. اما این احساس کلی برواقعیات مبتنی است و می توانم به شما اطمینان دهم که برهیچگونه اطلاعات نادرست یا غیردقیق مبتنی نیست. رونقی کلی در صنایع سبك، و نتیجتاً بهبودی قطعی در وضع زندگی کارگران در پتروگراد و مسکو پدید آمده است. در مناطق دیگر، این دگرگونی کمتر به چشم می خورد زیرا در آنها صنایع سنگین مسلط است. پس این کلیت ندارد. با این حال، تکرار می کنم که صنایع سبك رونق می گیرد و وضع زندگی کارگران در پتروگراد و مسکو، بی تردید بهتر شده است. در سال ۱۹۲۱، کارگران هردو شهر مزبور ناراضی بودند. اکنون دیگر خبری از آن ناراضایی نیست. ما که روز بروز مراقب وضع زندگی و حالت روحی کارگرانیم، در این زمینه اشتباه نمی کنیم.

مسأله سوم، به صنایع سنگین مربوط می شود. باید بگویم که در این زمینه هنوز اوضاع وخیم است. در سالهای ۱۹۲۱-۱۹۲۲ مختصر پیشرفتی به دست آمد، بطوری که می توانیم امیدوار باشیم که وضع در آینده نزدیک بهتر شود. در حال حاضر پاره ای از وجوه لازم برای این کار را فراهم کرده ایم. اصلاح وضع صنایع سنگین در يك کشور سرمایه داری،

مستلزم دریافت وام صدها میلیونی است. بدون این وام، هیچ اصلاحی عملی نخواهد شد. تاریخ اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری نشان می‌دهد که وضع صنایع سنگین را در کشورهای عقب‌مانده فقط به کمک وامهای درازمدت صدها میلیون دلاری یا روبل طلا می‌توان بهتر کرد. ما چنین وامهایی نگرفتیم، و تاکنون نیز چیزی از این بابت دریافت نکرده‌ایم. همه آن چیزهایی که اکنون درباره امتیازات و مانند اینها نوشته می‌شود بیش از کاغذی که این نوشته‌ها بر آن نقش بسته‌اند ارزش ندارد. اخیراً در این باره و بویژه درباره امتیاز اورکوهارت زیاد نوشته‌ایم. با این حال، معتقدم که سیاست واگذاری امتیازات، سیاست بسیار خوبی است. ولی ما تاکنون حتی یک موافقتنامه سودآور در زمینه واگذاری امتیاز امضا نکرده‌ایم. از شما خواهش می‌کنم این را به‌خاطر بسپارید. بدینسان، وضع صنایع سنگین، واقعاً مسأله‌ای بسیار سخت برای کشور عقب‌مانده ما است زیرا ما نمی‌توانیم به امید وام گرفتن از کشورهای ثروتمند بنشینیم. با این حال، شاهد بهبود ملموسی هستیم و همچنین می‌بینیم که بازرگانی مان، مختصر سرمایه‌ای برای ما فراهم آورده است. البته این رقم، هنوز بسیار ناچیز است - کمی بیش از بیست میلیون روبل طلا. بهر حال، آغاز کار نهاده شده است؛ بازرگانی ما وجوهی را برای مان تأمین می‌کند که می‌توانیم برای بهتر کردن وضع صنایع سنگین مان بکار بیندازیم. اما در حال حاضر، صنایع سنگین ما بادشواربهای بزرگی روبرو است. ولی به گمان من، شرط اصلی آن است که ما اکنون در وضعی هستیم که بتوانیم مختصر مبلغی پس‌انداز کنیم. و ما به پس‌انداز کردن ادامه خواهیم داد. ما باید صرفه‌جویی کنیم، هر چند این کار غالباً به خرج مردم تمام می‌شود. ما می‌کوشیم از بودجه دولت و از تعداد کارمندان ادارات دولتی بکاهیم. بعداً چند کلمه‌ای درباره دستگاه دولت خودمان صحبت خواهیم کرد. بهر حال، باید از این بودجه بکاهیم. باید تاجایی که

ممکن است صرفه جویی کنیم. ما درهمه جا، حتی در مدرسه ها، صرفه جویی می کنیم. باید این کار را بکنیم زیرا می دانیم که اگر صنایع سنگین را نجات ندهیم؛ اگر آن را بازسازی نکنیم، اصولاً نخواهیم توانست صنعتی برپا داریم؛ و اگر صنعت نداشته باشیم، کشوری وابسته خواهیم شد. این را خوب می فهمیم.

نجات روسیه فقط به برداشت محصول خوب در مزارع روستایی بستگی ندارد - این کافی نیست؛ و فقط به بهتر شدن وضع صنایع سبک که کالاهای مصرفی دهقانان را تولید می کند بستگی ندارد - این نیز کافی نیست؛ ما به صنایع سنگین نیز احتیاج داریم. و بهتر کردن وضع صنایع سنگین، مستلزم کاری چندین ساله است.

صنایع سنگین به کمکهای دولت نیاز دارد. اگر نتوانیم این کمکها را برسانیم، بعنوان کشوری متمدن - تاجه رسد بعنوان کشوری سوسیالیستی - محکوم به فنا خواهیم بود. در این زمینه، گامی مصمانه برداشته ایم. گردآوری وجوهی را که برای برپا نگهداشتن صنایع سنگین لازم داریم، آغاز کرده ایم. البته مبلغی که تاکنون گردآورده ایم بسختی از بیست میلیون روبل طلا تجاوز می کند؛ اما بهر حال این مبلغ، در دسترس است و فقط برای احیای صنایع سنگین اختصاص یافته است.

فکر می کنم بطور کلی، همچنانکه قول داده ام، عناصر اصلی اقتصادمان را مختصراً بررسی کرده ام و احساس می کنم که از همه آنچه گفته شد می توانیم این نتیجه را بگیریم که سیاست نوین اقتصادی، سود سهامش را داده است. اکنون دلیلی در دست داریم که ما بعنوان يك دولت، می توانیم داد و ستد کنیم، مواضع محکمان را در کشاورزی و صنعت نگهداریم و پیشرفت کنیم. فعالیت عملی، این را ثابت کرده است. به عقیده من، در حال حاضر، این برای ما کافی است. ما مجبور خواهیم شد که بیشتر یاد بگیریم و پی برده ایم که هنوز خیلی چیزها برای یاد گرفتن

داریم. پنج سال است که ما قدرت را به دست گرفته ایم و در طی این پنج سال، در حالت جنگ بوده ایم. از اینرو، ما پیروز بوده ایم. این قابل فهم است، زیرا دهقانان از ما پشتیبانی می کردند. احتمالاً هیچ کسی نمی توانست بیش از آنها از ما پشتیبانی کند. آنها می دانستند که زمیندارها در پشت سرگاردهای سفید ایستاده اند، و آنها بیش از هر چیزی در جهان، از زمیندارها متنفرند. به همین علت بود که دهقانان با همدلی و وفاداری کامل از ما پشتیبانی می کردند. جلب دهقانان به دفاع از ما در برابر گاردهای سفید، دشوار نبود. دهقانان که همواره از جنگ متنفر بوده اند، هرآنچه را که احتمالاً از دست شان بر می آمد در جنگ علیه گاردهای سفید و جنگ داخلی علیه زمینداران انجام دادند. اما این همه ماجرا نبود، زیرا اصل ماجرا این بود که آیا قدرت در دست زمینداران خواهد ماند یا در دست دهقانان. این برای ما کافی نبود. دهقانان می دانند که ما قدرت را به نفع کارگران متصرف شده ایم و هدفمان آن است که این قدرت را برای استقرار نظام سوسیالیستی به کار گیریم. بنابراین، مهمترین کار در نظر ما، ریختن شالوده اقتصادی اقتصاد سوسیالیستی بود. این کار را نمی توانستیم مستقیماً انجام دهیم. مجبور بودیم آن را بشکلی غیرمستقیم انجام دهیم. آن سرمایه داری دولتی که ما در کشورمان مستقر کرده ایم، از نوع خاصی است. این نظام با مفهوم عادی سرمایه داری دولتی وفق نمی دهد. ماهمه مواضع کلیدی را در دست داریم. ما زمین را در دست داریم؛ زمین به دولت تعلق دارد. این بسیار مهم است، هر چند مخالفان ما می کوشند و انمود کنند که اصلاً اهمیتی ندارد. این ادعا درست نیست. متعلق بودن زمین به دولت، موضوع بی نهایت مهمی است و از لحاظ اقتصادی نیز ارزش عملی بزرگی دارد. ما به این هدف رسیده ایم و باید بگوییم که همه فعالیت های آینده مان فقط در این چهارچوب ادامه خواهد یافت. ما توانسته ایم دهقانان را راضی و

صنعت و بازرگانی را احیا کنیم. پیش از این گفتیم که سرمایه‌داری دولتی ما از این لحاظ که دولت پروتاریایی ما نه فقط زمین بلکه همه شاخه‌های حیاتی صنعت را در تصرف خود دارد، با سرمایه‌داری دولتی به معنای لغوی این اصطلاح فرق می‌کند. در آغاز بگویم که ما فقط تعداد انگشت شماری از کشتزارهای کوچک و متوسط را اجاره داده‌ایم، و بقیه در دست خودمان است. درباره بازرگانی، می‌خواهم دوباره تأکید کنم که می‌کوشیم شرکت‌های مختلط تأسیس کنیم و در حال حاضر تأسیس‌شان می‌کنیم، یعنی شرکت‌هایی که بخشی از سرمایه‌شان به سرمایه‌داران خصوصی - آنهم سرمایه‌داران خارجی - تعلق دارد و بخش دیگرش به دولت تعلق دارد. نخست آنکه ما به این طریق طرز تجارت کردن را یاد می‌گیریم و این چیزی است که بدان نیاز داریم. دوم آنکه همیشه در وضعی هستیم که اگر لازم بدانیم می‌توانیم این شرکتها را منحل کنیم و بنابراین، خطری برای ما ندارند. ما از سرمایه‌دار خصوصی یاد می‌گیریم و این امکان را نیز می‌سنجیم که چگونه می‌توانیم پیشرفت کنیم و مرتکب چه اشتباهاتی می‌شویم. به نظرم لازم نیست چیزی بیش از این بگویم.

می‌خواهم به چند نکته کوچکتر نیز اشاره کنم. تردیدی نیست که ما کارهای اشتباه‌آمیز بسیاری انجام داده‌ایم و باز انجام خواهیم داد. هیچ کس بهتر از من نمی‌تواند درباره این اشتباهات داوری کند و آنها را ببیند. (خنده حضاد). چرا ما کارهای اشتباه‌آمیز انجام می‌دهیم؟ علت، روشن است: نخست آنکه کشور ما عقب مانده است؛ دوم آنکه آموزش و پرورش در کشور ما، در سطح پایینی است؛ سوم آنکه هیچ کمکی از خارج به ما نمی‌رسد. حتی يك کشور متمدن به ما كمك نمی‌کند. برعکس، همه کشورهای متمدن علیه ما دست به کار شده‌اند. چهارم آنکه دستگاه دولت ما باید سرزنش شود. ما دستگاه دولت قدیمی را تحویل گرفتیم و این يك بدبختی بزرگ بود. در سال ۱۹۱۷ پس از آنکه قدرت را متصرف شدیم،

کارمندان دولت دست به خرابکاری زدند. این، ما را سخت به هراس انداخت و از آنها درخواست کردیم: «لطفاً برگردید.» آنها همگی برگشتند، ولی این برای ما بدبختی به بار آورد. ما اکنون ارتش بزرگی از کارمندان دولتی داریم: ولی نیروهای تحصیلکرده کافی برای نظارت واقعی بر آنها را نداریم. عملاً، اغلب چنین اتفاق می افتد که در این بالا، جایی که ما قدرت سیاسی را اعمال می کنیم، ماشین، هرطور شده، کار می کند؛ اما در آن پایین ها، کارمندان دولت از نظارتی خودسرانه برخوردارند و غالباً این نظارت را چنان اعمال می کنند که در مقابل اقدامات ما قرار می گیرند. نمی دانم در بالا چقدر کارمند داریم، ولی بهر حال از چند هزار بیشتر نیست، و در بیرون از اینجا دهها هزار نفر از افراد خودمان را داریم. اما در آن پایین ها، صدها هزار کارمند قدیمی هستند که از تزار و غالباً از جامعه بورژوازی به ما رسیده اند و تا اندازه ای عمداً و تا اندازه ای سهواً، علیه ما کار می کنند. روشن است که در این باره، یک شبه نمی توان کاری انجام داد. اصلاح دستگاه دولت، بازسازی آن و آوردن نیروهای تازه به آن، سالها کار دشوار می خواهد. ما این کار را تقریباً به سرعت، شاید با سرعت زیاد، انجام می دهیم. مدارس شوروی و دانشکده های کارگری تشکیل شده است؛ چند صد هزار جوان به تحصیل پرداخته اند؛ شاید آنها خیلی هم شتابان تحصیل می کنند، اما بهر حال، آغاز کار نهاده شده است و به اعتقاد من، این کار به ثمر خواهد رسید. اگر خیلی عجولانه کار نکنیم، در طی چند سال، جوانان بی شماری خواهیم داشت که بتوانند دستگاه دولت ما را دقیقاً پیاده و از نو سوار کنند.

گفتم که کارهای اشتباه آمیز بسیاری از ما سرزده است، اما در این زمینه باید یکی دو کلمه درباره دشمنان خودمان بگویم. اگر دشمنان مان ما را سرزنش کنند و بگویند که خود لنین می پذیرد که بلشویکها کارهای اشتباه آمیز بسیاری انجام داده اند، می خواهم این گونه پاسخ دهم: درست

است، اما با این حال، شما می‌دانید که کارهای اشتباه‌آمیز ما با کارهای اشتباه‌آمیز شما فرق دارد. ما تازه شروع به یاد گرفتن کرده‌ایم، اما یادگیری‌مان چنان باروش است که مطمئنیم که به نتایج خوبی خواهیم رسید. اما چون دشمنان ما، یعنی سرمایه‌داران و پهلوانان انترناسیونال دوم، روی کارهای اشتباه‌آمیزی که ما انجام داده‌ایم انگشت می‌گذارند، به منظور مقایسه، به خود اجازه می‌دهم که سخنان یک نویسنده نامدار روس را نقل و به شرح زیر اصلاح کنم: اگر بلشویکها کارهای اشتباه - آمیز انجام دهند، بلشویک می‌گوید «دو دوتا می‌شود پنج تا»، اما وقتی دشمنانشان یعنی سرمایه‌داران و پهلوانان انترناسیونال دوم کارهای اشتباه‌آمیز انجام دهند، بلشویک می‌گوید «دو دو تا می‌شود یک شمع کافوری».^{۶۴} این را به راحتی می‌توان ثابت کرد. مثلاً موافقتنامه‌ای را که ایالات متحد آمریکا، بریتانیای کبیر، فرانسه و ژاپن با کلچاک امضا کرده‌اند در نظر بگیرید. من از شما می‌پرسم آیا کشورهایی روشن اندیش‌تر و نیرومندتر از اینها در جهان وجود دارند؟ اما چه شده است؟ آنها قول دادند که بدون هیچ‌گونه حسابگری، بدون تأمل و بدون ملاحظه کاری، به کلچاک کمک کنند. این موافقتنامه به شکستی انجامید که به اعتقاد من، درکش برای عقل آدمی دشوار است.

یامثال دیگری را که مثال نزدیکتر و مهمتری است، در نظر بگیرید: پیمان ورسای. من از شما می‌پرسم که قدرتهای «بزرگ» که «خودشان را درهاله افتخار نهاده‌اند» چه کرده‌اند؟ آنها چگونه راهی برای نجات از این هرج و مرج و آشفتنگی خواهند یافت؟ گمان نمی‌کنم اغراق باشد اگر تکرار کنیم که کارهای اشتباه‌آمیزی که ما انجام داده‌ایم در مقایسه با کارهای کشورهای سرمایه‌داری بطور مشخص، دنیای سرمایه‌داری و انترناسیونال دوم، هیچ نباشد. به همین علت است که گمان می‌کنم چشم-انداز انقلاب جهانی-موضوعی که باید مختصراً بررسی‌اش کنم - مساعد

است. و چنانچه شرط معینی وجود داشته باشد این چشم انداز، بهتر نیز خواهد شد. می خواهم چند کلمه ای در این باره بگویم.

ما در کنگره سوم به سال ۱۹۲۱، قراری درباره ساخت تشکیلاتی احزاب کمونیست و روشها و مضمون فعالیتهاشان تصویب کردیم. این قرار، بسیار عالی است ولی تقریباً سراپا روسی است یعنی هر چه در آن آمده، از شرایط روسیه اقتباس شده است. این نقطه مثبت آن و در همان حال، نقص آن نیز هست. نقص آن است زیرا مطمئنم که هیچ خارجی نمی تواند آن را بخواند. پیش از آنکه این حرف را بزنم، قرار مزبور را دوباره خوانده ام. نخست آنکه این قرار، بسیار طولانی و شامل پنجاه یا پنجاه و چند ماده است. خارجیها معمولاً نمی توانند این گونه چیزها را بخوانند. دوم آنکه اگر بخوانندش، آن را نخواهند فهمید زیرا بسیار روسی است. نه از این جهت که به روسی نوشته شده - چون بطرز شیوایی به همه زبانها ترجمه شده است - بلکه از این جهت که سراپایش مشحون از روح روسی است. و سوم آنکه اگر يك خارجی استثنائاً آن را بفهمد نمی تواند آن را به اجرا بگذارد. این سومین نقص آن است. من با چند نفر از نمایندگان خارجی گفتگو کرده ام و امیدوارم مسائل را به تفصیل با تعداد بیشتری از نمایندگان کشورهای دیگر در جریان کنگره بررسی کنم، هر چند در جلسات شرکت نخواهم داشت زیرا متأسفانه برایم ممکن نیست که در جلسات شرکت کنم. احساس من این است که ما با این قرار، مرتکب اشتباه بزرگی شده ایم یعنی راه موفقیت آتی را بسته ایم. همچنانکه گفتیم، پیش نویس این قرار، بسیار عالی است؛ من حاضرم زیر هر پنجاه یا پنجاه و چند ماده اش را امضا کنم. ولی مایاد نگرفته ایم که تجربه روسی خودمان را چگونه به خارجیها ارائه کنیم. هر آنچه که در این قرار گفته شده بود به صورت يك حرف بیجان برجا مانده است. اگر این را نفهمیم، قادر به پیشرفت نخواهیم بود. به اعتقاد من، پس از گذشت پنج سال از

انقلاب روسیه، مهمترین کار برای همه ما اعم از رفقای روس و رفقای خارجی آن است که بنشینیم و مطالعه کنیم. فقط در این زمان است که ما فرصت مطالعه کردن را به دست آورده ایم. نمی دانم این فرصت تا چه زمانی دوام خواهد آورد. نمی دانم که قدرتهای سرمایه داری تا چه مدتی به ما فرصت خواهند داد که در آرامش به مطالعه ادامه دهیم. ولی ما باید در هر لحظه ای که از پیکار و جنگ فارغ می شویم به مطالعه، آن هم مطالعه بنیادی بپردازیم.

همه اعضای حزب و همه قشرهای مردم روسیه با عطشی که برای یادگیری دارند، این را ثابت می کنند. این کوشش برای یادگیری نشان می دهد که امروزه مهمترین وظیفه ما مطالعه کردن و سخت مطالعه کردن است. رفقای خارجی ما نیز باید مطالعه کنند. منظورم این نیست که آنها نیز مانند ما مجبورند خواندن و نوشتن و فهمیدن آنچه را که می خوانند یاد بگیرند. بحثی هست بدین مضمون که این به فرهنگ پرولتاریایی مربوط می شود یا به فرهنگ بورژوازی. این مسأله را برای بحث می گذارم. اما يك چیز، حتمی است: ما باید کارمان را با یادگیری خواندن و نوشتن و فهمیدن آنچه می خوانیم آغاز کنیم. خارجیها به چنین کاری نیاز ندارند. آنها به چیزی پیشرفته تر نیاز دارند: در میان دیگر کارهاشان، نخست باید فهمیدن آنچه را که ما درباره ساخت تشکیلاتی احزاب کمونیست نوشته ایم و رفقای خارجی نیز بی آنکه آن را بخوانند و بفهمند امضا کرده اند، یاد بگیرند. این باید نخستین وظیفه آنان باشد. آن قرار باید اجرا شود. ولی يك شبه نمی توان اجراش کرد؛ این کار، مطلقاً غیر ممکن است. این قرار، خیلی روسی است و تجربه روسیه را منعکس می کند. به همین علت است که این چنین برای خارجیها غیر قابل فهم است و آنها نمی توانند آن را مانند تمثال مقدسی از گوشه ای بیاویزند و در برابرش به عبادت بپردازند. آنها باید بخشی از تجربه روسیه را جذب کنند. حال چگونه این

تجربه باید جلب شود، من نمی دانم. مثلاً ممکن است فاشیست‌ها در ایتالیا به مردم ایتالیا نشان دهند که ایتالیایی‌ها هنوز از معارف کافی برخوردار نیستند و کشورشان هنوز تضمینی در برابر باندهای سیاه ندارد، و به این ترتیب خدمت بزرگی به ما بکنند. ما روس‌ها نیز باید راه‌ها و وسائل توضیح اصول این قرار برای خارجیه‌ها را بیابیم. اگر این کار را نکنیم، آنها مطلقاً نادر به اجرای آن نخواهند بود. مطمئنم که در این زمینه، مانده فقط به روس‌ها بلکه به رفقای خارجی نیز باید بگوییم که مهمترین کار در دوره‌ای که واردش شده‌ایم، مطالعه کردن است. ما به معنای اعم کلمه، مطالعه می‌کنیم. اما آنها باید به معنای اخص کلمه مطالعه کنند تا واقعاً تشکیلات، ساخت، روش و مضمون کار انقلابی را بفهمند. اگر چنین کنند، مطمئنم که چشم انداز انقلاب جهانی نه فقط خوب، بلکه عالی خواهد بود. (کف زدنهای پرشود و طولانی حضار. فریادهای «ژنده باد دلق لنین ما!» موجب هلهله پرشود تازه‌ای می‌شود.)

Collected Works, Vol. 33,
pp. 410 — 32

Pravda No. 258,
November 15, 1922

یادداشتها

۱ . اتحاد اسپاداکوس [در تاریخ: اسپاداکیستها]: *The Spartacus League*. سازمان انقلابی سوسیال دموکراتهای چپ آلمان که پس از آغاز جنگ اول جهانی توسط کارل لیبکنست ، روزا - لوگزامبورگ ، فرانتس مرینگ و دیگران تأسیس شد . اسپارتاکیستها به تبلیغات انقلابی در میان توده ها پرداختند ، فعالتهای ضدجنگ را سازمان دادند، اعتصابها را رهبری کردند و ماهیت امپریالیستی جنگ و خیانتکاری رهبران اپورتونیست سوسیال دموکرات را افشا کردند.

اسپارتاکیستها در آوریل ۱۹۱۷ ، با حفظ استقلال تشکیلاتی خویش، به حزب میانه‌رو مستقل سوسیال دموکرات آلمان پیوستند. در جریان انقلاب ۱۹۱۸ آلمان از «مستقل‌ها» گسستند و در ژانویه ۱۹۱۹ حزب کمونیست آلمان را تأسیس کردند . ص. ۱۰

۲. کمیته های نمایندگان کارگاهها در بریتانیا : *Shop Steward Committees* سازمانهای انتخابی طبقه کارگر، که در جریان جنگ اول جهانی، در پاره ای از صنایع بریتانیا فعالیت می کردند. این کمیته ها برخلاف اتحادیه های سازشکار که از سیاست «صلح طبقاتی» پیروی می کردند، قویاً علیه جنگ مبارزه کردند، به دفاع از منافع کارگران برخاستند و مصممانه از روسیه شوروی پشتیبانی کردند. بسیاری از رهبران کمیته های نمایندگان کارگاهها بعدها فعالانه در جنبش کمونیستی شرکت جستند.

ص. ۱۰

۳. احتمال می رود روزنامه ای که لنین مطالعه کرده بود اطلاعات نادرست داشت. به احتمال قوی، در اینجا شورای کارگران بیرمنگام منظور نیست بلکه کمیته های نمایندگان کارگاهها منظور است.

ص. ۱۰

۴. کنفرانس پرن: نخستین کنفرانس احزاب سوسیال - شووینیست و سانتریست [میانرو] پس از جنگ اول جهانی. این کنفرانس به منظور بازسازی انترناسیونال دوم تشکیل شد و از ۳ فوریه تا ۱۰ فوریه ۱۹۱۹ دایر بود. موضوع اصلی دستور کار کنفرانس مزبور، مسأله دموکراسی و دیکتاتوری بود. در قطعنامه [قرار] کنفرانس، پس از تبریک گویی برای انقلابهای روسیه، اتریش - هنگری و آلمان، دیکتاتوری پرولتاریا عملاً رد شده و از دموکراسی بورژوازی ستایش به عمل آمده است.

ص. ۱۲

5. See: Karl Marx, *The Civil war in France*
(Marx and Engels, *Selected works in three*

ص. ۱۵

۶. . لتین به انقلاب بورژوایی انگلیس در اواسط سده هفدهم و انقلاب بورژوایی فرانسه در سده هجدهم اشاره می کند.

ص. ۱۶

۷. . اشاره ای است به کشورهای اتفاق مثلث یا آنفانت (بریتانیا ، فرانسه و روسیه)، یا بلوک کشورهای امپریالیست که در آغاز سده بیستم در مقابل اتحاد مثلث (آلمان ، اتریش - هنگری و ایتالیا) تشکیل شد. نام آن تانت [Entent] از بهمان Entente Cordiale که در سال ۱۹۰۴ میان بریتانیا و فرانسه منعقد شد گرفته شده است.

ص. ۱۸

۸. . حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان. در آوریل ۱۹۱۷ تأسیس شد. «مستقل ها» با استفاده از عبارت پردازیه های سائریستی، اتحاد با سوسیال شووینیست ها را موعظه می کردند و مبارزه طبقاتی را به فراموشی سپرده بودند. گروه بزرگی از «مستقل ها» در پی انشعابی که در جریان برگذاری کنفره حزب در شهر هال به سال ۱۹۲۰ روی داد به حزب کمونیست آلمان پیوستند ولی دست راستی ها حزب جداگانه ای تشکیل دادند و نام قدیمی حزب سوسیال دموکرات را بر خود نهادند و تا سال ۱۹۲۲ فعالیت کردند .

ص. ۲۴

۹. . منشویک ها: Mensheviks (از واژه روسی menshinstvo به - معنای «اقلیت»). اپورتونیست های سوسیال دموکراسی روسیه ،

که پس از کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) با این نام مشخص شدند. آنها در انتخاب اعضای مرکزی حزب در اقلیت قرار گرفتند و سوسیال دموکراتهای انقلابی به رهبری لنین، اکثریت را به دست آوردند و بلشویک [Bolsheviks] از واژه روسی Bol'shinstvo به معنای «اکثریت» نامیده شدند. بلشویکها و منشویکها تا تشکیل کنفرانس حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در پراگ به سال ۱۹۱۲، اسماً در یک حزب بودند.

ص. ۲۵

۱۰. سوسیال رولوسیونرها : The Socialist - Revolutionaries حزب خرد بورژوایی در روسیه، که در اواخر سال ۱۹۰۱ و اوایل ۱۹۰۲ تشکیل شد. بسیاری از سوسیال رولوسیونرها در جریان جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) موضعی سوسیال شوونیستی اتخاذ کردند.

سوسیال رولوسیونرها پس از انقلاب بورژوا-دموکراتیک فوریه ۱۹۱۷ از حکومت موقت بورژوایی پشتیبانی کردند و در آن وارد شدند. آنها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، فعلاً به مبارزه علیه قدرت شوروی برخاستند.

ص. ۲۵

۱۱. لنین به قرار مربوط به تغییر نام حزب و برنامه حزب که در کنگره هفتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در تاریخ ۶-۸ مارس ۱۹۱۸ به تصویب رسید اشاره می کند.

ص. ۲۵

۱۲. لنین به مقاله روزالوگزامبورگ به نام «آغاز» اشاره می کند که در شماره ۳ روزنامه دی روت فان (پرچم سرخ)، ۱۸ نوامبر

۱۹۱۸ منتشر شد. این روزنامه که ارگان مرکزی اسپارتاکیستها بود و سپس ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان شد، از ۹ نوامبر ۱۹۱۸ در برلین منتشر می‌شد.

ص. ۳۱

۱۳. اشاره‌ای است به فرمان مورخ ۲۶ اکتبر (۸ نوامبر) ۱۹۱۷ دربارهٔ زمین، که بخشی از آن به اختیارات دهقانان بر زمین مربوط می‌شد، و براساس اختیارات ۲۴۲ گانهٔ محلی تنظیم شده بود.

ص. ۳۲

۱۴. پیمان دسای: پیمان نهایی جنگ اول جهانی بود. این پیمان در ۲۸ ژوئیهٔ ۱۹۱۹ توسط ایالات متحد آمریکا، بریتانیای کبیر، فرانسه، ایتالیا و ژاپن و دولتهای پشتیبان این کشورها از یک طرف، و آلمان که جنگ را باخته بود از طرف دیگر امضا شد. این پیمان، تقسیم دوبارهٔ جهان سرمایه‌داری به نفع قدرتهای پیروزمند را محتوم کرد و غرامتهای سنگینی را بر کردهٔ آلمان گذاشت.

ص. ۳۹

۱۵. انترناسیونال دو و نیم: سازمانی بین‌المللی که در فوریه ۱۹۲۱ در شهر وین و توسط کنفرانس احزاب و گروههای سائریستی که در اثر فشار توده‌های انقلابی مردم از انترناسیونال دوم خارج شده بودند تشکیل شد. «انترناسیونال دو و نیم» در سال ۱۹۲۳ به انترناسیونال دوم پیوست.

ص. ۴۷

۱۶. اشاره‌ای است به برنامهٔ چهارده ماده‌ای ایالات متحد آمریکا که در ژانویهٔ ۱۹۱۸ توسط وود رو ویلسون رئیس‌جمهور این

کشور به عنوان شالوده‌ای برای استقرار صلح میان قدرتهای آنتانت و ائتلاف اتریش-آلمان پیشنهاد شد. منظور از این برنامه، کاستن از تأثیر فرمان صلح لنین بر توده‌های کشورهای درگیر در جنگ بود؛ در این فرمان، پیشنهاد شده بود که همه کشورها باید بدون الحاق سرزمینهای دیگران یا پرداخت غرامت، بی‌درنگ پیمان صلح را امضا کنند.

در چهارده ماده و پلسون از محدود کردن تسلیحات، آزادی کشتیرانی در دریاهای، تأسیس میثاق اتفاق ملل و مانند اینها صحبت شده بود. بسیاری از آن مواد، تحقق نیافت.

ص. ۴۷

۱۷. پیمان صلح پرست - لیتوفسک : پیمان صلحی که به تاریخ ۳ مارس ۱۹۱۸ میان روسیه شوروی و ائتلاف اتریش - آلمان (آلمان، اتریش - هنگری، بلغارستان و ترکیه) در پرست - لیتوفسک امضا شد. شرایط این پیمان برای روسیه شوروی، بسیار سنگین بود. پس از انقلاب نوامبر در آلمان، که به سرنگونی سلطنت انجامید، پیمان پرست - لیتوفسک لغو شد.

ص. ۴۹

۱۸. میثاق اتفاق ملل : سازمانی بین‌المللی که در سالهای میان دو جنگ جهانی اول و دوم فعالیت می‌کرد. این سازمان توسط کنفرانس صلح پاریس - متشکل از قدرتهای پیروزمند جنگ اول جهانی - تأسیس شد.

ص. ۵۰

۱۹. حزب مستقل کادگری بریتانیا : سازمانی اصلاح طلب که در سال ۱۸۹۳ و در شرایط احیای مبارزه اعتصابی و جنبش گسترش‌یابنده

برای مستقل کردن طبقه کارگر از احزاب بورژوازی تأسیس شد. این حزب از همان آغاز، موضعی بورژوازی و اصلاح طلبانه گرفت و تأکید خاصی بر شکلهای گوناگون مبارزه پارلمانی و معاملات پارلمانی با حزب لیبرال می کرد.

ص. ۵۳

۲۰. سوسیالیستهای صنفی بریتانیا: گرایش اصلاح طلبانه در اتحادیه‌های کارگری بریتانیا، که پیش از جنگ اول جهانی شکل گرفت. سوسیالیستهای صنفی از تأسیس اتحادیه‌های خاص تولیدکنندگان یا «صنفها» بر اساس اتحادیه‌های کارگری موجود برای به دست گرفتن مدیریت صنایع پشتیبانی می کردند. آنها امیدوار بودند که از این راه، جامعه سوسیالیستی را ایجاد کنند. سوسیالیستهای صنفی پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر برداشته تبلیغاتشان افزودند و «نظریه» سوسیالیسم صنفی را در برابر اندیشه‌های مربوط به مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا قرار دادند. در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۲۹ نفوذ سوسیالیسم صنفی، در میان توده‌های کارگری بریتانیا از میان رفت.

ص. ۶۰

۲۱. حزب سوسیالیست بریتانیا: در سال ۱۹۱۱ تأسیس شد. این حزب به علت محدودیت اعضا و پیوندهای ضعیفی که با توده‌های مردم داشت، ماهیتاً مانند يك فرقه بود. کنفرانس سالانه حزب سوسیالیست بریتانیا در سال ۱۹۱۶ عناصر سوسیال-شوینیست درون حزب را محکوم کرد و نتیجتاً آنها از حزب بیرون رفتند. این حزب در سال ۱۹۱۹ به کمینترن پیوست. حزب سوسیالیست بریتانیا نقش عمده‌ای در تشکیل حزب کمونیست بریتانیای کبیر داشت.

ص. ۶۳

۲۲. کادگران صنعتی جهان : سازمان اتحادیه کارگران ایالات متحد آمریکا که در سال ۱۹۰۵ تأسیس شد. در این اتحادیه ، عمدتاً کارگران غیر متخصص و کم مزد از رشته‌های گوناگون گردهم آمده بودند. سازمانهای وابسته به کارگران صنعتی جهان در کانادا، استرالیا، بریتانیا، آمریکای لاتین و افریقای جنوبی نیز تشکیل شد. سازمان کارگران صنعتی جهان به مبارزه با سیاست اصلاح طلبانه رهبران فدراسیون کارگری آمریکا برخاست و چندین اعتصاب را با موفقیت رهبری کرد. در همان حال، گرایش‌های آنارشستی - سندیکالیستی نیز، که از پذیرفتن مبارزه سیاسی پرولتاریا سرباز می‌زد و نقش رهبری کننده حزب را نفی می‌کرد و از ادامه کار توضیحی در میان اعضای فدراسیون کارگری آمریکا خودداری می‌کرد، در این اتحادیه پدید آمد. رهبران سازمان کارگران صنعتی جهان، دعوت برای پیوستن به کمینترن را بی‌پاسخ گذاشتند. این سازمان بعدها به سازمانی فرقه‌گرای تبدیل شد و اعتبارش را در میان طبقه کارگر از دست داد.

ص. ۶۳

۲۳. اشاره‌ای است به فدراسیون کادگری آمریکا و حزب کادگر بریتانیا که هر دو اصلاح طلب بودند.

ص. ۶۳

۲۴. لنین در گزارش و «وظایف اساسی کنکره دوم انترناسیونال کمونیستی» پیشنهاد کرد که گروههای کمونیستی بریتانیا باید به حزب کارگر بپیوندند، البته تا زمانی که این حزب همچنان به شکل فدراسیونی از همه سازمانها و اتحادیه‌های کارگری طبقه کارگر باقی بماند (See: V. I. Lenin, Collected works, Vol. 31, p. 199).

ص. ۶۴

۲۵. لنین به کتاب بیمادی بهگانه «چپ دی» در کمونیسم اشاره می‌کند.

ص. ۶۴

۲۶. «پیش‌نویس تزه‌ای مقدماتی درباره مسائل ملی و مستعمراتی (برای کنگرس دوم انترناسیونال کمونیستی)» توسط لنین نوشته شد و در ۱۴ ژوئیه ۱۹۲۰ در شماره ۱۴ نشریه *The Communist International* انتشار یافت.

ص. ۶۸

۲۷. بیانیه بال: بیانیه مصوب کنگرس فوق‌العاده انترناسیونال سوسیالیستی که از ۲۴ تا ۲۵ نوامبر ۱۹۱۲ در شهر بال برگزار شد. در این بیانیه به ملتها در برابر جنگ قریب الوقوع جهانی هشدار داده شده بود و از کارگران همه‌کشورها خواسته شده بود که به مبارزه‌ای قاطعانه برای حفظ صلح برخیزند. سیاست توسعه طلبانه‌ی کشورهای امپریالیستی، موکداً در این بیانیه محکوم شده بود و مصرانه از سوسیالیستهای همه‌کشورها خواسته شده بود که علیه ستمگری قدرتهای بزرگ بر ملتهای کوچک و همه تجلیات شووینیسم مبارزه کنند.

ص. ۷۴

۲۸. برنامه ارفورت: برنامه حزب سوسیال دموکرات آلمان که در اکتبر ۱۸۹۱ توسط کنگرس این حزب در شهر ارفورت به تصویب رسید. برنامه ارفورت بر این نظریه مارکسیستی که می‌گوید شیوه تولید سرمایه‌داری محکوم به فنا است و سرانجام، جایش را به شیوه تولید سوسیالیستی خواهد داد مبتنی بود.

ص. ۷۷

۲۹. ل/اوددین نود : (نظم نوین) : نشریه ای هفتگی که از سال ۱۹۱۹ در شهر کارگری تورینو، شمال ایتالیا، آغاز به انتشار کرد؛ در آغاز، ارگان جناح چپ حزب سوسیالیست ایتالیا بود و از سال ۱۹۲۱ به بعد ارگان حزب کمونیست شد. نظم نوین که به سرپرستی آنتونیو گرامشی و پالعیرو تولیاتی انتشار می یافت، مارکسیسم - لنینیسم را اشاعه می داد و سیاست سازشکارانه رهبران حزب سوسیالیست ایتالیا را افشا می کرد. گروه انقلابیونی که به گرد این نشریه حلقه زده بودند به هسته رهبری کننده حزب کمونیست ایتالیا تبدیل شد.

ص. ۸۳

۳۰. حکومت موقت بورژوازی که پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در روسیه به قدرت رسید، در روز ۲ (۱۵) مارس اعلام کرد که مجلس مؤسسان را تشکیل خواهد داد. اما انتخابات این مجلس بارها به تعویق افتاد و حکومت با این کار، می خواست وقت را به طفره تعلل بگذرانند. این مجلس پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در ۵ ژانویه ۱۹۱۸ فراخوانده شد. اکثریت عظیم مردم به رسمیت شناختن قدرت شوروی و فرمانهای آن درباره صلح و زمین را از این مجلس خواستار شدند. چون این مجلس که اکثریت نمایندگان از احزابی بودند که اعتبارشان در میان مردم از میان رفته بود از تحقق خواست مردم سرپیچی کرد، منحل شد.

ص. ۸۶

۳۱. مندلیاکوویچ انقلابی : گرایش خورده بورژوازی و نیمه آنارشستی که در پایان سده نوزدهم در جنبش کارگری پاره ای از کشورهای اروپای غربی ظهور کرد. مندلیاکوویچها لزوم مبارزه سیاسی توسط طبقه کارگر و لزوم دیکتاتوری پرولتاریا را نفی می کردند. آنها

معتقد بودند که اتحادیه‌های کارگری (سندیکاها)، بدون هیچ انقلابی، صرفاً با اعتصاب عمومی کارگران، می‌توانند سرمایه‌داری را از میان بردارند و نظارت بر تولید را برعهده بگیرند.
ص. ۷۶

۳۲. پس از سخنرانی لنین، اکثریت‌کنگره (۵۸ رأی مثبت در برابر ۲۴ رأی منفی و ۲ رأی ممتنع) به نفع پیوستن حزب کمونیست بریتانیا به حزب کارگر رأی دادند.
اما رهبران حزب کارگر، حزب کمونیست را به عضویت نپذیرفتند.

ص. ۹۱

۳۳. روز ۱۳ آوریل ۱۹۱۹، سربازان بریتانیا به انبوه کارگرانی که در آمریتسار، از مراکز مهم صنعتی پنجاب گردآمده بودند آتش گشودند و نزدیک به ۱۰۰۰ نفر را کشتند و بیش از ۲۰۰۰ نفر را زخمی کردند.

ص. ۱۰۵

۳۴. لنین به نقشه گونلرو [GOELRO]، یعنی نقشه دولت برای گسترش شبکه برق به سراسر روسیه اشاره می‌کند.

ص. ۱۱۱

۳۵. حزب کادت : *Constitutional - Democratic Party*. حزب عمده بورژوازی لیبرال-سلطنت طلب روسیه که در اکتبر ۱۹۰۵ تأسیس شد. کادتها هوادار حکومت مشروطه پادشاهی بودند. آنها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در همه فعالیت‌های مسلحانه ضدانقلابی و نبردهای مداخله گران علیه قدرت شوروی شرکت کردند؛ کادتها پس از شکست مداخله گران و گارد‌های

سفید، به فعالیتهای ضدشوروی خویش در خارج از کشور ادامه دادند .

ص. ۱۱۲

۳۶ . اشاره‌ای است به شورش ضدانقلابی ۲۸ فوریه ۱۹۲۱ در شهر کرونشاد، غرب لنینگراد، که به تحریک سوسیال رولوسیونرها، منشویکها و گاردهای سفید در گرفت. ضد انقلابیون که جرأت مبارزه علنی با نظام شورایی را نداشتند، به این امید که کمونیستها را از رهبری شوراها بیرون کنند، نظام شورایی را برچینند و سرمایه‌داری را باز گردانند، شعار «شوراها بدون کمونیستها» را پیش کشیدند. این شورش در ۱۸ مارس سرکوب شد.

ص. ۱۱۲

۳۷ . اخبار «دذانه : *Posledniye Novosti* . روزنامه مهاجران سفید، وارگان کادتها، که از آوریل ۱۹۲۰ تا ژوئیه ۱۹۴۰ در پاریس انتشار می‌یافت.

ص. ۱۱۳

۳۸ . مسأله ایتالیا، در ارتباط با اعتراض حزب سوسیالیست ایتالیا به تصمیم کمیته اجرایی کمیترن برای اخراج این حزب از کمیترن و شناختن حزب کمونیست به عنوان تنها دفتر کمیترن در ایتالیا، به کنگرس سوم کمیترن تسلیم شد. حزب سوسیالیست ایتالیا که با این تصمیم مخالفت کرده بود هیأتی مرکب از کنستانتینولاتساری، فابریسیو مافی، و ریبولدی به کنگرس سوم فرستاد. کنگرس در ۲۹ ژوئن ۱۹۲۱ چنین تصمیم گرفت: «تا زمانی که حزب سوسیالیست ایتالیا شرکت کنندگان در کنفرانس رفورمیستی رچیو امیلیا و پشتیبانان آنها را از صفوف خود اخراج نکرده است

نمی‌تواند به انترناسیونال تعلق داشته باشد...» این تصمیم به اجرا گذاشته نشد.

ص. ۱۱۵

۳۹. اشاره‌ای است به کنفرانس جناح رفورمیست حزب سوسیالیست ایتالیا که از ۱۰ تا ۱۱ اکتبر ۱۹۲۰ در رجیو امیلیا تشکیل شد. این کنفرانس از تأیید غیرمشروط ۲۱ شرط مربوط به پذیرش در کمیترون خودداری کرد و قطعنامه‌ای برای رد کپزدن تصرف انقلابی قدرت واستقرار دیکتاتوری پرولتاریا وحکومت شوروی به تصویب رساند.

ص. ۱۱۶

۴۰. به پیش از: *Avanti*، ارگان مرکزی وروزانه حزب سوسیالیست ایتالیا، که از سال ۱۸۹۶ به بعد انتشار یافته است.

ص. ۱۱۶

۴۱. لتین ظاهر آ به کنفرانس جناح «وحدت طلب» حزب سوسیالیست ایتالیا (جاچینتو سراتی، آدلکی باراتونه ودیگران) اشاره می‌کند که از ۲۰ تا ۲۱ نوامبر ۱۹۲۰ در شهر فلورانس تشکیل شد. این کنفرانس مخالفت خود را باگستن از رفورمیستها اعلام کرد وبا این شرط، از تأیید ۲۱ شرط پذیرش به انترناسیونال کمونیستی دفاع کرد.

ص: ۱۱۶

۴۲. در ژانویه ۱۹۱۹ تظاهرات خود بخودی کارگران برلین به يك اعتصاب عمومی وسپس به قیام مسلحانه برای سرنگونی حکومت بورژوایی فلیپ شیدمان تبدیل شد. کارگران مناطق راین،رور ومناطق دیگر از کارگران برلین پشتیبانی کردند.

۲۰۳

کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان که از گستردگی دامنه جنبش به هراس افتاده بود با دولت به مذاکره پرداخت و بدین سان، فرصت لازم برای تدارك هجوم ضدانقلابی را به دولت داد. قیام کارگران، به طرز وحشیانه ای سرکوبی شد.

ص. ۱۱۷

۴۳. کنفره هفتم حزب سوسیالیست ایتالیا در ژانویه ۱۹۲۱ در شهر لکهورن [Leghorn] مرکز ایالت لیورنو در ایتالیای مرکزی تشکیل شد. سائتریستها که اکثریت داشتند از گسستن با رفورمیستها سرباز زدند و همه شرایط پذیرش به کمینترن را پذیرفتند. نمایندگان جناح چپ، کنفره را ترك کردند و حزب کمونیست ایتالیا را تأسیس کردند.

ص. ۱۱۷

۴۴. در سپتامبر ۱۹۲۰، کارگران در جریان زد و خورد بین اتحادیه کارگران فولاد سازی و اتحادیه کارخانه داران ایتالیا، چندین بنگاه صنعتی را اشغال کردند. این جنبش به صنایع دیگر کشیده شد و سراسر کشور را دربر گرفت. اما رهبران رفورمیست اتحادیه، به همکاری دست زدند تا آن را در محدوده فعالیت های اتحادیه ای نگهدارند و نگذارند تبدیل به يك انقلاب شود. آنها تصمیم گرفتند با کارخانه داران مذاکره کنند، و نتیجه اش فروکش کردن مبارزه انقلابی کارگران ایتالیا بود.

ص. ۱۱۹

۴۵. اشاره ای است به کنفرانسه های سوسیالیستها که در جریان جنگ اول جهانی، در سالهای ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ در سویس برگزار شد. ویژگی این کنفرانسه ها مبارزه سائتریست های مخالف با گسستن از

سوسیال - شوونیستها یا مدافعان علنی حکومت‌های خودی از يك طرف، و جناح چپ و انقلابی احزاب سوسیالیست از طرف دیگر بود.

ص. ۱۱۹

۴۶. اشاره‌ای است به اصلاحاتی که هیأت‌های نمایندگی آلمان، اتریش و ایتالیا در پیش‌نویس تزه‌ای مربوط به تاکتیک‌ها به عمل آورده بودند. این پیش‌نویس توسط هیأت نمایندگی روسیه به کنگره سوم کمیترن تسلیم شده بود.

ص. ۱۲۳

۴۷. تزه‌ای مربوط به تاکتیک‌های کمیترن توسط کارل رادک تهیه شده بود.

ص. ۱۲۴

۴۸. حزب کارگران کمونیست آلمان: در آوریل ۱۹۲۰ توسط کمونیست‌های «دست چپی» اخراجی از حزب کمونیست آلمان تأسیس شد. این حزب، سازمانی فرقه‌گرای بود که سیاست تفرقه افکنانه‌ای در جنبش کمونیستی آلمان پیش گرفته بود. بعدها همه اعتبار و نفوذ خود را در میان طبقه کارگر آلمان از دست داد.

ص. ۱۲۴

۴۹. اشاره‌ای است به «نامه سرگشاده» کمیته مرکزی حزب کمونیست متحد آلمان به حزب سوسیالیست، حزب سوسیال دموکرات مستقل، حزب کارگران کمونیست آلمان و تمام اتحادیه‌های کارگری آلمان. در این نامه سرگشاده از همه سازمان‌های کارگری و اتحادیه‌های کارگران خواسته شده بود که مشترکاً در برابر اوج‌گیری ارتجاع و پورش سرمایه داران به حقوق حیاتی

زحمتکشان ایستادگی کنند. اما رهبران سازمانهای یاد شده، از اقدام مشترك با کمونیستها خودداری کردند.

ص. ۱۲۶

۵۰. مدافعان «نظریه مبارزه تهاجمی» یا «نظریه تهاجم» که در سال ۱۹۲۰ در آلمان تکوین یافت، معتقد بودند که حزب همیشه باید تاکتیکهای تهاجمی داشته باشد بدون توجه به اینکه شرایط عینی لازم برای اقدام انقلاب وجود داشت یا نه، یا توده‌های زحمتکش از حزب پشتیبانی می‌کردند یا نه. «نظریه تهاجم» در میان «چپ‌های» مجارستان، چکسلواکی، ایتالیا و اتریش نیز پشتیبانانی داشت. کنگره سوم کمینترن، این سیاست ماجراجویانه را محکوم کرد و در برابرش، تاکتیک لنینی تدارک شکیبانه برای انقلاب را قرار داد.

ص. ۱۲۸

۵۱. سوسیال (دولسیونرهای چپ: اعضای جناح چپ حزب سوسیال رولوسیونر (نگاه کنید به یادداشت شماره ۱۰)، که در نوامبر ۱۹۱۷ دست به تشکیل یک حزب زدند. اینان پس از انقلاب اکتبر با بلشویکها متحد شدند و به دولت نیز راه یافتند. اما در ژانویه ۱۹۱۸ این وحدت را برهم زدند و شورش مسلحانه‌ای علیه قدرت شوروی به راه انداختند و آشکارا علیه دولت شوروی به مبارزه پرداختند.

ص. ۱۲۹

۵۲. اشاره‌ای است به مبارزه مسلحانه پرولتاریای آلمان در مارس ۱۹۲۱. این مبارزه را حکومت به راه انداخت زیرا برای خرد کردن سازمانهای انقلابی طبقه کارگر، به یک قیام نابهنگام و بی تدارک احتیاج داشت. این قیام با وجود مبارزه قهرمانانه کارگران،

سرکوب شد.

ص. ۱۳۰

۵۳. فرمان مربوط به زمین، ۲۶ اکتبر (۸ نوامبر) ۱۹۱۷، قانون بنیادی مربوط به سوسیالیستی کردن مالکیت زمین به تاریخ ۱۸ (۱۳) ژانویه ۱۹۱۸، توزیع عادلانه زمین را (درطبق سطح کار و سطح زندگی) که خواست دهقانان بود و در برنامه سوسیال رولوسیونرها نیز آمده بود، مقرر داشت.

ص. ۱۳۱

۵۴. اشاره ای است به انقلابات بورژوا - دموکراتیک ۱۹۰۵-۱۹۰۷ و فوریه ۱۹۱۷ و انقلاب سوسیالیستی اکتبر در سال ۱۹۱۷.

ص. ۱۳۳

۵۵. لنین به اعتصاب معدنچیان بریتانیا در آوریل ۱۹۲۱ اشاره می کند.

ص. ۲۳۴

۵۶. روز ۲۶ مه ۱۹۲۱ کاردهای سفید با پشتیبانی مداخله گران ژاپنی، یک رژیم ترور و دیکتاتوری بورژوایی در پریمورسکی-کری، سرزمین خاور دور شوروی برقرار کردند. این رژیم تا پایان سال ۱۹۲۲ دوام آورد.

ص. ۱۳۸

۵۷. فودواتس [به پیش]: Forwärts. روزنامه ای که از مه ۱۹۱۱ بعنوان ارگان جناح چپ سوسیال دموکراتهای اتریش در رایسنبرگ انتشار می یافت. از سال ۱۹۲۱ به ارگان حزب کمونیست چکسلواکی شاخه آلمان تبدیل شد. ص. ۱۵۰

۵۸. انگلس به مجلس ملی سراسری آلمان اشاره می‌کند که در سالهای ۱۸۴۸-۱۸۴۹ در فرانکفورت تشکیل شد.

ص. ۱۵۷

۵۹. اشاره‌ای است به شورش ضد انقلابی کروونشتاد در مارس ۱۹۲۱ (نگاه کنید به یادداشت شماره ۳۶).

ص. ۱۵۹

۶۰. لنین به بازگشت خودش از مهاجرت در مارس ۱۹۱۷ اشاره می‌کند.

ص. ۱۶۲

۶۱. بلانکیستها: پیروان لویی اوگوست بلانکی (۱۸۰۵-۱۸۸۱)، انقلابی فرانسوی، رزمنده خستگی‌ناپذیر علیه حکومت‌های ارتجاعی پی‌درپی فرانسه، و پایه‌گذار چندین انجمن مخفی. ضعف بلانکیستها در این اعتقادشان بود که می‌گفتند انقلاب را گروه کوچکی از همدستان می‌توانند به پیروزی برسانند، و نمی‌توانستند به‌لزوم تبدیل جنبش انقلابی به جنبش توده‌ها پی ببرند.

ص. ۱۶۳

۶۲. لنین به یادداشتی اشاره می‌کند که پ.ن. میلیوکوف وزیر خارجه حکومت موقت بورژوازی به قدرتهای آئتانت فرستاد و به آنها اطمینان داد که مردم روسیه مشتاق ادامه جنگ تا پیروزی نهایی اند و حکومت موقت تصمیم دارد به تعهداتش در برابر متحدان خود عمل کند. این یادداشت، خشم توده‌های کارگران را برانگیخت و موجب تظاهرات اعتراض آمیز آنان در ۲۰-۲۱ آوریل (۳-۴ مه) ۱۹۱۷ شد.

ص. ۱۶۳

۶۳. لنین به مقاله خودش به نام «بچگی چپ‌روانه و طرز فکر خردم‌بورژوازی» اشاره می‌کند.

ص. ۱۷۲

۶۴. مثلی است که پیگاسوف، شخصیتی در داستان «دین اترتورگنیف به کار می‌برد. او که نمی‌خواست بپذیرد که زن‌ها می‌توانند بطرز منطقی بیندیشند می‌گفت: «مثلا مرد می‌تواند بگوید دو دو تا نمی‌شود چهار تا بلکه می‌شود پنج تا یا سه تا و نصفی؛ اما زن می‌گوید دو دو تا می‌شود يك شمع کافوری.»

ص. ۱۸۶

۲۱۰

فهرست نامهای کسان

اشتینز، هوگو (۱۸۷۰-۱۹۲۴)

Hugo Stinnes

از سرمایه‌داران انحصاری آلمان،
که فعالانه در بازگرداندن نیروی
نظامی- صنعتی آلمان پس از جنگ
جهانی مشارکت کرد.

ص. ۸۰

اشمرال، بوهومیل (۱۸۸۰-۱۹۴۱)

Bohumil Smeral

از رهبران برجسته جنبش طبقه کارگر
چکسلواکی و جهان. از سال ۱۹۱۸
رهبری مبارزه سوسیال دموکراتها
چپ برای تأسیس حزب مارکسیستی
- لنینیستی طبقه کارگر را به عهده

آدوراسکی، و. و. (۱۸۷۸-۱۹۴۵)

V. V. Adoratsky

اشاعه دهنده نامدار مارکسیسم،
محقق، عضو حزب بلشویک از
۱۹۰۴، و نویسنده آثاری درباره
تاریخ مارکسیسم.

ص. ۱۱۳

استودن، فیلیپ (۱۸۶۴-۱۹۳۷)

Philip Snowden

از رهبران سیاسی بریتانیا؛ رئیس
حزب مستقل کارگری بریتانیا در
سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۰ و نماینده
جناح راست آن.

ص. ۹۳

داشت. پس از تشکیل حزب کمونیست
چکسلواکی (۱۹۲۱) به عضویت
کمیته مرکزی آن درآمد. در سالهای
۱۹۲۱ تا ۱۹۲۹ و از سال ۱۹۳۵
به بعد، عضو کمیته اجرایی کمیترن
بود.

ص. ۱۶۶، ۱۶۷
آلبرت، م. (۱۸۸۷-۱۹۴۴)
M. Albert (Ederlin Hugo)
کمونیست آلمانی، از رهبران اتحاد
اسپارتاکوس و عضو کمیته مرکزی
حزب کمونیست آلمان؛ در کنکره -
های اول، چهارم و هفتم کمیترن،
نماینده این حزب بود.

ص. ۳۱
انگلس، فردریک (۱۸۲۰-۱۸۹۵)
Fredrick Engels
یکی از پایه گذاران کمونیسم علمی،
رهبر و آموزگار پرولتاریای جهانی،
دوست و هم‌رزم کارل مارکس.
ص. ۱۴، ۱۱۳

اوبولنسکی، و.و. (۱۸۸۷-۱۹۳۸)
V. V. Obolensky (N. Osinsky)
روزنامه‌نگار و عضو حزب بلشویک
از سال ۱۹۰۷؛ در مقام‌های عالی
اداری و اقتصادی انجام وظیفه کرد.
نماینده شوروی در کنگرسه اول
کمیترن بود.

ص. ۲۸

اورلاندو، ویتوریو امانوئل

(۱۸۶۰-۱۹۵۲)
Vittorio Emmanuele Orlando
سیاستمدار ایتالیایی، که در سالهای
۱۹۱۷-۱۹۱۹ به مقام نخست -
وزیری این کشور رسید.

ص. ۵۰
بالود، کارل (۱۸۶۴-۱۹۳۱)
Karl Ballod
اقتصاددان بورژوازی.

ص. ۱۵۶
بیل، اوگوست (۱۸۴۰-۱۹۱۳)
August Bebel
رهبر برجسته سوسیال دموکراسی
آلمان و جنبش بین‌المللی طبقه کارگر.
ص. ۱۱۳، ۱۵۷

برانتینگ، کارل هیالمار
(۱۸۶۰-۱۹۲۵)
Karl Hjalmar Branting
رهبر حزب سوسیال دموکرات سوئد
وی اپورتونیست بود.

ص. ۲۴
براون (۱۸۸۲-۱۹۴۱)
Braun (M. G. Bronski)
سوسیال دموکرات لهستانی و عضو
حزب بلشویک. پس از انقلاب اکتبر،
نماینده کمیساریای خلق برای
بازرگانی و صنعت شد. از سال
۱۹۲۰ نماینده تام‌الاختیار و

بازرگانی در اتریش شد. بعد ها به کارهای آموزشی و حزبی پرداخت.

ص. ۴۴، ۴۵

برنشتاین، ادوارد (۱۸۵۰-۱۹۳۲)

Eduard Bernstein

رهبر جناح اپورتونیست افراطی سوسیال دموکراسی آلمان در انترناسیونال دوم، نظریه پرداز رویزیونیسم و رفورمیسم.

ص. ۷۷، ۱۱۵

بوتر، اوتو (۱۸۸۲-۱۹۳۸)

Otto Bauer

رهبر جناح راست سوسیال دموکراسی اتریش و انترناسیونال دوم. او در تبلیغات ضد کمونیستی اش با فاشیستها در یک موضع بود.

ص. ۵۴، ۵۵، ۵۶

بوردیگا، آمادئو (متولد ۱۸۸۹)

Amadeo Bordiga

عضو حزب سوسیالیست ایتالیا. او در این حزب گرایش نزدیک به آنارشیزم داشت. از سال ۱۹۱۹ به بعد از تحریم پارلمان بورژوایی هواداری کرد، ورهبری گروهی به نام «کمونیستهای تحریم گر» را به عهده گرفت. نماینده این حزب در کنفرانس دوم کمیترون بود. در سال ۱۹۲۱

در تشکیل حزب کمونیست ایتالیا شرکت کرد. سیاستی چپ گرایانه و فرقه ای داشت و بعد ها مواضعی تروتسکیستی گرفت؛ در سال ۱۹۳۰ از حزب اخراج شد.

ص. ۸۵، ۸۷، ۱۲۱

بوریان، ادموند (۱۸۷۸-۱۹۳۵)

Edmund Burian

سوسیال دموکرات چک، که در سالهای ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۸ یکی از رهبران گرایش «سانترالیستی» سوسیال دموکراسی چک شد. در سال ۱۹۲۰ به حزب کمونیست چکسلواکی پیوست و عضو کمیته اجرایی آن شد. در سال ۱۹۲۹ به علت گرایش به راست و انحلال طلبی، از حزب کمونیست اخراج شد و دوباره به حزب سوسیال دموکرات پیوست.

ص. ۱۶۷

پانکوک، آنتون (۱۸۷۳-۱۹۶۰)

Anton Pannekoek

سوسیال دموکرات هلندی. در سالهای ۱۹۱۸ - ۲۱ عضو حزب کمونیست هلند بود و موضعی ماوراء چپ و فرقه گرایانه داشت. در سال ۱۹۲۳ از حزب استعفا داد و از فعالتهای سیاسی کناره گیری کرد.

ص. ۸۲

پلاتن، فردریک (۱۸۸۳-۱۹۴۲)

Frederick Platten

سوسیال دموکرات سوسی، از جناح چپ، که بعدها کمونیست شد. در تأسیس انترناسیونال سوم کمونیستی (در سال ۱۹۱۹) شرکت کرد و عضو دفتر سیاسی آن بود. از سال ۱۹۲۳ به بعد در شوروی زندگی می کرد. ص. ۳۱

پلخانیف، گ. و. (۱۸۵۶-۱۹۱۸)

G. V. Plekhanov

از رهبران برجسته جنبش طبقه کارگر جهانی و روسیه و نخستین اشاعه دهنده مارکسیسم در روسیه. از سال ۱۹۰۳ به بعد نگرشی سازشکارانه به اپورتونیسم اتخاذ کرد؛ با انقلاب سوسیالیستی اکتبر، به این دلیل که روسیه را آماده گذار به سوسیالیسم نمی دانست، مخالفت کرد.

ص. ۷۷

پنکهرست، سیلويا استلا

(۱۸۸۲-۱۹۶۰)

Sylvia Estella Pankhurst

سوسیالیست ماوراء چپ انگلیسی.

ص. ۹۱، ۹۸

تامس، جیمز هنری (۱۸۷۴-۱۹۴۹)

James Henry Thomas

از رهبران سیاسی و اتحادیه ای بریتانیا، عضو برجسته حزب کارگرو

هوادر همکاری طبقاتی با بورژوازی.

ص. ۹۶

تراچینی، اومبرتو (متولد ۱۸۹۵)

Umberto Terracini

رهبر برجسته و نامدار طبقه کارگر ایتالیا و از اعضای تأسیس کننده حزب کمونیست ایتالیا. نگرشی سازش ناپذیرانه در برابر رفورمیستها داشت، مرتکب پاره ای اشتباهات چپ فرقه ای شد که درکنگره سوم کمینترن، توسط لنین محکوم شد. اکنون عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایتالیا است. از سال ۱۹۵۰ به بعد عضو شورای جهانی صلح بوده است.

ص. ۱۲۳-۱۲۹، ۱۳۲-۱۳۴، ۱۶۷

تنر، جک (متولد ۱۸۸۹)

Jack Tanner

از رهبران اتحادیه ای بریتانیا؛ در سالهای ۱۹۲۰-۲۱ عضو حزب کمونیست بود. نماینده این حزب درکنگره دوم کمینترن بود و عقاید چپ فرقه ای را موعظه می کرد. سرانجام، هوادر فعال حزب کارگر شد.

ص. ۶۲-۶۶

تورائی، فیلیپو (۱۸۵۷-۱۹۳۲)

Filippo Turati

رهبر طبقه کارگر ایتالیا، رئیس جناح

راست و رفورمیست حزب
سوسیالیست ایتالیا.

ص. ۱۱۵-، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰
۸۳، ۶۵

توماس، آلبر (۱۸۷۳-۱۹۳۲)

Albert Thomas

رهبر سیاسی فرانسوی، از
سوسیالیستهای جناح راست. در
مقام وزیر تسلیحات، عضو دولت
فرانسه بود.

ص. ۵۷

جناری، اگیودیو (۱۸۷۶-۱۹۲۴)

Eggidio Gennari

رهبر برجسته جنبش طبقه کارگر و
یکی از تأسیس کنندگان حزب
کمونیست ایتالیا.

ص. ۱۱۹

چرنوف، و. م. (۱۸۷۶-۱۹۵۲)

V. M. Chernov

از رهبران درجه اول حزب سوسیال
رولوسیونر. پس از انقلاب اکتبر،
طراح فعال شورشی ضد شوروی
شد. در سال ۱۹۲۰ به خارج مهاجرت
کرد و به فعالیتهای ضد شوروی اش
ادامه داد.

ص. ۸۳

دریفوس، آلفرد (۱۸۵۹-۱۹۳۵)

Alfred Dreyfus

افسریهود در ستاد کل ارتش فرانسه

که در سال ۱۸۹۴ به اتهام ساختگی
خیانت، محکوم شد. از قضیه دریفوس
برای برانگیختن احساسات ضدیهود
و حمله به رژیم جمهوری و آزادیهای
دموکراتیک استفاده می شد. پیکاری
که طبقه کارگر و روشنفکران مترقی
در دفاع از او آغاز کردند به تبرئه
او در سال ۱۸۹۹ و اعاده حیثیتش
در سال ۱۹۰۶ انجامید.

ص. ۱۸

دیتمان، ویلهلم (۱۸۷۴-۱۹۵۴)

Wilhelm Dittmann

رهبر جناح راست حزب سوسیال
دموکرات مستقل آلمان. در هیأت
نمایندگی «مستقلها» ی کنگره دوم
کمیترن، رأی نداد.

ص. ۷۶، ۸۲

رادک، ک. ب. (۱۸۸۵-۱۹۳۹)

K. B. Radek

سوسیال دموکرات. عضو حزب
بلشویک از ۱۹۱۷. پس از انقلاب
اکتبر در کمیساریای خلق برای امور
خارج کار می کرد. منشی کمیته
اجرایی کمیترن بود. در بسیاری
موارد، با سیاست لنینیستی حزب
مخالفت کرد. در سال ۱۹۳۶ به علت
فعالتهای فرقه گرایانه اش از حزب
اخراج شد. ص. ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴

دمزی، دیوید (۱۸۸۳-۱۹۴۸)

David Ramsay

سوسیالیست بریتانیایی، که بعدها کمونیست شد. مرتکب پاره‌ای اشتباهات فرقه گرایانه چپ شد.

ص. ۶۴، ۶۶

روی، مانابندرا نات

(۱۸۹۲-۱۹۴۸)

Manabendra Nath Roy

رهبر سیاسی هندی، که نمایندگی کمونیستهای هند را در کنگره‌های دوم، سوم، چهارم و پنجم کمیترون به عهده داشت. در سالهای بعد، از حزب کمونیست کناره‌گیری کرد.

ص. ۶۸، ۶۹، ۷۳

سراتی، جاجینتو منوتی

(۱۸۷۲-۱۹۲۶)

Giacinto Menotti Serrati

رهبر برجسته جنبش طبقه کارگر، حزب سوسیالیست ایتالیا و ویراستار روزنامه آدانتی ارگان مرکزی این حزب. از پیوستن حزب سوسیالیست به کمیترون دفاع می‌کرد ولی قطع رابطه بی‌قید و شرط از رفورمیستها را رد می‌کرد. در سال ۱۹۲۴ به حزب کمونیست ایتالیا پیوست.

ص. ۷۸، ۸۲، ۸۳، ۱۱۵، ۱۲۲
۶۵، ۷۶

سوچی، اوستین

Augustin Souchy

روزنامه نگار و یکی از رهبر آنارشئیستها - سندیکالیستهای آلمان.

ص. ۸۶

شیدمان، فیلیپ (۱۸۶۵-۱۹۳۰)

Philip Scheidemann

رهبر جناح افراطی راست درسوسیال دموکراسی آلمان. یکی از سازمان دهندگان سرکوبی وحشیانه جنبش کارگران آلمان در سالهای ۱۹۱۸ - ۲۱.

ص. ۵۵، ۷۸، ۹۲، ۹۵، ۱۱۷

۲۵، ۳۱

فروسار، لویی اوسکار

(متولد ۱۸۸۹)

Louis Oscar Frossard

سوسیالیست فرانسوی و از تأسیس کنندگان حزب کمونیست فرانسه. در سال ۱۹۲۳ از جنبش کمونیستی گسست و موضع رفورمیستی گرفت. ص. ۱۱۷

کائوتسکی، کارل (۱۸۵۴-۱۹۳۸)

Karl Kautsky

یکی از رهبران سوسیال دموکراسی آلمان و انترناسیونال دوم. در آغاز، مارکسیست بود ولی بعدها از مارکسیسم روی برگردانید. نظریه

پپرداز مکنب سانتریسیم یعنی
خطرناکترین و شوم ترین نوع
اپورتونیسیم بود.

ص. ۷۶-۸۲، ۱۵۱، ۱۵۸
۳۰، ۲۶

کاپ، ولفگانگ (۱۸۵۸-۱۹۲۲)
Walfgang Kapp
نماینده اشراف زمیندار و مرتجع
آلمان. در سال ۱۹۲۰ کودتای
بی فرجام و ضدانقلابی سلطنت طلبان
نظامی را رهبری کرد.

ص. ۸۰

کراسین، ل. ب. (۱۸۷۰-۱۹۲۶)
L. B. Krasin
سیاستمدار و دیپلمات شوروی. در
سالهای ۱۹۲۲-۲۴ کیساریای
خلق برای بازرگانی خارجی بود.
ص. ۴۳

کرایبیش، کارل (متولد ۱۸۸۳)
Karel Kreibich
رهبر برجسته جنبش کمونیستی بین-
المللی و چکسلواکی. از تأسیس
کنندگان کمونیست چکسلواکی.
ص. ۱۶۶

کرنسکی، آ. ف. (۱۸۸۱-۱۹۷۰)
A. F. Kerensky
سوسیال رولوسیونر روس، که پس
از انقلاب بورژوا دموکراتیک

فوریه ۱۹۱۷ به ریاست حکومت
موقتی رسید. پس از پیروزی انقلاب
سوسیالیستی اکتبر، علیه قدرت
شوروی می جنگید.

ص. ۳۲، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۸۵
کروپ فون بولن اوند هالباخ،
گوستاو (۱۸۷۰-۱۹۵۰)
*Gustav Krupp von Bohlen und
Halbach*
سرمایه دار انحصاری آلمان. در
سالهای ۱۹۰۶-۲۳ رئیس یک
شرکت بزرگ انحصاری ذوب آهن
بود. این شرکت یکی از زرادخانه-
های اصلی امپریالیسم آلمان به شمار
می رفت.

ص. ۸۰
کریسپین، آرثور (۱۸۷۵-۱۹۴۶)
Arthur Crispin
رهبر جناح راست حزب سوسیال
دموکرات مستقل آلمان، که با
پیوستن به کمیتن مخالفت می کرد.

ص. ۷۶-۸۳
کلچاک، آ. و. (۱۸۷۳-۱۹۲۰)
A. V. Kolchak
سلطنت طلب و از رهبران اصلی ضد
انقلاب روسیه، که در رأس
دیکتاتوری بورژوازی و زمینداران
سیبری و خاور دور قرار داشت.

ص. ۱۸۶

کلمانسو، ژرژ بنیامین

(۱۸۴۱-۱۹۲۹)

George Benjamin Clemenceau

رهبر سیاسی و سیاستمدار فرانسوی.
درسالهای ۱۹۱۷-۲۰ نخست وزیر
فرانسه شد. یکی از عاملان والهام
دهندگان مداخله مسلحانه علیه
روسیه شوروی بود.

ص. ۵۰، ۴۸

کلوزویتس، کارل (۱۷۸۰-۱۸۳۱)

Karl Clausewitz

ژنرال پروسی و از نظریه پردازان
و نویسندگان برجسته نظامی.

ص. ۱۶۵

کوئلج، تامس (۱۸۸۶-۱۹۵۴)

Thomas Quelch

سوسیالیست بریتانیایی، که بعد ها
کمونیست شد. رهبر اتحادیه ای و
نویسنده سیاسی بود.

ص. ۷۴

کینز، جان مینارد (۱۸۸۳-۱۹۴۶)

John Maynard Keynes

اقتصاددان بورژوازی بریتانیایی.
آثاری نوشت که در آنها ناتوانی
اقتصادی نظام استقرار یافته به موجب
پیمان امپریالیستی صلح و رسای
شدید آ به انتقاد گرفته شده بود.

ص. ۴۲-۴۴، ۴۷-۴۹

گالاچر، ویلیام (۱۸۸۱-۱۹۶۵)

William Gallacher

رهبر برجسته جنبش طبقه کارگر و
حزب کمونیست بریتانیا. مرتکب
پاره ای اشتباهات چپ روانه فرقه ای
شد، مخالف شرکت کمونیستها در
پارلمان و پیوستن به حزب کارگر بود.

ص. ۹۱، ۹۳، ۹۷، ۹۸

گامپرز، ساموئل (۱۸۵۰-۱۹۲۴)

Samuel Gompers

از رهبران اتحادیه های کارگری
ایالات متحد آمریکا، پایه گذار
فدراسیون کارگری آمریکا و رئیس
مادام العمر این فدراسیون. از سیاست
همکاری طبقاتی با سرمایه داران
پیروی می کرد.

ص. ۶۳

لاپینسکی، پ. ل. (۱۸۷۹-۱۹۳۷)

P.L. Lapinsky (J. Levinson)

کمونیست لهستانی، اقتصاددان و
روزنامه نگار، نویسنده چندین اثر
درباره سیاست و اقتصاد جهان. فعالانه
با مطبوعات کمونیستی شوروی،
لهستان و آلمان همکاری می کرد.

ص. ۴۶

لاتساری، کنستانتینو

(۱۸۵۷-۱۹۲۷)

Constantino Lazzari

رهبر برجسته سوسیالیستهای ایتالیا،

که در سالهای ۱۹۱۲-۱۹۱۹ دبیر کل حزب سوسیالیست ایتالیا شد. در کنفره های دوم و سوم کمیترون شرکت کرد.

ص. ۱۱۵-۱۲۰، ۱۶۴

لوگزامبورگ، روزا (۱۸۷۱-۱۹۱۹)
Rosa Luxemburg

رهبر برجسته جنبش طبقه کارگر بین المللی و حزب کمونیست آلمان، که در ژانویه ۱۹۱۹ توسط ضدانقلابیون دستگیر شد و به طرز وحشیانه ای به قتل رسید.

ص. ۸۰، ۱۹، ۹

لوید جورج، دیوید (۱۸۶۳-۱۹۴۵)
David Lloyd George

سیاستمدار و دیپلمات بریتانیایی، و رهبر حزب لیبرال. در سالهای ۱۹۱۶-۱۹۲۲ نخست وزیر بریتانیا شد. یکی از سازمان دهندگان مداخله نظامی علیه دولت شوروی بود.

ص. ۵۰، ۴۸، ۴۳

لده بور، گئورگ (۱۸۵۰-۱۹۴۷)
George Ledebour

سوسیال دموکرات آلمانی. سائترست و عضو حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان.

ص. ۸۰

لهوی، پل (۱۸۸۳-۱۹۳۰)

Paul Levi

سوسیال دموکرات آلمانی، که بعدها کمونیست شد. در سال ۱۹۲۱ به علت نقض آشکار انضباط حزبی، از حزب کمونیست اخراج شد. دوباره به حزب سوسیال دموکرات پیوست.

ص. ۱۳۰، ۴۶، ۴۲

لیبکنشت، کارل (۱۸۷۱-۱۹۱۹)
Karl Liebknecht

رهبر برجسته جنبش طبقه کارگر بین المللی و آلمان. رزمنده خستگی ناپذیر علیه اپورتونیسم و میلیتاریسم. یکی از تأسیس کنندگان حزب کمونیست آلمان و رهبر قیام کارگران برلین در ژانویه ۱۹۱۹. پس از سرکوب این قیام، لیبکنشت توسط ضدانقلابیون دستگیر شد و به طرز وحشیانه ای به قتل رسید.

ص. ۸۰، ۱۹، ۹

لپیس (لوتیلور)، اوژن

Eugène Lysis (Letailleur)

اقتصاددان فرانسوی و نویسنده آثاری درباره مالیه و سیاست.

ص. ۳۸

لیند، ف. ف. (۱۸۸۱-۱۹۱۷)
F. F. Linde

عضو کمیته اجرایی شورای نمایندگان کارگران و سربازان

پتروگرا، که در تظاهرات سربازان در آوریل ۱۹۱۷ شرکت کرد. بعدها کمیسار حکومت موقت بورژوازی در جبهه جنوب غربی شد و در حالی که می کوشید سربازان را به شرکت در جنگ تشویق کند، کشته شد.

ص. ۱۶۳

مارکس، کارل (۱۸۸۳-۱۸۱۸)
Karl Marx
بنیان گذار کمونیسم علمی و اندیشمند، رهبر و آموزگار کبیر پرولتاریای جهان.

ص. ۱۱۳، ۲۴، ۱۸، ۱۵، ۱۴

مرفنگ، هنریک (۱۹۴۲-۱۸۸۳)
Henrik Maring
سوسیال دموکرات هلندی. در سالهای ۱۹۱۳-۱۹۱۹ در جزیره جاوه زندگی می کرد و در همان جا به احزاب کمونیست جاوه و هلند پیوست. در سالهای ۱۹۲۱-۱۹۲۳ نماینده کشورهای خاور دور در کمیته اجرایی کمیترون بود. بعدها تروتسکیست شد.

ص. ۶۸

مک دونالد، جیمز رمزی

(۱۹۳۷-۱۸۶۶)

James Ramsay MacDonald

سیاستمدار بریتانیایی، رهبر حزب کارگر مستقل و حزب کارگر. از

سیاست افراطی اپورتونیستی پیروی می کرد، هوادار همکاری طبقاتی و تکامل تدریجی سرمایه داری و گذار به سوسیالیسم بود.

ص. ۹۳، ۷۷، ۵۶، ۵۳

مک لین، ویلیام (۱۸۹۱-۱۹۶۰)
William McLaine

سوسیالیست بریتانیایی، وازرهبران اتحادیه کارگران. در سالهای ۱۹۲۰-۲۹ عضو حزب کمونیست بود و در سال ۱۹۲۹ از این حزب استعفا داد. با هواداری از پیوستن کمونیستها به حزب کارگر، از شدت روحیه ارتجاعی رهبران حزب کارگر کاست.

ص. ۹۶، ۹۵، ۹۱، ۶۵، ۶۲

مودیلیانی، ویتوریو امانوئل

(۱۸۷۲-۱۹۴۷)

Vittorio Emmanuele Modigliani

از پیرترین اعضای حزب سوسیالیست ایتالیا. رفورمیست.

ص. ۱۱۹

مونتنبرگ، ویلهلم

(۱۸۸۹-۱۹۴۰)

Wilhelm, Münzenberg

رهبر جنبش کارگری سوئیس و آلمان. در سالهای ۱۹۱۹-۱۹۲۱ دبیر انترناسیونال کمونیستی جوانان بود. عضو حزب کمونیست آلمان.

ص. ۸۲

میلیوکوف، پ. ن.

(۱۸۵۹-۱۹۴۳)

P. N. Milyukov

نظریه پرداز بورژوازی امپریالیستی
روسیه و رهبر حزب کادت [مشروطه
خواه - دموکراتیک]، مورخ و
روزنامه نگار. رهبر مهاجران سفید.

ص. ۱۱۲، ۱۵۸، ۱۶۳

نوسک، گوستاو (۱۸۶۸-۱۹۴۶)

Gustav Noske

رهبر اپورتونیست حزب سوسیال
دموکرات آلمان. وزیر جنگ در
سالهای ۱۹۱۹-۱۹۲۰، سازمان
دهنده سرکوب خونین کارگران
برلین و قتل کارل لیبکنشت و روزا
لوگزامبورگ.

ص. ۹۲، ۹۵

وارگا، یوجین (۱۸۷۹-۱۹۶۴)

Eugen Varga

اقتصاددان شوروی. تا سال ۱۹۱۹
در مجارستان زندگی می کرد. عضو
حزب سوسیال دموکرات مجارستان
بود و به جناح چپ آن تعلق داشت.
در مقام کمیسار خلق برای امور مالی
و بعداً در مقام ریاست شورای عالی
اقتصاد ملی جمهوری شوروی
مجارستان خدمت کرد. پس از سقوط
حکومت شوراهای در مجارستان به

روسیه شوروی مهاجرت کرد.

ص. ۸۱

ویلسون، تامس وودرو

(۱۸۵۶-۱۹۲۴)

Thomas Woodrow Wilson

سیاستمدار آمریکایی، که در سالهای
۱۹۱۳-۱۹۲۱ رئیس جمهور این
کشور شد. از سیاست سرکوبی
بیرحمانه جنبش طبقه کارگر در داخل
و سیاست وحشیانه توسعه طلبی در
لغات صحبت از صلح دوستی در خارج،
پیروی می کرد.

ص. ۴۷، ۴۸، ۵۰

وینکوپ، داوید (۱۸۷۷-۱۹۴۱)

David Wijnkoop

سوسیال دموکرات چپ هلندی، که
بعدها کمونیست شد. موضعی فرقه-
گرایانه و ماوراء چپ داشت.

ص. ۸۲

همپل Hempel

نماینده حزب کارگران کمونیست
آلمان در کنفرانس سوم کمیترون.

ص. ۱۲۶

هندرسون، آرثور (۱۸۶۳-۱۹۳۵)

Arthur Henderson

رهبر اپورتونیست حزب کارگر و
جنبش اتحادیه ای بریتانیا.

ص. ۶۳، ۹۸

